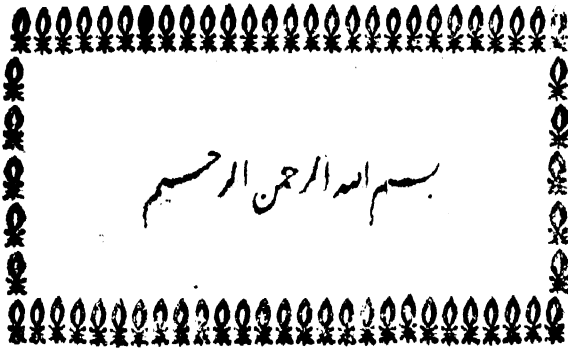


UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_232141**

UNIVERSAL  
LIBRARY



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

همه یکه شایان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد در حیطه بیان  
احدی جز ذات پاک وی نمی گنجد \* در مان مناظر این بیان کند

مطلع کلام تقدس الیقین لا اُجِصِي نِنَاءَ اَعْلِيكَ اَنْتَ كَمَا

اَتْنَيْتَ عَلَي نَفْسِكَ بِرِمْقَارِقِ جَهْوِ رَانَامِ مِي دَر خَشْدِ \* دَشَكْرِكِه

حی آلاهی بر حصر و احصای وی را که در هر لمح بر نقطه انسانی که

هرگز دایره لطف رحمانی است ریزان می ماند اد انابد از هیچ

محل محو می آید \* چه این شکر خود نعمتی است که بی جنبش هیچ نعمتی

نمی نشیند و بمنزله است و مقایسه <sup>شده</sup> در ضمنی شاید \* لکنه انزل  
 تمام عالم خلق و امر که مسمی به شخص اکبر است با هزاران امثال  
 خود در مبادی این وادی قدم نهاده الی ابد الابد و تکاپوی  
 بی قیاس کند و باز خطرۀ موازنۀ شکر نعماء و در خیالش بگذرد  
 بحر عرق شرمندگی رونق بخش جبین تصور آگین خود نیابد \* و هزاران  
 زبان معترف بی زبانی خود شده تویح مسجل وَان تَعُدَّ وَا  
نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تَحْصُوهَا به محکمه بندگی بر عجز خود شاید عدل  
 پیش آرد \* پس ازین مشت ناک شمه از حمد و شکرش  
 نمی آید کار آنچه او تعالی با حضرت عیسی خود بیان امر میفرماید ناچار  
 چاره گدار این سچاره آن است که از قبول وقوت خود دستبری کشته  
 ایتنا لامره تعالی الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفته گاهی سر از جیب  
 تصور بیرون نکشد \* و بنانه و کالت و ولایت آن حکیم حقیقی که  
 خود آن باک بی چون و بی چگونه به تعالیم حمد و شکر خود این ناپیر محض  
 را بنواخته فرارسیده لذت این نعمت عظمی را اعلی الله و ام  
بِمَدَاقِ كَلَامِهِ يَنْجَسُهُ وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله واشهد ان محمدا عبده ورسوله وسبحان الله

والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة

الا بالله العلي العظيم \* راهمدم و بهمنفس و مونس نفس خود

وز زد \* در و در و نامند و در علم عرصه و وجود \* صاحب مقام

محمود \* مبلغ حریده اصفیا \* منقطع قصیده انبیا \* رونق افزای

چمن اعطنا \* کل مرشد گشش اجنبیا \* مضمون کتاب ایجاد

و تکوین \* مقصود خطاب ارشاد و تاقین \* طغرای فرامین تکلیف

و شریع \* خط کش دو این تدلیس و تمیغ \* اعنی احمد مجتبی

محمد مصطفی صلوات الله وسلامه علیه وعلی اله واصحابه

اجمعین وعلی وراثه و نوابه الی یوم الدین وعلینا معهم و

فیهم برحمتک یا ارحم الراحمین \* اما بعد می گوید عاجز

بذلیل \* الراجی لرحمة الله الخلیل \* بنده ضعیف محمد اسمعیل \* که

نعم الهی در باره این ضعیف نامتناهی است و از اناظم آن

حضور محفل با ایت منزل ملازمان مقرر خاندان سیادت \*

مرجع الیه - با ایت \* مرکز داور دولت نوری سبیل

فلاح و در شاد \* در بنامی طریق احمد مقامت و سدا در صهر  
 انوار نبوی \* منبع آثار مصطفوی \* سیلا له خاندان صاحب ظاهر  
 سید الادلیا \* اعنی علی مرتضی \* ثناده و دومان صبط اکبر  
 سند الاصفیا \* اعنی حسن مجتبی \* مقده امی اصحاب شریعت \*

پیشوای ارباب طریقت \* بادسی زمانه \* مرشد رکانه \* سراج المحبین \*  
 تاج المحبوبین \* الامام الادب \* السید احمد متنع الله المسلمین

بطول بقائه و نفعنا و سائر الطالبین باقواله و افعاله و احواله  
 است \* داین ضعیف در ادا آن خنور آن مجلس ملائک مانس

باستماع کلمات هایت. آیات فائز کردیده \* پس محض نصیحت  
 عامه مسلمین و خیرخواهی جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که

در این فیوض الهیه و فائده سعادتیه غائبین را همراه حاضرین  
 اشراکی بهم رسد و طریق آن بحر نقید کردن آن مضامین باند پر داز

قیمه قنص شریه نیافتمه \* اگر چه از عیان تا بیان و از حضور تا  
 غیبت تقاد و تیکه هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست.

که الشادین در سالادین اید الشادین بر ان شاید عدلی است \*

لیکن بحکم مالا یدرک کلمه لا یتزک کلمه کرمیت در اتمام

این امر جست بسته و نیت خالصه از ته دل درست نموده

موسیٰ پیش از پیش بجا آورد \* و در اثنای تخریر این کتاب

کتاب باور اقی چند که جناب افادت مآب قدوه فستلائی

زمان \* زبده علمای دوران \* مولانا عجمه الحی ادا م الله بر کار

که در سنک ملا زمان آن عالی جناب \* و بار یافتگان حضور آن

والا قباب \* سنک بو دند پاره از مضامین به ایت آکین

ه که از زبان عیب ترجمان حضرت ایشان شنیده در آن

ادراق تخریر کرده بو دند فائز کردید \* پس آن ادراق را

شعیت بارده فهمیده باب ثانی و ثالث این کتاب را بران

کلام به ایت الیسام بعینه کمثل ساخت \* اگر چه احسن و ادلی

در نایف این کتاب چنان می نمود که بطوریکه در تخریر اکثر

مضامین این کتاب محض بر ترجمه آنچه از زبان به ایت نشان

شرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شد در تمامی

مضامین این راه میموده میشت \* لیکن از سه نفس عالی

حضرت ایشان بر همان مشابَهت جناب رسالت مآب  
 علیه افضل الصلوات والتسلیمات در بد و فطرت مخلوق شده  
 بنا و علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه در راه  
 دانشمند آن کلام و تحریر و تفسیر مصفی مانده بود و لکن ادراک  
 این استمرار غامضه و مضامین عمیق بدون تمهید مقدمات و  
 ایراد تمیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف  
 مستقیمین بر اذنان اهل زمان که معلوم رسمیه معناد اند از محض  
 ترجمه آنچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته  
 بود خیلی دشوار می نمود \* لکن در بعضی مقامات کونه از تقدیم  
 و تاخیر و در بعضی قدری از تمهید مقدمات و ایراد تمیلات  
 و تطبیق بر اصطلاحات سلف لاسیما بر اصطلاح قطب المحققین  
 فخر العرفاء المکملین اعلمهم بالله الشیخ ولی الله فلاس سره \*  
 برای تقریب مضامین بسوی اذنان شناسین بعمل آورده  
 شد \* معذرت این ضعیف هر باره را ازین کتاب بعد از اتمام  
 بر صبح مبارک حضرت ایشان عرض نموده زبخت از زمین و

مقصود و از غیر مقصود ممتاز شود و تقسما نیکه بسبب مداعات عقل

ناقص این بیخ بدان راه یافته باشد باصلاح حضرت ایشان

منجبر که دو \* و این کتاب را بصراط المستقیم ملقب نمود و بر یک

مقدمه و چهار باب و یک خاتمه مرتب ساخت و ابواب را

بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تمهیدات و افادات

فمنقسم گردانید و مبادی را با لفظ تمهید و مقاصد را با لفظ افاده

مصدر ساخت \* وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

\* مقدمه \* و آن ستمل بر سه افاده است

\* افاده اول \* باید دانست که شرعاً شریعت و طریقت و اساس

حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه

مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحِبًّا إِلَيْهِمْ مَا سَوَّاهُمَا نَحْمَرُ بِهِ است

از آن \* وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ تِلْكَ الْحَسَنَاتُ است بآن \* این

مناسبه اگر چه مجمع علیه صوفیه کرام است بلکه مستحق علیه طواریف

انام بر این بنام کلمه ایست بسر بار یک که اکثر اهل زمان

از آن غفلت بر زبان از و آن غفلت در میان



قلب نفسانی که مایه بعثت است و حب ایمانی که مشهور  
 بحب حقیقی است \* چه اول از واردات مبادی سنو که  
 است و ثانی از کمالات انبیای کرام و مقامات اولیای عظام اکثر  
 عوام صوفیه اول در ۲۰ بجای ثانی نهاده و مشاعر الیه با شمار است  
 شرعیه پنداشته دو تطبیق میرانیا و اولیا باحوال اهل عشق  
 و مواجید تشویقات بی حاصل بگامی برند حالانکه سیر این  
 بزرگواران هیچ گونه واردات این سالکان مطابقت پذیر  
 نیست \* تفصیل این اجمل آنکه مراد از عشق قلقی و شوقی  
 است که در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید می آید  
 و در تمام قوای باطنه سرایت می کند و غایتش وجدان آن  
 مقصود و وصال آن محبوب است \* موقع اول این قالب  
 است که محل جمیع کیفیات نفسانیه است \* دانیاسار قوای  
 باطنه و غایتش اضمحلال و از خود رفتگی طالب است و  
 وجدان مطلوب باز چون این غایت مرتب می شود  
 شورش آرزو و اضطراب فرود می نشیند و در نتیجه مسی

بعضی است زائل میگردد \* و مراد از حجب عقلی انباشت  
 داعیه طلب چیزی است که طالب بر فواید و منافع او احتیاج  
 خود بسوی او مطلع شده و این داعیه مقاسات مشاق طریق  
 طلب را بروی سهل گردانیده و باین سبب کمر همت  
 در طلب او بسته و هر چیله که در کیسه فکر خود میداشت بر  
 طلب او باخته و از مرد و سامان خود در گذشته اختیار الا اضطرار  
 و موقع اول این عقل است که خزانه معلومات است \* و اینها  
 در سائر قوای باطنه همین داعیه سر بیان می کند مثل سر بیان  
 آب از اهل شجر در برک و ثمر او پس در عقل چه افکار  
 و انظار است که برای تحصیل او در دست میگردد در طلب چه عزایم  
 و همتها است که در طلب او می انگیزد و در جو ارج چه مشقت با ترک  
 مالوفات است که در سلوک طریق آن بر خود می پسندد  
 و چنانکه تیج حجب اول فنای علم است یعنی غیبت و عدم  
 شعور بما سوای محبوب حتی که به نفس خود هم چنین شره حجب  
 ثانی فنای نسبت است یعنی هر چه می گوید از نبود میگوید

و هر چه می شنود از آن می شنود و هرگز کاری و نظری که نتیجه  
 اش جز تحصیل محبوب و ساوگت طریق او باشد نداد  
 از قبیل و شادوس لَا يَعْْبَأُ بِهَا است \* و هر چه و بغض  
 و استخسالی و گمراهی که بملائم و مسافر محبوب و طریق او  
 جانش پیش او از قبیل عوارض لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهَا است \*  
 یا بجهت داعیه تحصیل مطلوب و تمهید طریق او ظاهر و باطن  
 غالب را ازیر حکومت و فرمان زوایی خود قرا کرده بخلاف  
 حب اول که استلای تمام باطن محب شرط تحقق آن نمی تواند  
 شد چه با است که عشق چیزی با بغض عقلی او مجتمع میشود  
لَا سِيمَا عِنْدَ التَّعَارُضِ بَيْنَ الْحُبِّينِ \* مثلا نوجوانی سده  
 با زبوالدین را عشق زنی یا مردی بهم میرسد و از بسکه  
 شاد و یاد او که نزد او محبوب است بجهت عقلی اند تعرض  
 ازین امر می نمایند هر آینه آن سعادت مند آن معشوق را  
 بلکه عشق او را نیز کرده و مبنی از همیم عقل چند آرد  
 گو با اعتبار طیب است خود منسوب آن نازش \* و اما حسب مانی

پس از بسکه مفاصلی او عقل است و از اینجا جنود او  
بقوای طبیعیه رسیده تمام باطن محب را مستخر کرده است  
معارض را باجم کوزه در آن راه نیست و چنانکه حب اول بعد و بعد آن  
محبوب زائل میگردد و لیب آن منطقی میشود همچنان حب ثانی  
بوصال محبوب رو باز دادمی بند و از یک هزار میشود و وسعتی میگیرد و  
که هرگز آن وسعت و قوت در بحر متصور نیست \* چه اول  
معنی بر فقه بود و مشروط به بحر و اذافات الشراطات المشروطه  
و ثانی به علم فوائد و منافع محبوب و برداشتن کمالات او  
و احتیاج بسوی او \* و این معنی در وصال واضح ترمی شود  
چه علم الیقین بین الیقین مدلل می گردد و اجمال به تفصیل  
مشرح می شود مثلاً عطشان را از دیک عرض حالت عطش  
یعنی بیجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی  
بر لب به نسبت آب عشق بهم رسیده \* یعنی از جود طبیعت  
او میلانی بسوی آب و قلبی و کرمی بنیافت او سر بر می زند  
اگر چه از کسی نشنیده باشد که آب مساکر عطش است \*

اگرچه عقل اذمانع از استعمال آب بسبب توقع مضرنی  
 جسمانی یا نفسانی باشد و چون در عین شدت عطش با آب  
 ذلالی می رسد و از آن بی‌رأبی می شود و آن بی‌رأبی در هر  
 بن موسی او سرایت می کند و از آن زمان یک حالتی وارد  
 می شود که قبیر از آن بحر نیسان ماسوای آب توان کرد بلکه  
 بسا است که خماری شیشه بگراد و ابراهیم می رسد و  
 بسبب آن ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن  
 حالت عطشیه بالکل زائل می گردد\* و اهل زراعت و فلاحات  
 را به نسبت آب حب عقلی است\* چه میلان آنها بسوی  
 تحصیل آب مبنی بر آن است که قطعا میداند که مزارع و مراعی  
 و ریاض آنها که سرمایه معاش و اساس حیات است  
 بدون آن آب صورت زنبذ و بالجمبه شدت احتیاج خود را  
 بسوی آب و کثرت منتفعین او را در حیوب و شمار دانسته  
 و اعیبه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده و همگی  
 همت ایشان را در طلب آب معمر و ن ساخته پس

پر تغذیعات و ادویه است که در ثاب باران از ایشان  
 ضاد رمی شود \* و چه حیل و تدبیر است که در ترکیب  
 دوابات و توانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه مسقت  
 هست که در حفر آبار و گرمی آنها و کشیدن غرب و درست  
 کردن حیاض شب و روز بر ایشان و بر بهایم ایشان می  
 گذرد و ایشان آن همه را کمال و افتخار خود دانسته  
 بر تمامی هست خود استخراقی و در امثال این امور سرگرمی  
 و چالاکي در تحصیل آنها بکار می برند که هرگز فتور و همت و  
 مستی عزیمت را در آن دخل نیست \* و اگر اچنانا کسی از  
 ایشان درین امور فاجر الهست شود هر آنکه او را مطعون  
 و ملامت خواهند کرد و بیسفا همت و دون همستی او را منسوب  
 خواهند نمود \* و هر قدر یک آب بدست ایشان می آید و بر  
 فوائد و منافع او بعین الیقین مطلع می شوند تمام جهد و سعی خود  
 را در مساقی که در طلبش تحمل کرده بودند بجایم از کارند و بان  
 فرحان و شاکرمی شوند و در تحمل مساق چالاک ترمی کردند \*

چون این مقدمه ذهن نشین شد پسر باید دانست که حق  
جل و علا بعضی را از بندگان خاص خود که عبادت ازلی نصیب  
شان شده اصطفا کرده به محض عنایت و کرم خود نوعی از نوعین  
محبت یا بهر دو از آن به نسبت خود به ایت می کند \* و ایشان

را باین صریح معادلت و وجوهی موفق می سازد \* و ثمرات

و تسایح آن مفخر و متبانی می گرداند \* و ذلک فضل الله یوتیه من

یشاء \* و هر یکی را از این نوعین اسبابی و مؤیداتی و

آثاری و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص می دارد \*

و ازبکه طالب راه حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع

دیگر بهمین امور می شناسد لهذا این امور را به رابعه را بوجه

تمایز فیابین النوعین منقوب ساخته شد

\* افاده ۲ \* از بسکه حب ایمانی و احوال و مقامات او

و تسایح و ثمرات او منتهی به نبوت می شد این طریق را

له ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است

راه نبوت و نسبت نبوت مسمی کرده شد و از بسکه

حسب عشقی و احوال و مقامات او و نتایج و ثمرات  
 او منتهی بر معرفت اضمحلال حقایق اشیا در جنب وجود  
 حضرت حق که آن معرفت خلاصه ولایت است می شه  
 بنا بر علیه این طریق را که اتمه ای آن از حسب عشقی و انتهای آن  
 بر معرفت است بر اده ولایت و نسبت ولایت مسمی کرده آمد  
 \* افاده ۳ \* اکابر این است یعنی اتمه طریقت و پیشوایان حقیقت  
 اگر چه کمالات طریق نوت مترجمت و در مقام ثمرات او  
 تراسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را متمما از طریق تحصیل  
 راه ولایت نفی شده \* و در مباحث او استقلال لالب نگاشوده \*  
 و در تعیین سیاهوی آن سعی بلینغ نموده \* اهد اچنان مناسب  
 می نماید که یک باب ازین کتاب بر ای بیان وجوه تمایز فیما بین  
 الحجبین عقد کرده شود \* و از بسکه در یافت آثار و علامات هر طریق  
 مقدم بر سلاوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر ابواب  
 کرده شود و از بسکه تخلیه نفس از ذایل و تحلیه آن از فضائل و بیجا  
 آوردن عبادات شرعیه بطریقیکه مقصود شارع است انسانس



واه نبوت و در وقت بخش راه ولایت است پس لابد یکت باب ازین  
 کتاب که مشتمل بر تجلیه و تعلیم و مستغنیان بیان طریق ادای عبادات  
 شرعی باشد مقدم از بیان سلوک هر دو طریق و موخر از بیان  
 فواید نایب طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را  
 سردسته و در دست آید و سالیکن راه ولایت را اثرات  
 سعی خود و نماید و نیز اکابر طریقت اگر چه در تعیین مبادی راه  
 ولایت از کار و مراقبات و ریاضات و مجاهدات سعی میشن  
 از پیش بکار برده اند اما حکم آنکه **ع** هر سخن وقتی و هر نکته مکانی  
 وارد **اشغال** مناسب هر وقت در یانبات **لائمه** هر قرین  
 جدا جدا می باشد و لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید  
 اشغال کوشش کرده اند بنا بر ایامه مصاحبت دید وقت چنان  
 اقتضا کرد که یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال جدید  
 که مناسب این وقت است تعیین کرده شود و در تجدید اشغال  
 بر طرق ثلاثی یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه اکتفا نمود و شود که این  
 طرق ثلثه اشهر الطرق اند پس تجدید اشغال این طرق منی از

جدید استعمال دیگر طرق است و ازبکه حصول نسبت  
ولایت سلوک راه نبوت را آسان می گرداند و صاحب نسبت  
ولایت نسبت نبوت را بسعی قبیل حاصل تواند کرد \* آمده  
احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمل  
بر طریق سلوک راه نبوت است کرده و بانه التوفیق و بیده ازتمه

التحقیق \* باب اول در بیان وجوه تمایز طریقین \* یعنی طریق  
نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است

\* فصل اول در بیان وجوه تمایز طریق ولایت \* و آن مشتمل

بر چهار پدایت است \* هدایت اولی در بیان اسباب

تحصیل حب عشقی \* و آن شش تا می رسد و افاده است \* افاده ۱ \*

بیاید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق

ذکر و فکر است اما ذکر و فکر یک سبب تحصیل یک نوعی از نوعین

محبت باشد غیر ذکر و فکر نیست که سبب تحصیل نوع دیگر

تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفصیل احکام

آن مبرود و نوع کرده خواهد شد \* افاده ۲ \* اما سبب حصول

عشق پس تصویرش آنست که چنانکه نار که اللف و اصفی

و اعلائی عناصر است با اجزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است

ممتزج می شود و آنرا بسوی حرّ خود که فوق جمیع اجیاز عنصریه است

جذب می کند تا در افانی در خود گز داند و هم رنگ خود در آثار و احکام

سازد و لیکن چون نجار یکم مجتمع در جو تو ده بوده شده است

عائق از صعود آن دخان بجانب جیر نار میشود و لابد که در میان

اقتضای نار و اقتضای نجار تراجمی و تعارضی بهم می رسد و باین

سبب اصوات ناله رعد و شعل ناریه برقیه حادث میشود تا اینکه

اجزای ناریه بسبب شدت و عدت خود بعضی عوائق را تحویل

بآب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده

در جو پریشان می سازد تا اجزای لطیفه دغانیه را کشان کشان

بجانب جیر خود برده فانی و متلاشی در خود گرداند همچنین لفظ

مبارک الله که تجلی حضرت بیچون است در نشأ الفاظ چون

حلس و زبان و کام و کوش زاکر را بالطرق المعهودة فیما بین

الصوفیة للذکر الجهر الموضوعة لدفع الوبس و جمع الخواطر

و ترقیق الارواح از نور و سببه و التذات مالامال می سازد \* و هم چنین

خیال و رسم ادراک بالطریق المشهورة فیما بینهم للذکر الخفی

الموضوعة لوجدان الحلاوة بهذا اللفظ و لحصول الالنداف

بالحلوة و السکوة و النفرة عن المخالطة مع الناس و

المکالمة معهم المسمالی و خمولی می نخشد \* خواه بدکرد مجرد همین

لفظ این معنی حاصل شده باشد \* خواه بضم نمی یا صفات

دیگر طالب رازان انتقال تصور مفهوم این لفظ می گردد \*

و آن تجلی حضرت حق است در نشأ علم که الهف و اعلا می

تجلمات و اقرب آنهاست بحضرت ذات \* و چون این

تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسط محض و مجرد بخت است

در ذهن او استراری میگیرد بچیشی که بصیر بصیرت او

و ایم الطموج بجانب همان مفهوم باشد \* و تمام قوت دراکه

او مثل چشم و امقصور النظر علی ذلک المفهوم گردد

و التناهی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر بر نهد اگر احوالنا

خطر ماسواد در ذهن خنوری کند هر آینه مثل امور اتفاقیه

باشند از صمیم قلب و این مسمی بفریاد است نزد یک قوم  
 بالجبره چون طالب ادراک و همت خود درین مفهوم  
 استغراقی قوی حاصل میکند و آن تجلی پیوند جان آدمی گردد\*  
 الطغف اجزای سالک را که روح الهی اوست و که خوب  
 ساخته و با او امتزاجی بهم رسانیده او را باصل خود می کشد  
 و روح الهی که از عالم پاک است\* وَفَايَ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي  
 و در شان اوست\* و بسبب محبوسید باین مثنوی خاک  
 اصل خود را انسیان کرده و اینگونه ادراک او زنگ خورده  
 بود چون نور این تجلی زوی او مصقل گردیده و عکس کمالات حق  
 و در خود دیده که\* ان الله خلق آدم علی صورته\* است برقی است  
 بآن\* و در وطن فراموش کرده خود را باز یاد نموده اقتضای  
 وصول باصل خود میکند پس جذب آن تجلی این روح  
 را داند اب این روح بسبب تشبیهی و تقطیری که از امتزاج  
 این تجلی حاصل کرده اقتضای صعود و حظیرة القدس میکند  
 و تقاضای لحوق بر فیق اعلی می نماید اما چون نجوار بشریت

مانع لحوق اوبه حظیره القهس میگردد و ناچار تراحمی در مابین  
 اقتضای روحانی و نفسانی حادث می شود و باین سبب  
 شورشی و تغافل و گرمی در نسیمه که مایه بر روح طیبی است  
 حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت غضب  
 یا انبساطی و انشراح در وقت فرح \* بالجمله این شورش  
 و تغافل که در روح نفسانی حادث شده طالب رادیوانه  
 دارد و ستانه شماری گرداند و عقل و کبر او را بر هم می زند  
 و بیاست که از قانون شرع و ادب بیرون می کشد و  
 بسبب شدت وحدت این آنست بقیانی و سیادین و  
 وحشت از مجانس و مسکن و صد و راه و فغان و حدوث  
 زردی رنگ و اشکباری بهم می رسد \* و همین کیفیت  
 مسیحی بعشق است و از بسکه حاصل این کیفیت روح حیوانی  
 است این را بجهت نفسانی مسیحی کرده شد و این کیفیت  
 آنانا نامتراژد میشود و تا که حجاب بشریه و نکره منخرق شود  
 و عیار نفسانیه پاشش گردد و دوشمه این حسب

مترتب شود\* هایت ثانیه در بیان مؤیدات حب عشقی\*

و آن مشکل بر سه افاده است \* افاده ۱\* از عمده مؤیدات

حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت

با نام چرخ و روح حیوانی را باین امور رقتی و لطافتی حاصل میشود

و هر قدر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تغافل و شورش دگر می

مزج تر\* افاده ۲\* از جمله مؤیدات آن استماع الحان خوش

و آسموات و کس و قصص شوق آمیز و اشعار عشق انگیز است

\* افاده ۳\* از جمله مؤیدات آن اجتناب از اموریکه باعث

حدوث کثافتی در روح عیبی باشد مثل کثرت منام و مداومت

بر اعتدیه کثیفه و احشال آنها که بر اهل نجار پو شیده نیست

\* هایت ثالثه در بیان آثار حب عشقی\* و آن مشتمل بر

افاده است \* افاده ۱\* از جمله آثار آن این است که این حب

بالذات اقتضای انحراف حجاب بشری و وصول روح الهی

باصول خود میکند و پس در مطابقت پنج قانونی خواه قانون

مشرع باشد خواه قانون ادب و ذلتغای رضای کسی خواه رضای

محبوب باشد خواه رضای غیر آن و در التزام متابعت کسی خواه  
 متابعت خود و محبوب باشد خواه غیر آن \* مذانی که مقصود ازین  
 کلام آنست که ارباب عشق و مواجید عقیده بقیود شرعی و منادب  
 بادان عرفیه و غالب رضای مولی و مانزوم متابعت در محظوظی حاصل  
 آنست و سام می باشد حاشا و کلام مقصود آنست که  
 این حب بالذات مقتضی این امور نیست بلکه محسوس اضمحلال  
 صاحب این حال در مشاهد جمال حضرت ذوالجلال می خواهد  
 و بس هر طریقیکه بدست آید خصوصیت این طریق را از  
 ارضای آن دانی نیست سلا اگر صاحب این حال را طین حصول  
 مقصود خود در اسباب نزار امیر و عشق مجازی و شغل بر رخ و  
 تخلیه اوقات از اذکار و طاعات و اسباب آنها از امور مهمتو  
 شرمناهم رسد البته از صمیم قلب اذ میانی بسوی این امور نمودی  
 خواهد گرفت اگر چه آن صاحب مال از راه دین و تشریح از  
 ظهور آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند آیاتنی بینی  
 که در عشق مجازی عاشق را مشاهد جمال معشوق و قرب و وصال



او مطلوب می باشد اگر چه آن معشوق از قرب این عاشق منازمی باشد  
 بلکه بسا است که این مشوقان مجازی عشاق خود را از دیده  
 باز می و آمد و رفت در مجلس خود مانعت می کنند و از قرب و جواد  
 بلکه از محله و دیار خود اخراج می نمایند چنانکه نوبت بسبب دشمن  
 و لگه کوب می رسد و آن عشاق هیچگونه از دید و ادید و از آمد و رفت  
 محال و مجالش مشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقول  
 شدن از دست مشوقان خود و تحمل غضب آنها نمودن و جان  
 در کوی آنها باختن را کمال نخر و علوهست می شمارند چنانچه کلمات  
 نظمیه و شریه آنها دلالت صراحت بر این می دارد \* و آبانمی بینی که  
 کلام شکایت آئینز هیچ یکی بر زبان آوردن و حرف بگوید کسی  
 بر زدن چو قد و باعث رنجش آن شخص می شود و در مقام حب  
 عقلی بکه ام پاید می افکند \* معده او باب عشق مجازی ده  
 میان اسنان این حکایات و شکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام  
 خود را با مثال این مضامین و ناکین و مزین می سازند \* با بجه  
 مقصود از این کلام امانت حب عشق نیستند حاشا و کلام

است و تائید بسوی فرقی که در میان حب عشقی و حب محلی است  
 \* افاده ۲ \* از جمله آثار آن تزد است یعنی قطع علائق  
 ماسوای محبوب و تنگدلی از عروض مشاغل مشتته و هجوم  
 علائق متاثره و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل  
 سیاست منزلی و سیاست مدنی و امامت جماعات و  
 اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل  
 قربات و امثال آن \* دلمه از تزوج که اصل همه علائق  
 است نهایت نزرت و وحشت میگیرد \* افاده ۳ \* از جمله  
 آن شدت تعلق قلب است بر مشه خود است تقلا لا  
 یعنی نه بان بلا حظه که این شخص نادران فیض حضرت حق  
 و واسطه هدایت اوست بلکه بچیشی که متعلق عشق همان میگردد  
 چنانچه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر کسوت  
 مرشد من تجلی فرماید هر آینه مرا با اولیای حق در کار نیست  
 \* افاده ۴ \* از جمله آثار آن عدم اعتناست بعاوم و طاعات ظاهره  
 شانه را باین عاوم از جمله نظم و ترتیب امور مشتته

است و از بسکه کار او بساطت و در بساطت است  
 است تعالی باستان این امور کار و بار او را پریشان می سازد  
 \* اغاوه \* از جمله آثار آن عدم تفتن علاقه است که در میان  
 ظاهر شرع و باطن آن واقع است \* تفصیل این اجمال  
 آنکه شرع را باطنی است و آن تعلق قاب است بحضرت  
 حی جل و علا و این تعلق را انجائی است مختلفه که هر یک را از ان  
 انجاء نسبتی می نامند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور است \*  
 و ظاهر بست و آن امثال او امر و استها از مناهبی است \*  
 و در مابین این افعال ظاهره و آن تعلقات قایمه علاقه است  
 بس باریک که قبله از باب تحقیق و کعبه اصحاب مدقیق  
 اعنی الشیخ ولی الله قدس سره شرح و تفصیل آن  
 موفق شده اند پس هر کس که بوجدان خود متفطن آن علاقه  
 میشود و عبادت او سراسر مغزنی پرست می کرد و او را چو ملکی  
 را در متمنرج بافعال میشود و الا آن شخص قشری محض و متفهم  
 بحث میکرد و اگر فقط تمسک بظاهر افعال نرجیه کرده

باشد و الاشعبه از الحاد و در عقائد او راه می یابد اگر فقط تسک  
بیاطن شرع نموده ظاهر را از وجه اعتباری قطعا نداند \*  
و از بسکه نطق باین علاقه از قبیل نظم کثرت افعال در

و حدت احوال است صاحب حب عشقی را درین میدان  
جولانی نسبت الایتمتیدار باب حب عقلی \* و ازین آثار مذکور

بآثار دیگر که بسبب تنگی مقام در نظم تحریر نیامده پی بردن بر اهل

فطانت چندان عبرت نیست که العاقل تکفیه الاشارة \* به ایت

را بعد در بیان ثمرات حب عشقی \* و آن مشتمل بر سه افاده است

\* افاده اول \* چون بسبب عدت و شدت کیفیت عشقیه و قوت

جذب نجی علمی و کمال انجذاب روح الهی عبار شهادت و

مثال مشکفت می گردد و حجب نور اینه و ظلمانیه متخرق می شود

لا بد بنا بر انجامزده که منطوق کلام لازم الوثوق و السین

جاهد و ائینا انهدینهم سبلنا است \* در اول کلمه فاذا کروی

اذکر کم است \* شاید جمال لایزال حضرت ذوالجلال

و دست میاید به معنی قرب و محبت که مشموم \* انا عبد ظن عبدی

بی و انامعه اذ ذکر نبی و احفظ الله تجامک  
 که معبر بوصول است موید امی کردد \* و در چاه وی تب و نابی  
 و قلع و اضطرابی که در وقت حرمان و بهرمان تحمل کرده بود  
 ظل سرد و اشتهاج و خلعت مکالمه و مسامره بدست می آید \*  
 بالجمله سرا سیمکی بالفتم مبهل می کردد و وحشت بانست  
 \* افاده ۲ \* باز چون قائد توفیق دست این مدهوش اشتهاج مشاوه  
 و اگر فته بیالامی کشفه مقام فنا و بقا ز پرده اختفار و بظهور می آرد \*  
 بیان اجمالش آنکه چنانکه آهن پاره در آتش می اندازند  
 و زبانهای آتش او را از هر جانب محیط می شود بلکه اجزای  
 لطیفه ناریه در نفس جوهر آن آهن پاره مدانست می نماید  
 و شکل و لون او را هر تک خود می سازد و حرارت و احراق  
 که از خواص نارا است باومی بخشد هر آینه آن قطعه حدیدیه معدود  
 از جمله قبسات ناریه خواهد شد نه بان منعی که آندید از تحقیقت خوا  
 متبدل شده بنار صرمت منقول گردیده که این امریست بدیهی  
 لبطلان بلکه این آهن پاره در حقیقت خود آهن است لیکن

بسبب انجم جنود شعل نارید حدیثش مع آثار و احکام خود در  
 بنابر آورده در زاویه اختفا خمبول در زیده \* پس هر چه  
 نار از آثار و احکام مترتب می شد همان آثار و احکام بنماها  
 بی کم و کاست بر آهن پاره هم می تواند شد \* فی نی بلکه آن  
 آثار و احکام حالاً هم مترتب بر نار است که آن آهن پاره را  
 اعاطه کرده \* اما چون آن نار این آهن پاره را رکن خود ساخته  
 عرش سلطنت خود قرار داده این آثار و احکام را بیان آهن پاره  
 نسبت می توان کرد \* چنانچه وما فعلتہ عن امری تصریح است  
 ازان \* وفاراد ربک لئو یحیی تیان \* القصه اگر آن آهن پاره را  
 درین حال مجال مقال به ذمی بر آینه بعد زبان آوازه عینت خود  
 بانار و غلظت اتحاد نار با حدید درکنند افلاک انداختی \* البته البته  
 ساعتی از خود در رفه و از حقیقت خود غافل گشته باین گمراهی شده که  
 من انگری از آتش سوزانم و منم آنکه کار و بار طباعان و  
 جدا دان و صواغان باینکه جمیع ارباب صنایع منوط بمنست \* من چنین  
 چون امواج جد سب و کشش در جهانی نفس کامله این طالب را در قعر

بالحج لمار احدث فرومی که زمره انا الحق وکیس فی

جبتی سوی الله از ان مربر می زند \* کلام به ایت الایمان  
 کنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ویده

التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها \* در روایتی \*

ولسانه الذي يتكلم به حكايست از ان \* واذ قال الله

على لسان نبيه سمع الله لمن حمده ويقضي الله على لسان

نبيه ما شاء كنايسب از ان \* این مقاليت بس باریک

و مسئله ایت بس نازک باید که در ان تک نامل کنی

و تفصیل او را بر مقامی دیگر تفویض نمائی \* شعر \* و وراء ذاك

فلا اقول لانه \* سر لسان الفطرق عنه اخرس \* در نهارد برین

معامله تعجب نمائی و باز کار پیش نمائی زیرا که چون از نار وادی

مقدم نذای انی انا الله رب العالمین مربر زد \* اگر از نفس

کامله که اشرف موجودات و نمود حضرت ذات است

آواز انا الحق بر آید محل تعجب نیست \* و از جمله لوازم این مقام

صد و در خوارق غریبه و ظهور تا اثرات قویه استنجابی دعوات

دو دفع بیانات است \* که لان سالنی لاعطینه و لان استعاذتی

لا عهد نه صرح است باین معنی \* و از جمله لوازم آن ظهور

گاست و وبال بر عد و بدسکال این صاحب حال است که من

مادای و لیا فقد اذنه بالحرب مفید همین مضمون است

\* اوده ۳ \* باز اگر لطیفه دیگر از نجیب و جذبی جدید از پرده لاریب

بادمی رسد ادراک اودستی بس عظیم و پهنای بس فخم پیدا

می کند که سبب آن اضمحلال جمیع حقایق کونیه و موجودات امریکانیه

و در جنب ذات بیچون مویدامی گردد و نسبی که ما بین نفس

این طالب و حضرت حق ظاهر شده بود همان نسبت در میان

هر چیزی که در عرصه وجود ظهور رسیده و حضرت حق روشن

می گردد \* بالجمله انبساط قیومیه حضرت حق بر بساط وجود و قیام این

حقائق سائره آن ذات متوحده مدرك می گردد و در مضمون

و الاول والاخر و الظاهر والباطن و هو بكل شیء محیط و ازلیم

محبیل الی الارض السابعة السفلی لهیط علی الله دم می زند \*

سبحان الله زهن ناثر حب عشقی و خنی جذب تجلی علمی که سبب



آن این مستی خاک در مقام مقدس و پاک چقدر چالاک گردیده \*

و این تراب مهین در مجلس قرب رب الارباب عظیم چه

مستعد صدق و مقام کریم یافته \* شعر \* چشم خاک از عشق برافلاک

شد \* کوه در رقص آمد و چالاک شد \* عشق جان طوور

آمد عاشقا \* طور مست و خرموسی صاعقا \* و از لوازم این مقام

است دم از وحدت وجود زدن و لب به معارف الهیه

کشودن و ترغیم به مضامین این ابیات نمودن \* شعر \* انجمنی میکوید

اند رزیر و بجم \* فاش کر گویم جهان بر هم زخم \* جمله معشوق است

و عاشق پرده \* زنده معشوق است و عاشق مرده \* این است آنچه

از احکام حب نفسانی ضروری البیان بود \* فاما شرح و بسط این احکام

خصوصا تقاصیل مقام فنا و بقا پس از کتب قوم اللب باید کرد \*

و قدوه اولیا و زبده ارباب - صفا اغنی شیخ ولی الله ازین

کمال بقر . النوافل بغیر می فرمایند \* فصل ثانی در بیان

دوره نماید طریق نبوت \* و آن مشتمل بر چهار به ایت احنت

\* به ایت اولی در بیان اسباب تحویل حب ایمانی \*

و آن منتهی بر سه تمهید او و دو فایده است \* تمهید اول \* باید  
 دانست که انسان در اصل خلقت خود بر چند چیز مفاوود  
 است و استحسان آن امور و استعجابان اضداد آنها و  
 مدد جبلت او و ویعت نهاده اند \* و هر فردی از بن نوع که  
 لوح جبلت او از نقوش باطنه تقابله از باب جهل و عناد که  
 فطرت خود را فاسد کرده و احکام جبلت خود را از دست  
 داده اند صافی نباشند البته این امور را از مفاخر و مناقب  
 خود بنگاه جمیع انبای نوع خود می شمرد و اضداد آنها را از نقائص  
 و معائب خود و امثال خود میداند \* و هر کرا از انبای نوع  
 خود غافل ازین امور و غافل از طلب آنها می بیند البته او را از  
 زمره انبیاء و سفیها میداند از جمله آن امور حب منعم و تغییم  
 دوست و ترجیح جانب او بر ماسوای او و شکر نعمای او و  
 تحسین شاق و ترک مالوفات و عذر منم خوبات و استغای  
 رضای او و خود را در زمره کاندگان از شمردن و نفس خود را  
 با چیز محض درجه با او دیدن و زبان را بحد او کشادن و جوارح را

در خدمت او بپرداز آوردن و کم کردن در زیر بار منت او فرد  
 کمر نون و منت او را بر خود و تولا و فعلا اظهار نمودن و مرغوبات  
 خود را در انشاید او باختن و دل را بر عزیمت امثال او امر  
 و رضای جوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او غافل گردن  
 گو که ممانعت امور خسیسه یا مناقبه پیش آید و استقامت  
 و مداومت هر امور مذکوره که خلاصه آن حق شناسی منعم  
 است نمون دنیا بجهت خلاصه این کمات آنکه انسان  
 جید الفطره را با منعم خود و علاقه بهم میرسد که هرگز از عهد و آن  
 مدد العمر به هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیزی را  
 به مقابل نهای او نمی تواند ساخت و برای تحمل مشاق در  
 بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر  
 یک نامی کنی و هیچ فردی را از افراد انسان که در خودت  
 فطرت نام اقران خود باشد خالی ازین امور نخواهی یافت  
 و تا در حجت منعم و پناهی و تقاضای آن و اجتناب از کفران  
 منعم و نفرت از آن و تسایب و تشانم آن در مابین

افراد این نوع جاویدت منلا اگر کسی را ببر داندین و  
 نیز خواهی موالی و نمک علالی آقا و تعظیم استاذ و اتقیا سلاطین  
 یاد کنی البته آن شخص این قول را از جمله مداح خود خواهد شمرد  
 و در اباین مدح سروری و ابتهماجی حاصل خواهد شد بلکه حبیبی و سعی در  
 نفع رسانیدن در دل او بر نسبت این قائل استقراری خواهد  
 یافت و اگر بعقوق داندین و اباق از موالی و نمک حرامی از آقا  
 و امانت استاذ و بغی بر سلاطین بکسی نسبت کنی البته آن شخص  
 این قول را ذم و بهج خود دانسته آشتکی و غضبی و بغضی و سعی در  
 ایذای قائل بهم رساند و از فروع حسب منعم است تعظیم شعائر  
 او یعنی اموریکه بان مناسبی خاص می دارد و بیهیتی که ذهن کسی که  
 واقف بان مناسبیت باشد از ان امور بان منعم انتقال می کند  
 مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او و حتی که مگب او و  
 مسکن او چنانچه بر کسیکه مهارست این امور کرده و مجاست باستحق  
 شان از امرای عظام بانکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان امر  
 قرآن بادشاهی و ذلت بادشاهی او بدو پیشیده خواهد ماند و چون تعظیم

شغائر منعم بکمال می رسد باعث تعظیم مهر نیز بگامه مؤید حب و  
 مردج شکر او باشد می گردد \* مثلاً تعظیم کسی که به شکر او دعوت  
 می نماید یاد خدمت کز اری و تائید این محب می کند یا اعلام نعم او  
 می نماید \* و چون این مرتبه هم قوت می گیرد و در و با فراط و غلوی نهد باعث  
 تعظیم اموری می شود که از محب در تعظیم منعم و خدمت کز اری او بظهور  
 رسیده مثل تعظیم اقوالی و انعمالی که باز اسی نعم او بجای آورد و تعظیم  
 اموالیکه در رضا جوئی او باخته \* ندانی که این از قبیل عجب باقوال  
 و انفعال خود و اخیال صرف اموال خود است زیرا که آن اقوال  
 و انفعال و اموال را دو جهت است یک جهت از کمالات  
 و ملاکات محب است و از جهت ثانیه از شغائر منعم و تعظیم  
 آن به جهت ثانیه متعلق شده به جهت ادلی و از آن جمله حب جواد  
 است و مراد از جواد شخصی است که افاضه امور نافع را بضرع نماید  
 چه هر چه ان میلم الفطره هرگز اباین صفت موصوف می دانند  
 بالطبع او را دوست می داند و مثلاً اهل سخاوت و ذنوت و ارباب  
 کرم و مروت را از سلاطین ذوی الاقنه او را می یابند و هر کسی که

از باب فطانت و کیاست باشد البته از ضمیرم قدح خود  
 دوست می دارد و در سوید ای دل ایشان خواستش از دیدن  
 عروجه آن کرمان استزاری میباید خواه بایشان انعامی از آن عطا  
 رسیده باشد باز چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال آنکه  
 هیچ یکی ازین عظماء اجود حقیقه نتوان گفت چه هر که سوان حیصل و علا  
 متصدی افاضه انور نافع می شود و سعی در فیض رسانی بجا  
 می آرد هر اینه اور اغرضی از اغراض دیده یا دنیویه از ابتغای مرضی  
 حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب اخسرومی یا تمهید سبب  
 التلاق خود یا طلب نام و نشان خود یا اتشاح صیبت سخا و کرم  
 و شاد مدح در اقران خود یا اسئال این امور باعث این  
 افاضه و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند الافاضه و الانعام  
 سئور رسیده اند و بی غرضی محض اظهار می نمایند و در بادی نظر  
 تشبیهی بجواد مطلق پیدا می کنند تا بر این مستوجب سبب  
 از باب فطانت گردیدند چه جای جواد مطلق که صفت جواد  
 حقیقه در ذات فیاضه او منحصر است و بس \* آیاتنی بینی

که اگر آن حیوان از کسی از ایشان عند الافاضه و الانعام تحصیل  
 فرزند یا مال منفعتی ظاهر میشود همه از باب فطانت او را از  
 ذمه کرمنا خارج شمرده در جماعه دون همسان معدوم نمایند  
 و اذان جمله تعلیم صمد است و فرا از صمد شخصی است  
 که خود بی نیاز باشد و غیر او را بسوسمی او احتیاج پیش آید  
 و این صمدیه امریست مشکک در کمال و نقصان چه استغنا  
 از اکل و شرب و جماع و امثال آن از لوازم حیوانیه مرتبه ایست  
 از صمدیه و استغنا از جهت و شکل و لون و امثال آن از  
 لوازم جسمانیه مرتبه ایست فوق اذان و استغنا از معین و  
 وزیر و شریک و مشیر و آلات و وسائل و امثال آن از  
 لوازم مجرد و همچنین استغنا از جواسیس و هر کارها و خفیه  
 نویسان و وقایع نگاران و امثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست  
 فوق اذان \* و استغنا از علات خواه فاعل باشد خواه قابل  
 که مسمی بوجوب است مرتبه ایست فوق اذان و دیگر مراتب  
 و قانی بر ابرین قیاسن باید کرد \* همچنین مراتب احتیاج غیر بسوسمی

او نیز تفاوت است چه احتیاج در استحال مشکلات و استدفاع بیانات  
 مرتبه ایست و در تربیت از تغذیه و تنمیه مرتبه ایست طلق ازان  
 و در حصول جو ارج و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه  
 ایست فوق ازان و در نفس وجود و بقای او یعنی در  
 خروج از گنیم عدم و ظهور بر منعه وجود مرتبه ایست فوق ازان  
 و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و باز ای هر مرتبه از  
 صمدیه مرتبه ایست از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان  
 یعنی هر قدر که صمدیه عالی تر و احتیاج به نسوی او قوی تر باشد تعظیمی که  
 مقابل اوست کامل تر و خاضع تر خواهد بود و بالعکس صمدیه و تعظیم  
 را مثل دو پایه مبز ان قیاس باید کرد که هر قدر یک پایه علو  
 و رفعت بهم میرساند همون قدر پایه دیگر با انحطاط و پستی رو  
 می نهد آیاتنی یعنی که هیچ یکی از ستدیان بیان خواهد حق باشد خواه  
 باطل عبادت را که غایت تعظیم است در حق کسی بغیر  
 اثبات صمدیه او یعنی استغنائی او از حاجات امثال خود و  
 احتیاج خود به وی او در حوائج و مشکلات تجویز نمی نمایند بلکه همین



صمدیت ابراستحقاق آنها را عبادات را اسند لال می نمایند  
 و شریعت نیز عبودیت عبودان باطل را بقضی صمدیت از ایشان  
 ابطال فرموده که بجا اثبات احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج  
 این عابدین در هیچ یکی از حوائج بر سوی آنها اظهار کرده چنانچه  
 بر اهل مهارت از علمای قفسریو ششیده نیست و اذنان جمله  
 است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور  
 و دیده بمرتب رسیده که کسختی از بیان است چه هر مسلم  
 انظره هر کس را که شصت یکمالی می داند مثل علم و ذکا و قوت  
 و قدرت و حسن صورت و سیرت و وقار و تمکین و اسباب  
 آنها البته از دل او را دست می دارد و هر قدر بیکه ممکن  
 باشد از تعظیم و تعظیم او بجای آورد در مجالست و مصاحبت  
 او می گوشت و از بسکه صفات کامله در مراتب کمال و نقصان  
 تفاوت فاحش می دارد در مراتب حب و تعظیم که بازای آنهاست  
 ناچار منادات خواهد شد \* بالجمله چون هر یکی ازین امور مذکور در  
 اعدا حب عقلی در باطن انسان مسلم انظره کافی است

اجتماع این همه لاسیما که در اقسامی مراتب کمالی باشد  
 به حسب ازدیاد حسب و باعث حدوث فطر تعظیم که فوق الزمان متصور  
 است البته خواهد شد \* تمهید مانی \* چون منعم حقیقی وجود مطابق  
 نجات افراد انسان را از مصائب اخروی و دنیوی ایشان را  
 بمناسب علیّه جز بحصول اتوای مراتب حسب علیّ و علا ممدوح  
 بغایت تعظیم او و دانست و آنچه در جد رجالت او از حسب منعم  
 و امثال آن از امور مذکوره و دیعت نهاده بود همان را طریق افاضه  
 این معادت جاودانی و سرمایه کد و جهانی قرار داده بزبان هدایت  
نشان اشرف و اکمل افراد انسان ندای اَحِبُّوا لِلّٰهِ اَمَّا  
يَغْنَا وَكُم مِّن نِّعْمَةٍ \* وَاذَرَهُ قَلَّ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي  
 از کوه نظرت در دادند \* و کلام سر اسرار لطف التیام که مشخون از  
 نعمای حضرت حق وجود او و مملو از شرح در بسط آثار حمدیت و  
 محبت صفات کمال و نانی سمات نقص و زوال بود در باطن او  
 ریخته و شایسته و تکبیراتی که مشعر به حمدیت ادیند و تحمیداتی که مخبر از  
 جود و انانیت ادیبانی از ادبایب و کمالات او در تالیاتی که مظهر

زفر دادنا لولایت که اصل صمدیت است و بر بوبیت که اصل جود  
 و انعامات و اسس حمائد و کمالات است بواسطه آن  
 اکمل الافراد تعالیم نمودند و آیاتیکه منبث در آفاق و مضمهر در انفس  
 اجبت و عجایبیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصاً در  
 نوع انسان که در ایجاد او از تغییرانی و تحولاتی مثل نظفیه و عاقیه و  
 صغیریه که بر ماده می گذرد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صوره  
 و نگش و اعضایی متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از  
تغذیه و تنمیه او و در بطون اهمیت و ثانیاد و صخرسن و ثالثاً  
در کبرسن و رابعاً در شنبخت و از دفع بیانات و حل  
مشکلات و اعانه بلهوفین و استجابت دعوات مغرطربین  
 و در هایت او از ارسال رسل و انزال کتب و امثال آن  
 بر محض فضل و کرم نزدیکه بیان بلاغت نشان افصح العرب  
 و العجم ایضاح کرد تا آن اموریکه در خیمه فطرت مستور بود  
 بر منصفه ظهور و جلوه کرشود \* و دین حقیقی که بر تصقیل فطرت  
 بیشتر نیست که منطوق افتام و جهک للددین حمینان فطره

اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهِمُ الْبَدَلُ لِيُخْلِقَ اللَّهُ ذَاكَ  
 الْبَدَلُ الْقِيمُ وَدَلِيلٌ بَلْ مَلَأَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا سَتِ نَضِيهٌ

ایشان شود و تمهید ثالث \* باید دانست که هر چند اقوال

و افعال از فروع و توابع احوال است لیکن بعضی وجود آن

را از سننات احوال و کمالات آن نیز توان شمرد \* چه افعال

و اقوال بمنزله قالب است و احوال بمنزله روح و چنانکه

قالب بی جان معدود از جنس جمادات است هم چنین جان بی

قالب عاقل از کمالات مناسبت و شتم و ضرب و جلد

اگر چه از فروع کیفیت غضبیه است و آن از احوال قابلیه لیکن

آزاد و بیه کمالات و سننات آن باید نهاد چه اگر کسی را سننات

خونی یا فرحنی طاری شود و از ظهور آثار آن از سبب و شتم

یا نغمه و سرود و سرائی و از ضرب و جلد یا از آزار ایشان

اسباب عیش و نشاط و ترتیب محافل عشرت و انبساط

و امثال آن از افعال و اقوال فرجیه یا غضبیه مانع آید هر آینه

آن غضب و فرحت از جنس و سوادس نفسانیه معدود شده

و در شاعری لهب آتش غضب منطقی شده و اینست اظفر حیات  
 و در بنا قباض نهاد باطل خواهد شد و اگر آن حالت قلبیه را با اقوال  
 ستانیه و افعال جسمانیه نمایند گنجد البته آنها را قوتی و ترا میدی بهم رسد  
 و دوستی و احاطه دست و پد هم چنین حسب منعم جواد و تعظیم حمد میگانه  
 در کمالات خود سزده اذ اضداد و اذ او باشد اگر چه از امور قلبیه و حالات  
 نفسیه است لیکن اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز آنرا در بالا  
 می سازد و آب نابی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پدید میدهد نیست  
 و بدون این امور آن حالت قلبیه مثل کتاب مقطوع البید و شهسوار  
 ملک النفس خواهد شد \* چون این مقدمه نموده است پس لابد بر سر اصل  
 کلام بیاییم \* افاده \* باید دانست که مرد سلیم الفطره که در ازل  
 الازال او را از اهل سعادت نوشته اند و عنایتی خفیه در باره او گماشته اند  
 چون بکوشش هوش خود می شتو که منعم حقیقی او منعمای جسمانیه و نشانیه  
 و در اقصای مراتب همدیت و اعلائی مناصب جوید واقع است  
 و با کمال اوصاف و افضل نعوت منصرف و از سمات  
 نقص منزله و از صفات زوال میرا و این شخص در اقوال و

مراتب احتیاج واقع به در هر ساعت به نسبت هر چیز بسوی  
 آن و محتاج حنا که در جوارح و اعضای خود هم پس گوید که تمام وجود  
 این حاجت در حاجت است و نعمای منعم حقیقی با وجود کمال صمدیت  
 و استغنائی او در هر ساعت باران صفت ریزان \* در بعضی  
 بصیرت خود می بیند آیاتی را که منبث در آفاق و انفس است و عجائی  
 را که مبسوط از سمک ناسماک و از اثری تاثری است بلکه از عرش تا  
 فرش خصوصاً در نوع انسان و خصوصاً در نفس این ناظر که بسوی  
 پاره ازان اشارتی در صدر کلام گذشته لابد امور مذکوره آنگونه  
 که در فطرت او در وقت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند و سینه او را  
 پر می سازند و جیبی و تعظیمی به نسبت آن منعم حقیقی از صمیم قلب  
 اومی خیزد و ظهور افعالی و انذالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد  
 و شایان صمدیت و کمالات او نماید و بذل اموالیکه بآن  
 رضای او بدست آید تقاضای نماید \* پس سبحانی و تحمیداتی  
 و بکیراتی نمودن ج بافعال مخصوصه و حرکات تعظیمیه بملاحظه آن  
 معانی که در اول کلام مذکور شد از هر برمی زند \* لایسبها تمایل که دلالت

بر تفرّد او باعلاسی مراتب همدیت و اقوامی مقام ربوبیت میدارد و  
 بظهور می رسد خصوصاً کلام پاک او که شارح و مفسر امور اربعه فخریه  
 بر وجهی است که فوق آن متصور نیست با وجودی که بآن کلام پاک  
 تعظیم شعائر منعم هم فخطوط کشته \* پس آن کلام پاک را آن مومن  
 پاک به گمان تعظیم و بند بر معانی بوجی که بالاند کوشد بر زبان می آورد  
 و لذت این از کار خصوصاً عظمت این کلام پاک قلب و عقل او  
 را مالال می سازد و عدوت الفاظ و در شاقست مضامین دل او  
 را عبید می کند و هوش و عقل او را سر بر رستیز و دشمن می گرداند  
 و خیالات منتشره و وسوسه پراکنده و امانی باطله و عزایم عصبان  
 و حب و تعظیم ماسوی الله را پاش پاش کرده متلاشی می گرداند \*  
 و عقل و قلب او را از الوات بهمیه پاک می سازد \* و این  
 است ذکر این قوم و این را بذکر ایمانی ملقب می کنیم \*  
 و ازبکه از صبر کلام معاوم شد که از احوال لسانیه و افعال  
 جسمانی در باره احوال نفسانیه تأییدی عظیم بهم می رسد و آب و تاب  
 فحیم دست می دهد پس بناء علیه این ذکر مذکور باعث از دیاد

مراتب احتیاج واقع به در هر ساعت به نسبت هر چیز بسوی  
 او و محتاج حنا که در جوارح و اعضای خود هم پس گویا که تمام وجود  
 این حاجت در حاجت است و نعمای منعم حقیقی با وجود کمال صمدیت  
 و استغنائی او در هر ساعت باران صفت ریزان \* در بصر  
 بصیرت خود می بیند آیاتی را که منبث در آفاق و انفس است و عجایب  
 را که مبسوط از سمک ناسماک و از اثر بی تاثیر یا است بایه از عرش تا  
 فرش خصوصاً در نوع انسان و خصوصاً در نفس این ناظر که بسوی  
 پاره ازان اشارتی در صدر کلام گذشته لایه امور مذکوره آلوده  
 که در فطرت او و بیعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند و سینه او را  
 پرمی سازند و جیبی و تعظیمی به نسبت آن منعم حقیقی از صمیم قلب  
 اومی خیزد و ظهور انفعالی و انوالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد  
 و شایان صمدیت و کمالات او نماید و بذل اموالیکه بان  
 رضای او بدست آید تقاضای نماید \* پس تسبیحات و تحمیداتی  
 و تکبیراتی ممرودج بافعال مخصوصه و حرکات تعظیبه به ملاحظه آن  
 معانی که در اول کلام مذکور شد از او سر بر می ریزد \* لاسیما تاویل که دلالت



برتر نزد او باعلاسی مراتب حمدیت و اقوای مقام ربوبیت میدارد و  
 بظهور می رسد خصوصاً کلام پاک او که شارح و مفسر امور اربعه فخریه  
 بر وجهی است که فوق آن متصور نیست با وجودی که بآن کلام پاک  
 تعظیم شعائر متعمم منجمل کشته \* پس آن کلام پاک را آن مومن  
 پاک به گمان تعظیم و بند بر معانی یوحی که بالاند کور شده بر زبان می آورد  
 و لذت این اذکار خصوصاً عظمت این کلام پاک قلوب و عقول او  
 را مالال می سازد و عذوبت الفاظ و در شاقست مضامین دل او  
 را عین می کند و هوش و عقل او را سرسبز مستیز و روشن می گرداند  
 و خیالات مستشره و وسوسه پراکنده دامانی باطله و عزایم عصبیلن  
 و حب و تعظیم ماسوی الله را پاش پاش کرده متلاشی می گرداند \*  
 و عقل و قلب او را از الوات بهمیه پاک می سازد \* و این  
 است ذکر این قوم و این را بذر ایمانی مقرب می کنیم \*  
 و ازبکه از صبد کلام معاوم شده که از احوال نفسانیه و افعال  
 جسمانی در باره احوال نفسانیه تأیدی عظیم بهم می رسد و آب و تاب  
 فحیم و ست می دهد پس بناء علیه این ذکر نه کور باعث از دیاد

امود اربعه فقط خواهد شد و القی و تعظیمی جدید از نهاد ذالرفوارة حضرت  
 جوش خواهد زد و آن جوش حب و تعظیم اتوالی و افعالی دیگر تقاضا  
 خواهد کرد و همچنین امر از جانبین می رود تا که مضمون بیلیل که ذکر و حضرت  
 حق است بالو هیئت در بویست و فضائل ذاتیه و ذواتی مندرجه  
 و اقصای مراتب استقامت و ادسج جود و نهاده و مستوی و سائط با بر  
 و انعام و اعراض از التفات با نهاد عدم اعتبار جمال آنها است  
 و در دل ذاکم قرار گیرد و استحکام پذیرد و حنا که هر گانه کنی که در عالم کون  
 به ظهور رسیده و می رسد همه را بقدرت کامله او بلا واسطه متوسط  
 و اندوهر انعامیکه با او با مشال او فاض شده همه را از آثار تربیت  
 بالغه او بلا حجاب شمرده و هر گانه لیکه در ذره از ذرات موجودات  
 نافه را عکس جمال لایزال او شناسد و هر قسمی نیک در ممکن از  
 ممکنات پیدا است همه را از بارگاه بلال او دور اعتقاد کند پس  
 سه قساع در بحر حجاب قدرت او غوطه می زند و جناب  
 آس جز با دیرت بدست نمی آرد و آن انا فانا در کتاب انعامات  
 او منالعه می نیاید و جز مضمون عجز و جمالت عدم اسکان بقیام حقوق

نعمای او دست نمی دهد و این است فکر این قوم و این را  
 بمراقبه محمدیت مسمی می کنیم \* افاده ۲۰ \* چون این فکر بکمال خود  
 می رسد الفتی شده مبروج با تعظیمی مغزط از قر قلب او  
 سر بر می زند و جمیع قوای باطنه او را بضمحل می گرداند و حالتی  
 طاری می شود که او را تشبیه بحر که اختن نمک در آب  
 یاشنم در آفتاب نتوان داد که اگر بالای بیند همه آیات  
 عظمت و انعام می در یابد \* و اگر زیر پامی بیند بحر آثار انعام  
 و عظمت نمی بیند \* و اگر درون خود می بیند همین می بیند و  
 اگر بیرون خود می بیند همین می بیند \* و اگر خود را در خدمت  
 و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری بر باد داده  
 کرده باشد و باز این سعی یابغ را با انعام او موازنه و در خیال  
 خود می کند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد هر آینه  
 در یای انفعال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود  
 را در آن مستغرق میداند بلکه جو ارج و توای خود را هم از  
 جمله نعمای او شمرده و از عجائب قدرت او شناخته محبتی

و تعظیمی بهم می رساند \* بیست \* نازم چشم خو و که جمال تو دیده  
 است \* افتم پای خود که بگویت رسیده است \* هر دم  
 هزار بوسه زخم دست خویش را \* کوه داینت که ذمه  
 یسویم کشیده است \* دهر گاه که اسم مبارک او بر زبان  
 می راند تمام باطن او از عظمت و جلالت این اسم عظیم  
 مثل بیدار نسیم سحر می بیدزد \* و از بهرین موی او مدای عجز  
 و احتیاج و اندازه استغنا و بی نیازی او ذره صفت می  
 جوشد \* پس این الفت شدید را که ممر و جبهه تعظیم مفرط  
 و مسلط بر ظاهر و باطن مومن می شود بحسب ایمانی مقلب می کنند و  
 از بس که تخم این حب در صعبه طیب عقل مومن که خالی از اتباع مواد  
 انحراف بدعت است کاشته شده بحسب عقلی مسمی می سازیم  
 و از بس که شارع بسوی همین حب دعوت فرموده و همین  
 را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان و آداب دین را  
 برای تحصیل همین حب قرار داده بحسب ایمانی نیز مقلب می نمایم  
 \* به است ثابته \* در بیان مبدءات حب ایمانی و آن مشتکل بر دو

تمهید و سه افاده است \* تمهید ۱ \* باید دانست که اعلی اسباب  
 حصول حب ایمانی و اساس مؤیدات این صفات جوادانی  
 اجتنابی حضرت حق و اهل طیناع جواد و مثالی است که در ازل  
 آلازال زهید این ذره ناپیچر کرده و اول از ذره مقبولان معدود  
 کرده \* پس همان اجتنابی ازلی این ذره ناپیچر از اغنیض  
 خاک تا ذره سماک شان شان می برد و در مهر مقامی لطفی جدید  
 و تربیتی مناسب از و ظهور می رسد \* اما چون آن اجتناب در بد  
 فطرت مستور الاثر و مفقود الخیر می باشد بسبب مصادفت  
 بعضی امور مناسب پرده خفا از روی او دور می شود و آنگاه  
 او در یجا بر منصفه ظهور می زند بنا بر این امور را از ذره  
 مؤیدات و اسباب می توان شمرد و اگر چه مؤید حقیقی و سبب  
 اصلی همان نور ازلی است که در بد و فطرت در جذبات او  
 و دیت نهاده اند \* چه از اشعاف مضاعف این امور میده  
 حصول عشرت بر آن آثاریم است بعد می نماید چه جای ترتب این قسم  
 الیاف بر امثال این مورد صفات \* تمهید ۲ \* باید دانست که اگر چه

مؤیدات این سرمایه سعادت را تبریر و تخریر مقید ساختن و در  
 حیرت و شمار محصور کردن منعسر بل متغذراست لیکن  
 بحکم ما لا یدرک کله لا یتسرك کله به سوی بعضی از ان  
 اشارت کرده می شود تا اهل عقل و فطانت را کورت را بر  
 منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند \* افاده \* از جمله مؤیدات  
 حسب ایمانی استحکام عزیمت قابله است بر اتباع شریعت  
 و کمال و فور در رغبت بر موافقت سنت و شدت نفرت از  
 ملامت بدعت و قوت اعتراف بحبل الله المتین یعنی اقامه ای ظاهر  
 و باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین و کمر همت را بر رضا  
 جوئی حضرت حق چست بستن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شعائر او  
 تا سیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن \* ندانی که مقصود  
 از این کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بهم رسانیدن و سواس  
 که عوام الناس او را بقومی ملقب می نمایند بلکه مقصود از ان اطمینان  
 قلوب بر عقائد شرعیه و جوش زدن محبت و رغبت و تعظیم از تعظیم  
 قلوب به نسبت ادا مرینیه و عدم مبالات بموافقت و مخالفت خالق

و در ضاجوئی خالص و استحکام عزیمت بر دفع مانع و عائق بحیثیتی که جان  
 و مال خود را در از ضاجوئی منعم خود بر باد و اذن و ضرر و سمان خود را بر  
 امثال او امر او باختن در نظر هست عالیله خود بجوی نمی شمارد و هر عائق  
 و مانع را که در راه خود می بیند خود بر ضاجوئی او موازنه می کند هم سنگ  
 زده نمی یابد بلکه در بصر بصیرت او مثل موازنه گاهی با کوهی می نماید  
 و در دل خود بر دفع آن مانع و طرف آن عائق شجاعتی می یابد و خود را  
 باعتبار هست خود بر آن چیره دست می شمارد اگر چه آن عائق  
 تعب الکر وال و غیره الابطال باشد مثل پهلوان آسن تن که  
 آوازه رجز نقیبان و زعره مبارزه اقران او را مست کرده بمیدان  
 محاربه کشیده آورد و پس آن پسر زیان بسبب شجاعت و  
 نور کسی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطع می داند که بهر  
 درومی هست خود آرام و بیروسی عزیمت بر کمدام فی الحال مثل مورچه  
 بر حال پایمال توانم کرد اگر چه رستم زمان و افراسیاب دست  
 باشد و این امری است از دهنده انیات که دائره تقریر و نطاق تحریر از  
 بان و تصویر آن تنگی میگذرد بر جنود فکر و عسا که غفلت منیل حقیقت

آن صرهنکی می نماید و جز وجدان را در آن بار نیست و غیر قاب سلیم  
 را آنجا کارنی \* ع \* لدنی می شناسی بخدا تا بخششی \* افاده ۲ \*  
 از جمله مویدات حب ایمانی ترجیح جانب حق است بر جانب  
 نفس بوجبه که در عذاب نفس انگاری از آن پدید آید و در انسان  
 بهیمیه از آن انقلابی هویدا گردد و در اموریکه باعث این انگاری  
 و مقتضی این انقلاب تواند شد بحسب اشخاص و اوقات  
 اختلافی عظیم و تفاوتی فاحش مستحق است مثلا در بهیمیه کسی که  
 مشغول الاکل و الشرب باشد و مثل کس بر مان و علو  
 می افتد ترک میل باین امور و ایثار غیر در آن محض ایثار خدای اله  
 جایگه نه طبع حصول مثل آن باشد و نه امید حق شناسی و  
 خدمت کرداری آن غیر و نه توقع اتشاد صیفت زهد و ایثار و  
 امثال این امور دغلی وارد که در غیر آن نه و هم چنین در تطهیر  
 قاب کسیکه مجبول بر قوت شبن و عشق نسا است و او را  
 مشغول ذات الجمال و الحسب و الجمال بحسن اتفاق و یادری  
 نظیر مستوره عن العین الرقیب بدست آمده و آنوقت مرور



و ساعت اجتهاد را که بیدل اموال خطیره بدست آورده ترک زنا  
 و مصاحبت با دو دوست فرنجیت طرفین و ایمان شوق و شهنش  
 و هضم موانع عرفیه و طبیعیه محض استغناء لرضاء الله و خوفنا من سخطه  
 نموده و بدین شوقی که در تحصیل آن مشغول گشته و اموالیکه  
 برای بدست آوردن آن محبوب بدین نموده هیچ التفاتی نگرده تا ثیری  
 وارد که در غیر آن نه و همچنین بیدل اموال خطیره محض استغناء لوجه الله  
 بجیشی که طلب نام و نشان یا امید حوشناسی و مداحی آن مبتدول  
 علیه یا سرکافات نعمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی از آن یا توقع  
 استهلاک خود بجز دو سخا و امثال این امور نباشد در حق نجیل و سنان و  
 طالب عزت و نام گدای می کند که در غیر آن نه و همچنین تو اضع  
 مقالیس فترا و مساکین افلاء و در حق اغنیای اعزده که در اقران خود  
 بعزت و جاه ممتناز و در زمان خود بنام و نشان شتر باشند و همچنین  
 اقدام در مهمای که تافت جان و مال و بر باد می عیال و اطفال و دران  
 بنظر می آید در حق اهل جین و خمبول که روی کارزار و ببرد اندیده و کرم  
 و مردمان را بخشیده اند و همچنین کوهت در سنانند و در که منانه عیال

در حق و اقرار بخلای و نافرمانی خود در حق علمائیکه بذاک و تبحر مشهور بقوت  
 مناظره و اسکات خصوم موسوم اند و در فن توجیه و دلیل بدطولی و دور  
 حل و منع کعب عیسا داند و همچنین ترک حسد بر اقران و عدم القبات  
 بنام و نشان و طلب نمودن اسباز در اهل زمان و ترک معنی در اظهار  
 خوارق و کشف و قانع آئینه و استجابت ادعیه و در حق مشایخیکه بقوت  
 تأثیر موصوف و کشف و قانع منسوب اند و اما اختلاف این بحسب  
 اختلاف اوقات پس همین گاسه آب است که در وقت  
 میرابی خصوصاً در بلده ان محموده یا بر لب انهار جاریه اود انجر مبره کسی  
 نمی ستاند نگاه و قتی می رسد که در میدان لوق و دوق بی آب و نگاه گرفتار  
 میشود و از شدت عطش جان باب آید و سوزش تشنگی اود ابر لب  
 کور سائیده و بهر آرد و جمد گاسه از آب زلال بدست آورد و  
 بهمکنی همت خود بباد مشو بر شده و نجات خود اود ان منخردانسته دور  
 دست خود پیاله پر آب را انهاره میخوابد که خشکی لب و سوزش  
 سبب اودان آب زلال دور کند و جان خود را از مهله نجات بخشد  
 درین اثنا شخصی دیگر که به همین حال گرفتار بود اود ابر خود ایستاد

کرده و گویند که عضادهٔ جان خود بر آورد و لختی از بکر خود بریده بآن شخص  
 داده است و همین امر بالعروفت و نهی عن المنکر است که هر  
 طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر فقیری که در خانقاهی فرود  
 کش می نشیند بهر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر  
 وسعت خود بجای آورد پس ناگاه وقتی می رسد که ازاظهر رکعتی می  
 جان بازی و آبرو ریزی پیش می آید لیکن در آن اجبایستی یا  
 احتمال بدعتی بنظر می نماید انقضه خلاصه این کلمات آنکه همین امور  
 سهله سیره اند که در مجاری عادات کسی از ارباب هم عالیه بآن  
 اعتنائی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری معتدیه در نفس فاعل نمی  
 بخشد باز وقتی می رسد که همین امور افضل عبادات و اشوق ریاضات  
 می شود و در نفس فاعل تأثیری بهم نمی رسانند که اذالوقت امثال  
 آن متوقع نیست \* افاده ۳ \* از جمله مؤیدات حب ایمانی وقوع  
 تعایست در موقع عظیم مثل سعی در تأمید شرع و اجبایستی سنت و احتمال  
 بدعت یا اشاعت طریقت از طرق حقه یا نصرت مقبولی از مقبولان حی  
 یا امانت موهوبی از اهل بلا یا و صواب یا امانت عاجزی از غار مین و ابر

نو استجب بانقیس گرتی از صاحب تعلق و اضطراب و ازاله مهمترین  
 از گرفتاری میچ و تاب و همچنین سعی که از ان نفع عام بظهور رسد یا اصلاح  
 فیما بین الناس بران مترتب شود که این سعی چندان بر نفس شاق  
 زنده باشد و چندان موجب صرف اموال خطیره یا اوقات عزیزه  
 یا بذل مرغوبات یا ترک مالوفات نگردد و دیده باشد \* افاده \* بر شرف مغیره  
 ما بر نفس حدیث پوشیده نماند که آنچه در احادیث رسول امین و آثار  
 سلف صالحین از ترتب ثمرات جزایه کثیره بر اعمال قلیله بسیره مذکور  
 می شود و محاشس همین باید فهمید یعنی این افعال یا از قسم ثانی باشد  
 یا از قسم ثالث و آن مستوجب حدوث حب ایمانی در نفس فاعل  
 خود و عند صمد و در نابشر و ظهاری شود و حب ایمانی بحسب مراتب  
 خود که لا و نقصاناً بالاتر موجب نجات و مقتضی رفع درجات است  
و الله اعلم \* هدایت ثالثه در بیان آثار حب ایمانی \* و آن مشکل  
 برنش افاده است \* افاده اول \* از عمده آثار حب ایمانی فناهی هست  
و غربت و در رضایقی حضرت حی است و اسئال او امراد سعی  
 در اشاعت طریقت مقبول موصله با سرخسای اود و در دعوت ناس

بیومی اطاعت، انقیاد و هایت ایشان بر ک بدعت و فساد و الب  
 مکانه و مشایه و نه حصول مقامات فنا و بقا در استکشاف حقائق  
 است با ندانی که مقصود ازین کلام بیان حرمان ایشان است  
 ازین مقام یعنی ایشان و اصل باین مقامات و تشریح برین درجات  
 نمی شوند حادث و کلا چه ایشان فائزترین ناس بسعدت مشایه و  
 مکالمه و چلاک ترین شهسواران میادین فنا و بقا و عاذق ترین سیاحان  
 بجز و معارف و انکشاف حقائق اشیا اندیکه مقصود آنست  
 که قبلا هست و کعبه عزیمت ایشان جز رضای مولی و مذبت مصطفی  
 نیست اگر چه آن مقامات عالیه و درجات رفیعیه بطریق دیگر از طرق  
 گسیبه یا به محض عنایات و جذبات و هیبه نصیبه ایشان شود \* بیت \*  
 فراق و دسر چه باشد رضای دوست طلب \* که حیث باشد از دغیر  
 این نمائی \* القعه صاحب این حب را بجز طلب رضای موالی و انقیاد او کار  
 نیست و از بهر و بعدی که محل انقیاد و موجب کفایت باشد او را عار نه و  
 حالات نفسانیه و ملکات قبیله که در از دیاد انقیاد و بکار نیاید او را در کار نه  
 فرغ و ستاخ همین استغراق هست و فوای عزیمت است انقطاع از

چیه و بغضیه از ماسوی اسه لغیر وجه اسه و انحصار استحال مشکلات  
 ذاسه فاع بیات و اسیدهای منافع و امثال آن از لوازم  
 جومت و طبع فی حب اسه و اصل این همه امور حالتی است از  
 حالات قلبیه که در راه بوق اعتماد علی تریه اسه می نامند. شبیه با اعتماد  
 عهد مقادیر تربیت مولای مشفق خود که آن عهد مقادیر بسبب همین  
 اعتماد از فکر تحصیل حوائج زود در همه حال فارغ البالی می ماند و انواع  
 شیوم و هموم روزی او هجوم نمی تواند کرد و خونی و طبعی از ماسوای مولای  
 خود در دل در راه نخواهد یافت و در کمالیک او از بهایم ماس بی دفعه  
 و وسواس باذن او تبصره خواهد نمود و بر عصاه و بغاه از عبید و عدم  
 بی جبن و انجوم مثل شیر زیان و پیل دمان جمله خواهد آورد و همین اعتماد  
 قلبی روح و کل است و سایر امور ذوالب آن ندانند که در تنهایی  
 توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتقاد بر اسباب \* بیت \*  
 گفت پیغمبر تا از بلند \* بر توکل ز انوی اشتر بر بند \* افاده ۲ \* از جمله  
 آثار حب ایمانی شیخ عمت بر بلایا و مصائب است و این از جنس  
 صبر نیست بلکه اعلم است اذن تقیینش آنکه چنانکه شخصی برای

رضا جوئی منعم خود تحمل ششاق می کند و تلخی آن مشاق بدل و جان او  
 می رسد و تب و ناب و فرغ و اضطراب نفس او تقاضای کند اما  
 چون رضای منعم در تحمل آن مشاق می داند آن همه سختی و تلخی بر خود  
 روا میدارد و این تحمل امر مشاق و مقادمت مشاق را که محض برای  
 رضا جوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم  
 او را با انواع نعم خود محظوظ ساخته و بالوان آلامی خود فائز گردانیده مثلا  
 کوشکی عالی برای او بنا کرده و محفل شادی برای او ترتیب داده و  
 اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر کرده و بسند  
 شاهانه و حله عروسیه برای او مهیا ساخته پس آن عجب انقیاد شعار  
 بکمال عزت و افتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل  
 این سرور و شادمانی و ابتهجاج و کامرانی پیشه به پیش خود گذردی یا  
 یکی بدندان خود دردی باد و مانند مهر آینه آن بنده مستقاد که از سر تا پا سملو از  
 انعامات و ممتلی از اکرامات است آن کردار در تلاطم امواج سرور  
 و ابتهجاج برابر خسی و هم سنگ ذره نخواهد یافت و هرگز ز بخش از ان  
 بدل او نخواهد رسید و اگر ارجیا ما چو کنی که شعر با اضطراب و مخبر از هیچ

و نائب باشد از ان ضا و شود هر آنکه در دل خود انفعالی و خجالتی خواهد  
گشاید و خود را بسبب ضرر در این فعل ناشایسته در زمره مغلط طبعان  
و سبک مزاحان خواهد شمرد و همچنین صاحب حب ایمانی بسبب ملاحظه کثرت  
نعم مردانی و انواع تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را از دست نیاید اگر چه  
اعظم المصائب باشد بوی نمی شمارد و که دوست آن در اجتهاد و سرور او  
هیچ گونه اخلال و فتور نمی بخشد پس این هم اعتبار بلا یا دعوم  
التفاتی باشد امد و دعوم و حصول اثر مصائب بدل آن بوسه  
و کمال سرور و ابتهاج به نعم منعم را شجاعت بر بلا یا باید دانست  
و از نیجاده است که کار صاحب حب ایمانی شکر در شکر است  
و گاهی کار او بر نمیرسد و روح شکر همان سرور قلبی است که  
بسبب ملاحظه نعم سرکاره و آلاسی متوا فره سر بر زده است از افعال  
و احوال تعظیمیه و قالب آن و از فروع شجاعت بر بلا یا دعوم سرور  
و ابتهاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور  
است که بسبب ملاحظه نعم منعم حقیقی با وجود استغنائی آن ذات  
و الاعفای از جمیع کائنات که از جمله آن این مشتق از عباد و ذره



بی مقدمه است و بر ظاهر است که استنهای آن ذات لیسر البرکات  
لم یزل ولا یزال است و نعم او فائز در همه حال و از فروع همین  
شجاعت است رضا بقضاچه آن مومن حقیقی و محب تحقیقی  
چون خود را با وجود هم استحقاق بانواع الطائفه و اشتقاق بالمال  
در همه حال می بیند البته عقل خالص اد که مستنیر نور ایمان است هر  
بلا و مصیبتی را که متعرض حال او خواهد شد از قبیل بریئت و ادیب خواهد  
شمرد و مع قطع النظر عن ذلک وقتی که عدم استحقاق خود را بوجهی از  
وجود برای نعمتی از نعمات ملاحظه خواهد نمود شکایت مهم از دیاد بعضی نعم  
بیا بلکه حدوث فتور می در بعضی از ان صادر از تو خواهد شد بلکه حکایت شکایت  
و حرف که راد در ذهن خود موقعی خواهد یافت \* بیت \* بدر دو صفت  
ترا حکم نیست و مود کش \* که هر چست قی ماریخت عین الطائف  
است \* لهد اصحاب حب ایمانی از اشعار شوقیه و مضامین حشمتیه که  
اساس اکثر این کلمات بر کلام و شکایات می باشد التذادی نمی برد و  
حلاقی نمی یابد بلکه از شنیدن امثال این اشعار او را نادبی هم می رسد  
\* افاده \* از جمله آثار حسب ایمان عدم اعتنا است بر یا نعمات شانه در

ماکل و مشارب و ملا بس و امثال آن از حظوظ نفسانیه مباحه یعنی این  
 امور سابقه را از کمالات خود نمیند و تحمل آن قصه انمی نباید آری  
 اگر بر آن عرضی از اعراض صحیحی که از لازم کمال او و از آثار حال  
 او است مترتب شود البته آن امور سابقه را سهل بماند نه بگذراند  
 بکمال جرأت دل و دستت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق  
 قدر امر جماد و امثال آن از مؤیدات دین متین و صدمات  
 شرع مبین و مثل تحمل مشقت و در ترک مرغوبی که رغبت آن  
 در دل جا گرفته و علاقه بان در سوید ای قایب قرار یافته و مثل تحمل  
 مشقت جوع و عطش و عمری بسبب ایثار ذوی الحجاجات بر نفس  
 خود و امثال این امور بلکه بنا است که نیل حظوظ نفسانیه و  
 فوائدها بلند اند جسمانیه او را اترقیات علیهم السلام بخشد سرطوش کلام  
لازم الوثوق یا ایها الذین امنوا کلو امن الطیبات و اعملوا صالحا  
 است تقصباتش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی سندگان بر گردگان  
 خود در تصرف استه خود ابا ذات مسئله می دهند پس اگر  
 آن سنده بر کرده محض برای اظهار یکاکنی بلکه برای اظهار شدت

احتیاج خود که اورا اولی و بیکر که مکلف حواجج ادا باشد یا مولای دیگر که  
 بخط و ظنفسانیه او زانانز کرداند نیست تصرفی زانند از قدر ضرورت  
 در بعضی استه نماید هر آینه علاقه یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر  
 کرده باشد و اگر از ان اجتناب و احتراز نماید البته حجاب  
 نمره و پرده یگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد \* بلکه  
 اگر در معاملات موالی و عبید فخلهین ایشان بنک تامل کنی البته  
 و هیای که در بعضی اوقات طلب و استدعای امثال این عبید بلکه  
 اقراج و فرمایش ایشان بخط و ظنفسانیه و لذت اندجس مانیه بر موالی خود  
 علامه عجب و بیت را آب و تالی می بخشند که حصول آن در اوف خدمات  
 متصور نیست بلکه است که بنده بر گزیده میداند که همه اسباب  
 هیش عشرت و استه تنعم و رفاهیت برای همین عبید مولای او  
 مهیا خذد لیکن محض برای اظهار آستان خود یا محض برای  
 اظهار احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت استعمال آنرا  
 بر استدعای همان عبید موقوف گردانیده پس در امثال این  
 احوال استدعا و طلب لذت و خط و ظن لطفی دارد که حواجج از میان

است با آنچه چون نخل خطوط نشانیه و لاند جسمانیه اکثر

احیان در معاملات حسب ایمانی که مطمح نظر شرایع همان است

موجب خالی نمی شد بلکه در بعضی اوقات ففعی عظیم می بخشید

ولا اقل در روزنه شکر که اعظم آثار حسب ایمانی است بر روی

اهل ایمان می کشود بنا برین کلام ربانی و آیات قرآنی باباحت این

لذ اند و ترک اعتراض بر اهل آن باطنی که دید \* یا ایها الذین

امنوا کلو امن الطیبات و اعملوا صالحا \* یا ایها الرسل کلو ا

من الطیبات و اعملوا صالحا \* قل من حرم زینة

الله التي اخرج لعباده و الطیبات من الزرق \* قل هی للذین

امنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة \* ان اذم

جمه آثار حسب ایمانی وجدان حلا و قسناجات و لذت طاعات

است و حقیقت این امر در صد کلام مذکور شد چه حسب ایمانی

انفشی است مخبوط بتعظیم مفروض و این امر مستوجب صد و

اقوال و افعال تعظیمیه ضرورت می شود بلکه مدح لسانی و تعظیم جسمانی

و ای سی تقاضای کند که بدون صد و در آن دل صاحب این حسب

اطمینانی نمی‌پدیرد مثل اقتصای صاحب غصبت افعال غرضیه  
 نه اوصاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلاً در صدر کلام مذکور  
 شد \* اقصه باطن شرع که عبارت از تعلق بامر است  
 باطنی آن که عبارت از افعال جوارح است در حق  
 صاحب این حال دائماً مخلوط می‌ماند و احوال او منتهی بفعال  
 او حیثاً شد پس احوال تقاضای صدر و افعال می‌نماید و افعال  
 از قیاد قوت و کمال رقی در باره احوال می‌بخشد و بسبب همین  
 وجه ان لذت در عبادت و حلاوت در انقیاد و در انقیاد و در انقیاد  
 و غیره از انجا می‌باشد و از افراطات و تفویضات در امر تقوی  
 و عبادات محفوظ می‌ماند \* افاده \* از جمله آثار حسب ایمانی ترجیح  
 فوائد تعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلاً اصلاح بین الناس  
 و تنظیم سیاست مغربی یا مدنی و تحمل مشاق در خدمت خلق ابد  
 تحمل ایذا در تربیت ایشان و امثال این را از امور مخالفت مع الناس  
 بر عزت و فرار از خلق و سکونت بر ارضی و فیانی و شبلی ادوات  
 بازکار و مراقبات ترجیح میدهد چه امور نایب اگر چه در حصول مشایخ

و سگانه تا بقرقوی میبیدار اما قسم اول را در جلب رضای حق جل و علا

داخلی زیاده از امور ثابته است و صاحب این حب هیچ کمال را هم سنگ

اسباب جلب رضای حضرت حق نمی تواند شمرد \* افا ده \* \*

از عمده ترین آثار حب ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت

تقوی است که در عرف شرع ادراک اصلاح تعمیر کرده اند چنانکه

فرموده و من بطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله

عليهم من النبيين والصدیقین والشهداء والصالحین

و در حدیث \* التقوی ههنا \* مشیر الی قلبه اشارتی بان رفقه

تفصیلاً آنکه اذعان بصفت امور ضاره مستند است در کمال

و نقصان و کسیکه قائل بعدم تفاوت در نفس اذعان است

قول او مخالف وجدان و برهان است و کلام او ماول است

چنانچه در مقام خود مفصل است پس شخصی که اعتقاد بصفت

امور ضاره میبیدار اما نفس او بر ترک آن ملا و عت نمی کند او را

مرتبه از اذعان که اضعف مراتب است حاصل است \*

و این را بمحض اذعان عقلی نامند شخصی دیگر که او را اذعان

حضرت آن امور خارجه بمرتبه رسیده که بسبب آن نفس خود  
 در امانت در ملاست آن امور خارجه تواند کرد اگر چه اقتصای نبل آن  
 امر خارجه وسیله ملاست او در جبلت نفس او کلمن باشد اما اذعان حضرت  
 اربابان مقاومت می نماید و او را نمی گذارد که جوارج و اعصار ابا تا جنبش  
 کلمون خود ملوث سازد پس این شخص را مرتبه ایست از  
 اذعان اوقی از مرتبه اولی و این را با اذعان انعامی مسمی باید  
 ساخت و شخصی دیگر است که او را اذعان حضرت آن  
 امور خارجه می رسیده که دقیقه آن امور خارجه در ویردی او حاضر  
 می شود و او را دهی بوصول اثر آن امور بنفس خود میرسد یا تقریبی  
 پیش می آید که باعث اقدام این شخص بر آن امور خارجه باشد  
 مگر این در باطن این شخص از آن خوبی و انجحامی پدید می آید که انتظام  
 امور طبیعی او را بر هم میرند مثلاً رنگ آدمی پر و چشمان او بی رونق  
 میگردد و دست تر خاسی در اعصاب و تشنجی در اعضا ظهور میرسد  
 و این را با اذعان قلبی مانع باید ساخت پس همین مراتب  
 مانع اذعایه را به نسبت معاصی شرعی و ترک واجبات و امثال آن از امور

بهمنوعه شمر عجمه مثل تشبیه کفزار در زنی و لباس و تعید با عیاد آنها در نجاسط  
 با اهل بدع و اهل اذشمول در ترویج بدعات آنها قیاس باید کرد پس مرتبه اولی اذ  
 اذعان عین ایمان است که بدون آن اذعان نجات اذ در کات  
 زیر آن منصوص نیست \* و مرتبه ثانیه راد روح تقوی ظاهر ابا بد شمر و  
 چه تقوی ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعه شرعیه و مجامع و  
 بانفس بهمیه است و روح آن ایمان مرتبه ایست از مراتب  
 اذعان که سبب آن مقاومت بانفس و شیطان تواند کرد \* و مرتبه ثالثه  
 راد روح تقوای حقیقی باید شمر چه تقوای حقیقی عبارت از کراهت  
 طبیعی بر نسبت ممنوعات شرعیه است \* و روح آن ایمان اذعانست  
 که خلاوت ایمان و معدود از مراتب احسان است اینست  
 انموزجی از آثار صاحب این مقام و هر صاحب وجدان سلیم و ذهن  
 سبقتیم که بهر بصیرت خود دران امور مذکوره تأمل نماید البته استنباط  
 آثار کثیره ازین امور رسیره تواند کرد \* هایت را بعه در بیان ثمرات  
 جب ایمانی \* و آن مشتمل بر پنج افاده و دو فایده است \* افاده اول \*  
 چون تب ایمانی که حقیقتش غایت الفت است ممنوع بفرط



عظیم کمال خود میرسد در ضابطی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جواریخ  
و قوای موسن پاک را با آثار و انوار خود مجلی و مزین نیساند و شکر و توکل

و صلاح در صمیم قلب او جامی گیرد و ملا حظت نفوذ آن ذات بابرکات  
بایجاد جمیع موجودات و تاثیر در همه کائنات با انواع تصرفات که از جمله

آن تربیت این ذره فی مقدر و موشی از عبارات الوان نعم و حفظ  
این از انواع بلا و الم است در زمین از سختکرم می نشیند و توحید

انعالی که خلاصه ایمان بالقدر است در قالب او استقراری پذیرد  
حنا که جمیع استغفار و اقمشه خود را از ممانوعات خود می شمارد بلکه خود را مثل

همیشه که در بسره زار مالک خود می چرد و نعد و دکرده انفعاع از مزخرفات  
و بیویه و اسباب زندگانی بر می گیرد و حنا که اعضا و قوای خود را و

طاعات و عبادات خود را هم از آن خود دانسته خود را مثل چوبی  
یا سنگی که او را پیش از وسط طشت در تاثیر و آلتیت در صد در افعال

از مالک آن سنگ و چوب بهره نیست قرار میدهد و بر بویست ریب  
از باب صد را در شرح میشود که رضیعا بالله ربنا ازین

مقام \* در تحمل مشاق شرعیة جنبه او و سعی می گیرد که و بِالْاِسْلَامِ دینا

و هکذا ائمن شرح الله صدره للاسلام ايمانيست باين کلام و

اتباع سنت لذي ميياد که و بمحمد نبيا يانست از احوال امثال اين کرام

يس لا يحكم والذيين جاهدوا افينا لنهك بهم سبلنا و اتاعنا

ظن عبدهي بني و من يتوكل على الله فهو حسبه و ان تشكروا

يزده لكم وهو يتولى الصالحين و ذلك بان الله مولى الذين

امنوا و انار محبت حق جل و علا مويده امي کرد و انوار رضائدي اوده

ائمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه

اشا رينست بان جلوه گرمي شود و اورا در کف ولايت خود گرفته و زير

صابه کفالت تربيت خود آورده جارحه تدبير کوبني و نشر يعني خود

مي سازد اقصه اورا اتصال به حظيره القدس و تاقبي از منبع کونيات

و شريعات چور علوم عقليه و چور عوارض قلبيه بدست مي آيد

تفصيل اين اجمال آنکه اهل شريح روحاني در باطن انساني دو

نوه ادراک کرده اند يکي قوه ادراک که آله در يافت و دانش است

يعني بان قوت اشيايي شهادت يافته و ادريافت ميبان کرد و

ان را مستقي به محفل مي کشد و ديگر قوت عازمه که حامل منافع کيفيات

نفسانیه سوای علوم و ادراکات مثل فرحت و غضب و شجاعت  
 و خوف و محبت و بغض و رضاد کراهیت و عزم و شوق و امثال آن  
 است و اورا انقباط لقب می سازند و تمایز فیما بین القوتین بدیهی  
 است چو ادراک منبئ شجاعت و تحقیق حقیقت آن دیگر است  
 و نفس شجاعت دیگر که بت اعالم به مفهوم شجاعت و محقق در بحث  
 انواع و شعب ادو در اسباب تحصیل اوست که مبارزت زنی  
 بلکه مقاومت سنار قی از صورت زیند و بساد لیر پر دل است  
 که در عریده جوئی متوجه و در محرکه آرائی متردد است که تحصیل مفهوم  
 شجاعت و تمیز آن از سایر کیفیات نفسانیه از و متمسک متعذر  
 می نماید و همچنین ادراک امر مخوف مثل احساس پیل مست  
 یا شیر زیان و مثل اذعان به مضرت امور خارجه معاش یا ایجاد امری  
 دیگر است و عوض نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردی رنگ  
 و بی رونقی جسم و خشکی لب و استرخای اعصاب و تپل اعضا است  
 امری دیگر است چه همان امر مخوف را شجاع و جبان ببرد و ادراک  
 می کنند اما بر جبان حالتی می کند که بر شجاع عشرت پیر آن را همچنین

بدو ادراک عین صاحب جمال و در یافتن خط و خال آن عاشق و  
 غیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق هیچ توانی و قافی و اضطرار بی می  
 گذرد که بر غیر آن نه\* چون این مقدمه مهمل شده و تمایز فیابین العقل و  
 القلب ذهن نشین گردید پس باید دانست که بعضی اشخاص در  
 بد و فطرت زکی العقل و غیبی القلب می باشند و بعضی عکس آن  
 چنانچه بر اهل تخریب پوشیده نیست پس ساینکه در بد و فطرت زکی  
 العقل مخلوق اند چون حمایت از لایه ایشان را باین مقام می رسانند  
 و بواسطت تأثیرات غیبیه مشرف می سازد ادراک از جانب  
 ادراک در تدبیر امور غیبیه استخدام می نمایند و آثار ضامنند حضرت  
 حق و ولایت کفالت و کبلی مطلق از جانب ادراک برده میاید می کنند  
 مثلا در مقام می بیند که ادراک از جانب حق جل و علا یا از جانب ملائکه  
 عظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحرام امری سرانجام چیزی  
 می شود یا در معامله بطریق مکالمه او امر غیبی به سوی آن امر کرده می شود  
 یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من اولهالی آخر مار و بر وی او  
 تا خبر می شود یا در وقت دور و نظر امور بواوثر بر فعل آن مامور بود

هر شخص است ایقاع بر ترک آن و در ذہن او خطور می کند و امثال این از  
 انگشتان و قانع کونیه یا انگشتان اموری که به تربیت طالبان تعاون  
 و ارباب مسائل اجتهاد یا سیاست منفریہ یا مدنیہ را برین قیاس  
 باید کرد و همچنین افعال مستحسنہ و مستحکمہ نمودار که متعلق رضا و خط  
 غیبیہ شدہ اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آفرین و نافرین ربانیہ  
 را در صورت الوان مستحسنہ و مستحکمہ و اشکال جمیلہ و گویہہ و  
 می ماند و این قسم اشخاص را در عرف و شرع مکتبین می نامند و کسانی که  
 در اصل جبلت زکی القلب مفسود اند این امور مذکورہ از قاف  
 ایشان سر بر می زند و عقل ایشان بحقیقت این امور مستنبہ شود یا نہ  
 سلا برای مقدرہ الوقوع کہ وساطت این شخص در وقوع آن  
 اشیا در غیب متبیین شد و در دل خود شجاعی و جرأتی می باید و  
 داعیہ و عرض از قاف او سر بر می زند کہ او را ناچار کرده بر سر ایقاع آن  
 می آرد و این شخص در سبب حدوث این عزم و داعیہ چیران  
 می ماند و لیت او را در نمی یابد و نسبت اشیا برای غیر مقدرہ الوقوع  
 یا اشیا یکہ وساطت این شخص در وقوع آن اشیا را نہ

غیب متین شده در خود جبینی و انجمای و استبعادی بوقوع  
 آن اشیا و قوت رهتی و کسالتی در بعضی وقوع آنها و عرض کلامی  
 در نجی در تحمل مشاق طلب و وقوع آن در باطن او حادث می شود  
 و همچنین بر مغضوبان حضرت حق در یای پر غضب از دل او فواره  
 صفت می جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق آب زلال رحمت و شفقت  
 از باطن او باران صفت می بارد و گو که بر اموریکه باعث منضمیت آن  
 مغضوبان یا مرحومیت آن مرحومان گردیده مطاع نشده باشد و بعد  
 وقوع افعال مستحبه و مستهجنه در خود عمر درمی و اناساطی یا که در حق  
 و انقاسی درمی یابد گو که مندمیت و ممنوعیت آن افعال را ادراک  
 نگزده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در غیب برای اکل  
 او مهیا کرده اند در دل آن رعنی پیدا می شود و از طعام حرام یا غیر  
 مند برای تناول این شخص ذر در دل او تغذی می و نفرتی نموید  
 میکند و گو که امرحلت و حرمت در ظاهر حال بالعکس می نماید  
 و است که عقل این بزرگواران به حقیقت آن امور مرتبه  
 نمی شود و در سبب حادث این مواجس قلبیه متخیر می مانند

و این قسم اشخاص را بشماره ادخواریین در شرح مقلب می سازند  
 و عادت مخدشین و ادخواریین در طلب امور محض و عادت توجیه است  
 نه است بر وقوع آن امر گماشتن یا خود مترصدی ایصال منفعتی یا  
 مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب قرب النوافل است  
 پس در محل اشقام اعدا و مواسات اخیه خبر دعا ازین که مراد صورت  
 نمند و بعضی اهل خدمات از اقطاب و ادتا و از هر دو قسم می باشند  
 و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید  
 است که دعائی که بعد انکشاف مدعولیه یا بعد حدوث صدق عزیمت  
 حصول آن صادر شده باشد واجب الاجابت است چه آن دعای عام  
 از جمله کسوتهای ظهور تقدیر و از زمره صور فیض جیبی است پس  
 کسی که سماعی در ابطال آن امر مدعول شده در مقابله این بزرگان قائم گردد  
 البته حائب و مخدول خواهد گردید کسی که سماعی در تحصیل آن  
 امر مدعول و در روح آن خواهد شد البته مفلح و مندرج خواهد گردید  
 و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف گرام مثل صحابه  
 و تابعین باید طلبید بالجمله ایما این طریق و اکابر این فریق در زمره ملائکه

مدبران الامر که در تدبیر امور از جانب ملاء اعلیٰ مأموم شده در اجرای آرزوی  
 میگویند معدود اند پس احوال این کرام بر احوال ملاءیکه <sup>اعلایم</sup>  
 قدیس باید کرد \* افاده ۲ \* راضی ازین مقام مقام ایمان حقیقی است که  
 بعضی از رجال مغطوب بر آن کمال می باشند و حسب ایمانی پرده خفا از  
 روی آن مقام دلگشادور میکنند و انوار و آثار آن بصد نابش در رونق  
 ظهور رحمی فرماید تصویرش آنکه چنانکه افراد انسانی با اعتبار ملکات  
 نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی سی  
 الاستعداده و بعضی حید الاستعداده و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات متلاء  
 در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد انسان  
 ورید و نظرت دلاور و پر دل که همیشه خوانان مبارزت اقران و  
 جویای مصاحبت شجاعان می باشند اگر چه گاهی روی نرود و  
 گادزار ندیده و قصه و رسم و اسفند بار نشنیده و مشی  
 اسباب و آلات پرکار و نمادست سواری و شکاری نورزیده  
 باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل او می جوشد  
 و در مجالست کار آزمایان جنگ وجدال می گویند و کار آزمایان



بیکار و ابا که ادب و اطوار ایشان زاد و زنی و لباس مثل  
 نظر بندش حمامه و طریق پوشش قبا و استعمال موزه و اسنان  
 آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشان از محاورت  
 و مجاست و سواری و شکاری از ردل دوست میدارد و هر  
 چیزی را که از ملاسبات حرب باشد بدیده محبت و قبول نمایند  
 و هر قصه را که مشتمل بر حکایات حرب و اهل حرب باشد بسمع  
 تلقی و قبول می شنود و بالجمله امور متعلقه به حرب در ردل  
 او جایگیرد و با اهل آن یکانگی طبیعی می دارد و بصد آنها بر یکانگی  
 جبلی پس از مجاست نسوان و مخشان و اسنان آنها از  
 اهل جن و ضعف قلب و اذ او ضاع آنها در زنی و لباس  
 بیشتر بیکر دو مهر صناعتی که ادنی تعلق به حرب داشته باشد  
 یا ادنی توجه او را بکمال میرساند و مهر صناعتی که یکسو ازین امر باشد  
 هر چند در تحصیل آن مشقت های بلیغ بکار بردن زن او استقراری  
 نمی گیرد و دل او از آن انجامی می پذیرد و مادامیکه آلات حرب او را  
 بدست نیاید و استاد شفیق او را تعلیم نوزاد حساب نماید و

و به بیمار که محاربت و مبارزت حاضر نشود دل تنگ و مشتت البال  
 زندگی خود را بصدیح و ناب میکند اردو همین که این امور ادرامیست  
 به تشتت بال و پرکنندگی حال از خود ریخت و غموم و غموم از سر ادر رفت  
 پس این قسم شخصی حقیقت شجاعت در خزان جبات خود منظم میدارد  
 و احتیاج بسوی مهارت آلات حرب و تعظیم اسانده نفس و حضور معار که مبارزت  
 محض برای تحصیل قوالب شجاعت است و بس بازنامل باید کرد  
 که رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل او بتعلیم یا تقلید  
 کسی جاوت نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل حدوث امور اضطراریه  
 است چه در دل خود جوش شجاعی که میدارد قضای آن بحر تحصیل  
 قوالب آن متصورند و تحصیل قوالب آن بحر اولت آلات و مجالست  
 اسانده و حضور معار که ممکن نیست بناچار بناضطر ادر و بنحو طلب آلات  
 و شخص اسانده و اسسقرای معار که خواهد نمود و بعد از حصول این امور  
 بلکه قلیبه او بصد آب و تاب ظهور خواهد فرمود که کسی از اقران  
 و اسنال آن در امر محاربت و مبارزت طریقۀ مساملت و مساوات با او خواهد  
 نمود و بعضی دیگر بر صفای لوح جبلت و طهارت استعداد از امور

مخالفه مشجاعت مفظور می شوند پس اگر ایشان را غربی مشفق  
 بدست آید بقدر وقت تربیت و تعلیم استاد و موافقت زمانه از  
 امور مستعانه بحرب نصیره خود خواهد یافت و کمال استاد بطریق انگلیس  
 در وی جلوه گر خواهد شد و شخصی دیگر که نسوان فطرت و مخنث جبلت  
 ورید و فطرت واقع شده اگر هزار اساتذۀ فن بانواع تربیت و تادیب  
 قصد تعلیم حرب بنواهند نمود و هرگز گاهی قابل مبارزت و لایق محاربت  
 نخواهد شد و از تمام شاهنامه غیر از بیت \* سینه زهرم و خست افزایناب  
 \* برهنه تنم را ندید آفتاب \* یاد نخواهد گرفت \* هم چنین افراد  
 انسانی بنسبت ذیضی ربانی و نور بر ذانی که کسبی بشرح رحمانی  
 است و حقیقتش بره ایت افراد انسان باعتبار نوع خود عموماً  
 بر سبیل قرب حضرت حق و تحصیل رضای آن خود امرطابق و اجتناب  
 از عقاب و افعال را خلاق منزه مناس و معاد و براتمامت نظام صالح  
 و تدبیر در راه و مدینه پیش نیست در طبقات ثلثه واقع اند  
 پس کسانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اجمالی جمالی  
 ایشان را با بیان حقیقی ملقب می سازیم و چون آن کمال اجمالی

چشمی بسبب اتباع بی وقت بشر ابع تفصیلیه شرح می کرده  
 و آن معنی قلبی قواعد ملت می گیرد پس این ملت حقه مثل زجاجه  
 صافی بر چراغ جلی او که محض بزیوتة عنایت الهیه در ازل  
 الازال افروخته شده بود محیط می کرد و نور بسط او را هرگز  
 خود می سازد و آب و تابی بس عجیب و غریب می بخشد \*  
 پس بسبب تراکم نور جلی و نور شرعی آن ملت حقه که از باطن آن  
 صاحب کمال و بالادونق یافته است مثل کواکب در شان  
 بهر تعمیرت اختر شناسان ماک و ملکوت را خیره  
 می سازد و از نهاد شهسواران قیانی کمالات و سیاحان بحور احوال  
 و مقامات ندای هوسید نا و اعتق سید نا سر بر می زید \*  
 این قسم ارباب کمال را بزبان شرع صدیقین می گویند بر اهل  
 ذکا و فطانت و ارباب تمدن و کیاست که بلذات فیهن و  
 صفای قریحه بر مغز این کلام و خلاصه این مقام رسیدگی باشد  
 پوشیده نخواهد ماند که صدیق من وجه مقلد انبیا می باشد  
 مومن وجه محقق در شرائع پس اگر صدیق زکی القام است

و ضا و کما ایت حضرت حق در افعال و اقوال مخصوصه و صحیح  
 و بطلان در عقاید خاصه و مجموعیت و بدیهیت در اخلاق و ملکات  
 شخصی و صلاح و فساد نظام و احب الحفظ در وقایع و معاملات جزئی  
 بود و جبلت خود در یافت می نماید \* مثلاً شهادت قلب خود  
 می داند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مرضی حق است  
 یا غیر مرضی و فلان عقیده خاصه حق است یا باطل و فلان غلو مخصوص  
 محمود است یا مذموم و فلان معامله خاصه که فیما بین اهل منزل  
 یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم  
 ترویج یافته موافق نظام اتم است یا مخالف آن \* پس احکام  
 این امور مذکور را در این دو درجه مساوم می شود یکی شهادت قلب  
 خود و خصوصاً دیگر سبب اندراج او در کلیات شرع عموماً  
 و علم که بوجه اولی حاصل شده تحقیقی است و ثانی تقلیدی  
 و اگر زکی، ا عقل است پس نور جبلت او به سوی کلیات  
 حق منعقد و در حظیره القدر س که برای تربیت نوع انسان  
 عموماً متعین گردیده او را در آن نمونه می فرماید و آن کلیات

در ذممن اوعلی مرآله مورد الاعتصار و محفوظی ماند و استنباط جزئی است  
 اذ ان کلیات می تواند کرد پس علوم کلیه شرعیه او را بدو اعظمه  
 میرسد بواسطت نور جلی و بواسطت انبیا علیهم الصلوٰه  
 و السلام مثلاً شهادت قاتل خود می داند که هر فعلی که چنین  
 چنان باشد و مرتب بر فلان چیز و شمر فلان شمره پس آن فعل  
 مرضی حق است یا غیر مرضی و هر عقیده که متعلق به فلان حقایق باشد  
 یا حاکی از فلان صفات و اسمی است یا ادال بر فلان و ذبیح و از فلان  
 طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده حق است و در  
 تربیت نوع انسان معاش یا معاد ادخلی می دارد\* و هر عقیده  
 که متعلق به فلان حقایق است یا به فلان اسماء و صفات یا به فلان  
 و قانع یا ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در  
 تربیت نوع انسان معاش و معاد ابرگار نمی آید و تعالیم و تعلم آن  
 فضولی می نماید\* و هر خلقی و ملکه که منتج فلان نتایج باشد و در تحصیل آن  
 بفلان فلان امور حاجت افند محمود است و الا نه مومل و هر معالمتی و  
 رسمی و سیاسی که منجر بفلان فلان مصالح شود پس مقبول و

حیوانی نظام اتم است و الا واجب الوجود و مخالف نظام پندش  
 در کلیات شریعت و حکم احکام ملت اورا شناگو و انبیاء هم می توان  
 گفت و هم استاذ انبیاء \* و نیز طریق احد آن هم شعبه ایست  
 از شعب وحی که آن را در عرف شرع بِنَفْسٍ فِي الرَّوْحِ نَسِيمِي فرایه  
 و بعضی اهل کمال آبر اوحی باطنی می نامند پس فرق در ما بین  
 این کرام و انبیای عظام علیهم الصلوٰه والسلام با قاست مرغان  
 و اشباح حکم و معمولیت الی الامم است و بس نسبت  
 ایشان با نبی مثل نسبت اخوان و بنا را خوان کبار یا نسبت  
 انبیای کبار با نبی خود است که فیما بین ایشان من وجه علاقه  
 است است و من وجه علاقه اخوت و ایشان احو الناس  
 بخلافه الانبیای باشد که که تسلط ظاهری نصیبه ایشان نشود و گو  
 که جماد اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندانند و همین معنی را  
 با نامت و وصایت تغییر می کنند و عالم ایشان را که بعینه عالم انبیاست  
 لیکن بوحی ظاهری متعلق نشده به حکمت می نماند و عنایتی و ولایتی مخصوصه  
 که درباره انبیاء معروف شده و ایشان را بسبب همان عنایت

مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل کرده که اللّٰهُ بِصَاطِفِيٍّ مِنْ

الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ وَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا

وَإِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ وَكَلَّامَنَا عَلَى

الْعَالَمِينَ وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَأَخْوَانِهِمْ وَ

اجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَذَكَرَ

عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ

أَنَا اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذَكَرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا

لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ \* بیان همین معنای است و

سبب همین اجتناب و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج

شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر گردیده و سطحی با سطح

ایشان تلازمی و ملاصقتی پیدا کرده نموده از ان عنایت و

ولایت و پر توه از ان عظمت و عزت نصیبه این کالمای ربانین

و ذرات انبیاء مرسلین هم میشود که آزاد در عرت قوم بوجاهت

تجبر می نمایند و این صد یقینت نمر و به بد کای عقل را که از لوازم

آن کانت و وجاهت است جناب سید الحکماء سید العلماء



افعلی اشخ ولی الله بقرب الوجود تعبیر می فرماید و نیز  
 باید دانست که قرب الوجود واهی محض و جبلی بحت است  
 که گسب و اکتساب و حدوث و تقدیر در آن راه نیست  
 آردی ظهور آثار آن نور جبلی نزدیک مصادفت مؤیدات  
 و اسباب آن تدریجاً متحقق میگردد و چنانکه انسانیت  
 انسان محض خلقی است لیکن مابداً امتیاز از سایر حیوانات  
 که فوت عاقله است در بد و فطرت مستور الاثر می باشد  
 چه در میان طفل صغیر و همیشه هیچ فرق معلوم نمیشود بلکه طفل صغیر  
 و در امر ادراک بسیار اضعف از بسمه می باشد و بعد از مرده  
 بود اثر آن امر مستور بسبب مرادلت علوم در ادراکات  
 ظهور می فرماید و از بسکه در صدر کلام مذکور شد که همان عنایت  
 ایزدی که در ازل الازال و در باره صاحب این کمال میندولی  
 شده در هر وقتی از اوقات و هر مرتبه از مراتب ادراک بلطفی جدید و تربیتی  
 تازه بر تفریع اعمال مرضیه و عقائد حقه و اخلاق محموده و معاملات در رسوم صالحه  
 کسب و کسب می آرد و از افعال نامرضیه و عقاید باطله و اخلاق مذمومه

و در ممالک و رسوم فاسده بوقایع زنجبار تک و تصرفات کون  
 موصون می داد و پس لابد در ابره محافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی  
 به صفت است فائز می کنند \* تصویرش آنکه چنان که بعضی اشخاص  
 زاده بعضی عوارض قلبیه مثل عشق صاحب جمال یا طایب هنر و کمال  
 با داعیه تحصیل جاه و مال استغراقی و انماکی دست می دهد که بسبب  
 آن استغراق فتور و خللی در قوای بهیمیه اود راه می یابد و بسبب  
 همین فتور به سوی قبایح عرفیه و شرعیه انتفاعی از صمیم قلب ایشان  
 مریز می زند و غریبتمی بر ملا بست این امور در دل ایشان منفعده  
 نمی گردد و بعضی اشخاص دیگر که بر ذکای عقل و نزاکت طبع و  
 طهارت جبلت سقوط دارند و تربیت آبای مشفقین و اساتذہ معلمین  
 و در حق ایشان معصوف مانده پس اجتناب ایشان از  
 قبایح مذکوره بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خود بود و تقدیری  
 به نسبت این قبایح از صمیم عقل ایشان رد خواهد شد و مثل  
 تقذره صاحب طهارت جبلیه مرا نجاس و الواث را در اگر احیاناً تا  
 ایشان بر طریق خطا و نسیان رجعت و میلان به سوی قبایح مذکوره

واقع خواهد شد هر آینه آن مربی مشفق هزار حیند او را از  
 فلا بست آن انجاس و تلوث آن الواث باز خواهد داشت \*  
 همچنین بعضی اهل کمال بسبب استیلائی عشق مقدس  
 و استعراق و در مشایخ حضرت ذوالجلال و انماک در  
 مقام فنا و بقا و معارف و انکشاف حقائق اشیا بقضای  
 ارادات متشبهه و انظماس عرائم مختلفه فائز می شوند و بسبب  
 همین قضای اراده و انظماس عزیمت از افعال نامرئیه و عقائد  
 باطله و اخلاق مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ  
 نصیب ارباب قرب النوافل است و بعضی اهل کمال  
 بسبب نور جبللی و عنایت ازلی سخنس را از استیج نیز  
 کرده خود را از قبائح مذکوره مبرا و منزه میدارند \* و اگر احیاناً از  
 ایشان بجانب امور مذکوره رکونی و میلانی واقع می شود عنایت  
 از کیه دامن عزیمت ایشان را گرفته بمعاملات عجیبه و وقایع  
 خجیبه از تلوث آن الواث باز میدارود و لقد همت به و هم  
 بها لولا ان زای برهان و به کنذ لك لیصرف عنه السوء

وَالْفَخْشَاءُ أَنَّهُ مِنَ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ حکایت همین منامه است  
 و این حفظ نصیحه ابناء و حکماست و همین را عصمت می نامند ندانی  
 که اثبات وحی باطن و کسوت و وجاهت و عصمت مرغیر انبیاء  
 مخالف سنت و از جنس اختراع بدعت است چه بسیاری  
 ازین امور در احادیث رسول مقبول علیه الصلوٰه والسلام  
 در مناقب صحابه کبار منقول است چنانچه بر ممره اهل حدیث  
 پوشیده نیست و اگر خوف مالل بسبب تطویل کلام نمی شد  
 پاره از آن احادیث و دین مقام ذکر کرده می آمد ندانی که ارباب  
 این کمال از عالم منقطع شده اند و قرب الوجود از روی زمین  
 منقطع گردیده بلکه مادام که ابلق خوش خرام نور و ظلام  
 و رنگ و بوی است عرصه وجود جوان گاه شهسواران میادین  
 حال و مقام است آری طریق حصول علم قطعی بکمال صاحب  
 کمال که منحصر در اخبار منجبر صادق است بعد التراض زمان نبوت  
 منقطع گردیده چنانکه حصول علم قطعی بحکمی از احکام شرعیه در مسائل  
 بخیر منصوصه بعد التراض آن زمان برکت نشان منصوصه نیست

کمال آنکه امر استنباط مستبرطین و اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین شرح  
 تابعین آن قدر جلوه کرده که عشر عشر آن در زمان صحابه و وقوع  
 پیاده بود و از لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب  
 این کمال تفصیلت آنکه چون آن عنایت از لیه در بد و فطرت بلا  
 استحقاق و کتاب و بدون واسطه و حجاب این صاحب کمال  
 را از ذمه مقبولان قرار داده و در جمیع احوال و اوقات غیر  
 و سائط و آلات مکمل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر حیانا  
 بمقتضای لوازم بشریت الثقاتی بسوی ما سوای حق از صمیم قلب  
 آن مقبول سر بر می زند و در تزلزل مان چیر علاقه بهم می رسد یا چیری  
 را از امور دیگره سبب مصادفت آن امر همان نور جلی او ظهور  
 نموده و واسطه تربیت می انگارد همان عنایت از لیه آن علاقه را  
 بوحی از انواع تدبیرات بر هم می زند و آن خیال را از هم می پاشد  
 و از جنبه آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحانی بنی آدم  
 است که اِذَا حَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ اِنِّي احِبُّ  
 غَلَا نَا حِبَّهُ فَيَحْبِبُهُ جِبْرِيلُ ثُمَّ يَنَادِي فِي السَّمَاءِ اَلْمَلِئِ اَنْ قَالِي

جنتی بوضع له القبول فی الارض اشارت است بیان معنی و حقیقت

این قبولیت انعکاس و جاهت این صاحب کمال است در

آینه قلوب صافیه صلیبه \* تقویس این اجمال آنکه چنانکه جوارح و

اعضای انسان آینه دار قلوب ایشان است چه مرضی که بر

قاب طاری می شود مثل محبت و غضب و فرحت هر آینه آثار

آن عارض بر جوارح و اعضای ظاهره می نماید که در هم چنین

قلوب صالحی بنی آدم که از ذنوب غفلت و انقادات الی باسوی الله

صافی باشد نسبت خطیره القهس حکم آینه میباید مانند مثلا

چیزی که وقوع آن در خطیره القهس مقدر شده البته اکثر صالحان آنرا

قبل از وقوع در منام با در معالجه می بینند و لا اقل رغبتی بسوی وقوع

آن یا همی در جمع اسباب آن در خود می یابند پس چون

این صاحب کمال نزدیک منعم خود و جاهتی یافته و قدم صدق

در خطیره القهس مستحکم کرده و مقصد صدق در رفیق اعلی بدست

آورده البته انعکاس آن و جاهت در قلوب صالحی بنی آدم می شود

پس هر که از صالحان او را می بیند یا با او مجالست می نماید یا بر حال و کمال

او مطلع می شود البته از نه دل او را دوست میدارد و علوم و اخبار  
 او را از صمیم قلب بسنم می انگارد بلکه بر اوضاع و اطوار او شیفته  
 و فریفته می شود که همان اوضاع و اطوار در غیر آن یافته می شود که  
 بسوی او کسی از اهل صلاح ادنی التفاتی نمی نماید ندانی که مقصود از این کلام  
 محبت همه عوام بصاحب این مقام است چه در حدیث شریف وارد شده  
که انهم شهداء لله علی الارض \* و پر ظاهر است که اهل  
 شهادت از باب عقل و گیاه است و اصحاب مروت و عدالت  
 اند از باب غفلت و سفاهت و اصحاب فجور و وقاحت بلکه  
 اگر یک تامل کنی در بابی که محبت امثال این کرام خود و شعراء  
ایمان محب و علامت تقریبی اوست \* ذلک و من یعظم  
شعائر الله فانها من تقوی القلوب \* و بغض اشباه ابن عظام  
 امارت تقاضای بغض و نشان شقاوت اوست که لا یحبه  
الامم من تقی ولا یبغضه الا منافق شقی اشارتی باین معنی  
 رفته \* افاده ۳ \* داعی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله است  
 در ضرب تجدیدات شرعی و در اقامت اشباح و منان حکم مقام

حقائق آن و در تعیین ارکان و آداب و شروط و مقدمات تربیت نوع  
 انسانی عموماً و این مقام با ذات مقام اصحاب شریف است  
 از انبیا و مرسلین و تبعیت ایشان نظیر اذن مقام نصیب بعضی نظام  
 از اتباع انبیای کرام می شود که ایشان را در عرف قوم مفهومین  
 می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت شیخ ابو یوسف  
 تعلیم و مقتدا می اصحاب تقسیم اعنی الشیخ ولی الله قدس سره  
 مقام قرب الفرائض تعیری فرماید \* افاده \* و اعلی و ارفع ازین مقام  
 مقام نبوت عن الله است و در ایقاعات فاین و از الاعداد جاهلین  
 و انهم حجج الله علی الناس و محمد و لعل در بیان بامع السیف  
والمسان که توجوه و برگشته آمو ایشان مضمون قل یدلله الخ  
الباقی متحقق می گردد و این مقام با ذات مقام انبیای  
 الوالزم است و بعضی از کبار به تبعیت آن الوالیدی و الالبصار  
 بر علی ازین مقام و پرتوه ازین انجمن بهره و درمی شوند که ایشان  
 را در عرف قوم حجج الله می خوانند و این مقام را در اصطلاح  
 حضرت ایشان قرب ملکوت می نامند \* افاده \* و اعلی و ارفع



او این مقام مقام ریاست اودار و اطوار است بیانش آنکه  
 چنانکه در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت  
 رحمان در امر معاش بوجبی از جوهر واقع شود و عنایت بزدانی که  
 بسوی افراد انسانی عموماً مبذول است در همان کسوت ظهور  
 می نماید و هر صاحب گمانی که در مقام نیابت حق است در تربیت  
 نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل همان وجه سعی بیخ  
 می نماید و چون آن وجه بگمال خود می رسد لطفی جدید و عنایتی تازه  
 از دریای رحمت از لیه سر بر میزند و جوی دیگر از جوهر تربیت  
 معاشیه بر روی کار می آرد و در اجرای همان وجه نشوون  
 کامله نبی آدم را ستود می سازد که در آیه کریمه یَلِدُ بِرِ الْاَمْرِ  
مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ یَعْرَجُ اِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ  
اَلْفَ سَفَیْهِ مِمَّا تَعْلَمُوْنَ بیان همین سر واقع شده مثلاً از زمان  
 حضرت آدم صفی الله علیه الصلوٰه و السلام تا زمان حضرت  
 ادریس فیض ربانی در به ایت افراد انسانی بسوی طرق  
 بهمان عیش و زندگی مشغول زراعت و فلاحت و طعم و عین

و جز او تلخ سائر اطعمه و اتخاذ لباس و بنای ساکن مبدؤل بود  
چون این تربیت بکمال خود رسید از زمان حضرت ادریس تعلم  
الحساب و تریقه و علوم عمیقہ مثل خیاطت و کتابت و حدادت و  
صیانت داسن آن از صنایع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام  
سفلیه و اجرام علویہ کہ خلاصه کعب و نجوم است بر روی کار آمد  
و از زمان ذمی الثرین اول تاسیس مبانی سلطنت و ریاست  
و تقنین قوانین حکومت و عدالت و جمع خاک و جنود و نمود  
لمحبتین و تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم اوداد  
در اقطار متبدل می شود و در باب اهل کمالات کہ در دوره  
اندر بود و در کمالات خود می رسید علومی کہ مناسب دوره  
ایشانست و در قلوب ایشان می ریزند و ایشان را در  
نگینان همان علوم استقام می فرماید بازان تربیت چون  
بکمال خود می رسد اساس تربیتی دیگر می نهند و بنیاد هایت  
جدیده مستحکم می سازند مثلاً دوره اولی از اوداد این است  
دوره فقہای بود و بعد از آن دوره اهل کلام و نمود و بعد از آن

و دوه صوفیه ظهور فرمود \* و این محض برای تمثیل ذکر کرده شد  
 نه برای حضرت القصه چون بکس دوره باختام می رسد و ابتدای دوده  
 و بگرد می نماید شخصی را که اکمل افراد انسان و این بقیض رحمانیه  
 در آن جزوی از زمان متحقق باشد بوجو برکت آمو داده ایت  
 دوره سابقه را به نهایت الکمال می رسانند و او را از جهان خود  
 ساخته و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت  
 افراد انسان بسوی الطاف جدیده حضرت رحمان می فرمایند و با  
 او امامت این دوره از انانی می کنند و این مقام بالذات مقام  
 حضرت خاتم النبوت و فاتح الولايت است علیه الصلوٰه و السلام و  
 پیغمبت ایشان نمودن ازین مقام بر بعضی کرام از اتباع اومی بخشند  
 که ایشان را بفاتحین و خاتمین ملقب می سازند یعنی بوجو د آن  
 شخص نهایت مال دوره سابقه و هدایت کمال دوره لاحق متحقق  
 می گردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام فردانیت  
 ملقب می سازند و همه اهل کمال که در آن دوره متحقق می شوند در  
 حقیقت متبع آن امام دوره اند اگر چه ایشان آن امام داد اند یا ندانند \*

و معنی اتباع ایشان نه آنست که ایشان قصد تقلید او می کنند یا  
حسابه تربیت ایشان بادی رسد بلکه معنی اتباع درین مقام آنست  
که در خدمت همان شان الهی که درین دوره ظهور فرموده بجان و  
دل می کوشند و همه علوم مناسبه آن شان که اولاد و قلوب  
همان امام ریخته بودند ثانیاً در قلوب این بزرگواران از منحن غیب  
و پیرده لاریب میریزند و چنانکه حرم اشاعت این علوم اولاد از قلوب  
آن امام سر بر زده و همچنین همان عزم ثانیاً از قلوب این بزرگواران  
مهر بر میزند \* فایده \* از بکه این مقامات ناشی بالذات مسلم انبیا  
است و غیر ایشان را بحر ظنی ازین کمالات و نمونه ازین مقامات  
دستی نبیاد و بکه اسما این اکابر که به اسباح این مفاخر فائز شوند مثل  
کبریت احمر و اکسیر اعظم نادر الوقوع و کمیاب اندوهند اور مباحث  
این مقامات ناشی بر اشارتی اجمالیه اکتفا کرده تفصیل آن را بر مقام  
دیگر جواله کرده شد و نیز اکتفاء این مقامات بلکه تحقیق سایر کمالات بدون  
حصول آن مائر و وصول بان مفاخر صورت نه بند و پس بعد وجهه  
در تبیین آن اسرار کمونہ معینی حاصل و تطویل و لاطایل می نماید

\* فرد \* در پیابد حال پخته هیچ خام \* پس سخن کوتاه باید و السلام \*  
 آدمی اینقدر باید فهمید که حب ایمانی شمر شمرات بس عجیبه و مستح  
 ساج بس غریبه است که تخمین غنایت یزدانی و اجنبای  
 رحمانی است و غنایت حضرت حق و اجنبای جواد مطلق را حدی  
 و پایانی نه \* فرز \* داغ غلامیت کرد پایه خسرو ماند \* عهد رولایت شود  
 زنده که سلطان خرید \* فاند ۲۰ \* مدانی که در میان راه ولایت در راه نبوت  
 بماند است حنا که سالکان راه ولایت هرگز نه مقامات راه نبوت  
 تاگز نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات ولایت نگرددند یا ارباب  
 حب عشقی عاقل از حب ایمانی باشند و اصحاب حب ایمانی غافل  
 از حالات عشقیه بیامند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب  
 پیشوای اولیاد قدوه ارباب فنا و بقا ذی المنافع و المفخر اعنی الشیخ  
 عبید القادر است دیده باشی که از سیرت پایا از منضمون فنای اراده که  
 خلاصه حب ایمانی است سخن است \* و حکایات بیخ  
 و تانی و نقلی و اضطراری که بر دل مبارک سید الانبیاء و المرسلین  
 جامع افضل الصلاه و التسلیم در زمان قدرت وحی می گنفت

سبب بنده باشی که معاملات عجز و نیازی و استغنائی و نازمی که  
 قیما بین کند شکر افزای قصص لیلی و مجنون است \*  
 بلکه تخم حب ایمانی و نورمی ازان معادات حادوانی ازارگان  
 ایمان و شرط اسلام است \* پس حب ایمانی را بمثابه اسب  
 شاه کام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله  
 بادیه ازین طریق یا منتری از منازل این راه قرار باید داد پس  
 حب ایمانی پیوند جان مسالک طریق رحمانی است \* و حب  
 عشقی از قبیل حالات و در دات آردی در بعضی نفوس بنابر  
 مناسبت جمله حب عشقی تا شرف می بخشد و در راه دلاست  
 کشان کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی  
 ظهور می نماید در بعضی نفوس حب ایمانی بعد از فرونشستن  
 همچان عشق بصرافت و محو صفت خود عود می کند و بسوی مقامات  
 ظریف نبوت راه می نماید \* القصة حب ایمانی را مثل اساس  
 بنای سلوک ملک امثل خشت و چوب و گل و سنگ که ماده  
 عبادت است باید فهمید و حب عشقی و ثمر است ادراش

اولان خوش و تقوس و کنس که صریح المرادال و بتسیر الاعاده  
 بعد است حکام اصل محارمت است قرار باید داد بناء علیها  
 هم که انبیا علیهم الصلوات و السلمات برای است حکام بنیان  
 هدایت و تشدید قصر تربیت انسان عموماً مبعوث اند لابد  
 بسوی همین حب و ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل  
 این راه مضبوط و مبین میباشند و بر ایضاح طرق حب ایمانی  
 اکتفا نمودند و بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات او و تعیین  
 طرق تحصیل او التفات نمودند مگر با اشارات دقیقه و لطیفه  
 و چون اولیای کبار از اصحاب طرق که امامت و رفیق  
 باطن شریعت حاصل کرده و اجتهاد و قواعد اصلاح قلب که خلاصه  
 دین متین است بهم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از  
 میوات و دیده دانستند و طرق تحصیل او را در جمهور اهل ملت مضبوط  
 یافتند چنانکه هر عامی از عوام اهل طاعت که در زمان برکت ایشان ایستاد  
 بود البته انقیاد حضرت حق و امثال او را در مطلق و تشریح بشرع نوی  
 و تدبیر بدین مصطفوی را بر ذمه خود قرض میدادند و حسن شکر منعم

و حب او را و قبح کفران منعم و مساقمت او را از ابد به بیسات می شمرد  
 بنا بر علیه حب ایمانی و لولذم او را استزوغ عنه دانسته و در  
 اذکار آن ابناح خود مسلم الثبوت پنداشته روی بهمت بسوی  
 تفصیل احکام حب عشقی را ایضاح فرماتد او و ضبط بطرق  
 تحصیل او آورده و درین امر سعی باین یگانگی برود و نفی عظیم  
 یجم غفیری از اهل اسلام رسانند و باین سبب و بجای  
 عظیمه و عزت فخریه در بارگاه رب العالمین بافتند شکر الله

مَسَاعِيهِمْ وَ رَفَعَ دَرَجَاتِهِمْ فِي اَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ سور بقره آیه ۲۵۵  
 انقراض زمان ایشان چه از اغیاد زمره از سفها بوجود آمدند

وَنَخَلْفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَصْحَابُ الصَّلٰوةِ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ  
 بر حال بدمان ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حب ایمانی  
 را بر باد داده در تحصیل حب عشقی و ثمرات او افتادند حالانکه

این محض خیال طغی و طلب محال است چه \* آرزو نم جاهد \*  
 خریست مایور \* و ثبتت العرش ثم انقش \* مثل یست مشهور \* که  
 عارف بلند بمرتبه یخ ایوستد ابو الحخیر از حال ایشان این کرده



به مال فرمید به جایکه می فرماید \* بیست \* تقاضای دو و پنجاه مثنوی  
 به نام کرده جو آنرا \* در این مثنوی را بسوی نوسن مستمعین  
 بمثال واضح تقریب باید کرد مثلاً عنایت بزوانی و فیض رحمانی  
 که بسوی افراد انسانی در ازل الازل مبذول بود در بعضی اوقات  
 چنین اقصا فرمود که پاره از عقائد و احکام و معانی است و  
 سیاست که در هدایت افراد انسان و در نجات ایشان از  
 بغیرات معاش و سعاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و  
 حشر و عاقبتی و تاثیر عظیم میباشد بزبان عربی معجز ایشانرا  
 تعلیم کرده شود و شرح آن بزیبان هدایت نشان انصح العوالم  
 و العجم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه  
 آن کلام معجز عربی را مع شرح و بسط او بسوی همه حضار بلیغ  
 فرمود پس تکمیل باین فیض قدسی که از غیب الغیب نزول  
 فرمود بدو و جزئیات شد یکی آنکه انوریکه در اصلاح معاش و معاذ  
 تاثیر می دارد و در نجات و دفع درجات و خالی می نماید تعلم همان  
 امور را قبل از استخرا خود کرده کتابت و تنظیم نموده

شود و در ادعان عقائد مذکوره و امثال احکام مانورده و انکساب  
 اخلاق محموده و اقامت معاملات و سیاست  
 مقصوده استنی باینج نماید و چه وجه در انمام این امور پیش  
 از پیش بگاد برود و همین وجه مقصود شارع است از کتاب  
 سنت و همین جهت مبنای هدایت و انناس سعادت  
 شارع خلوات الله علیه همین دایاد شرح بیان تفصیل فرمود  
 و مبادی و طرق تحصیل آرا کمال اعتنا مضبوط ساخت و وجه دیگر  
 آنکه اطلاع بر وجه بلاغت کلام قدسی و بر دلائل عقائد حق و بر حکم  
 احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده و منافع معاملات و سیاست  
 مانورده را پیش نظر خود ساخته و قلم عزیمت خود قرار داده و در  
 کتاب و سنت حوض نماید و حوض باین وجه بالذات مقصود شارع  
 هدایت و لهذا تصریح بان فرموده و مبادی تحصیل و طرق تکمیل  
 او را اینین بگوده مثلا تفصیل فنون عربیه از قواعد صرف و نحو و معانی  
 و بدیع و تالیف سیبانی است لال از مسائل منطوق و فلسفه اولی  
 و مناظره و تثنین قوانین اجتهاد از مباحث اقبیه و تعیین علل و

به مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه انسانی که عامل  
 اخلاق و ملکات است و تنقیح اصول حکمت عمیه از سیاست  
 منزله و مدینه اصلا از شارع ما ثور نیست بلکه آنچه از آنجناب منقول  
 است همین کتاب و سنت است و بس و دعوت آنجناب به حجت  
 و برهان و سیف و سنان به همین مبرود و چیزی بوده و در اشاعت همین  
 مبرود چیزی که قدر کمال مساق و مقامات تکالیف نموده آری آن علوم  
 دقیقه نازک به نسبت بعضی اذمان بعد تحصیل علم کتاب و  
 سنت حکم اکسیر اعظم دارد که نقوس ایشان را مستحب  
 امانت و مقام وراثت نوت می بخشند و لهذا چون این کتاب و  
 سنت بعایت تو اتر و نهایت شهرت انجاسید و هر عام و خاص بقدر  
 فهمیه خود ازان فایز کردید و تسلیم آن مبرود در ملک تسلیم ادبیات  
 در فلوب جمیع اهل اسلام استقرایافت پس آن علوم دقیقه  
 بسعی ساده فنون عربیه دائمه اجتهاد و دانشمندان کلام دار باب  
 تهذیب اخلاق و اصحاب حکمت ایمانیه بر روی کار آمد و این اکابر  
 سبب همین معنی در زمره علماء استی کاتبیاء بنی اسرائیل

متبعه صدق یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مسالمت  
 جمیله بکار بردند تا اینکه علوم دقیقه تطویل الایضال بوجود آمد بدین  
 بعد السقراض زمان سرکت نشان این بزرگواران قومی از مقلدان  
 بی معنی که بر حسب وجاهت و طلب ریاست مجبول بودند بر روی  
 کار آمدند پس همین قبیل و قال و میگوید در حدال را افضل و کمال  
 پنداشته و کتاب و سنت را پس پشت خود انداخته همه عمه  
 خود را در تحصیل امثال این امور بی حاصله بر باد دادند و راه فلسفه و  
 اغترال میروند و جز حسرت و ندامت ازین جهان فانی حاصل نگردند  
 و باخر غیر خبیث و خسران در کورسک خود مونس نیافتند \* قل هل

---

لننبشکم بالآخسرین اعمالاً الذین ضلّ سعیرهم فی الحیوة  
 الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون صنعاً اعادنا الله و جمیع

---

المسلمین بن حال ازلک الجاهلین \* باب دوم در بیان

---

در حساب از بدعات و طرق ادای طاعات و کلی از دلیل و کلی  
 بفضایل \* آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه  
 است \* مقدمه \* و آن مشتمل بر یک فایده است \* فایده ۱ \*

اذکار و استنجال و مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط  
 و مخلص کرده تحریر فرموده اند بسامی باشد که سالکان راهمان امور پیش  
 می آیند و به همان اذکار و استنجال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند  
 فاما آن عنایات و برکات که در باره اولیای عظام از بارگاه  
 ایزدی بی دربی می رسیده شمه اذان بمشام آن مانع رسد و آن  
 آثار اصلا مترتب نمی گردد و هر چند مساوات همه اهل کمال در  
 ظهور عنایات و برکات و قبولیت حضرت خالق الارض و  
 السموات ممکن نیست اما حسب حال هر یک ظهورش می باید  
 و در صورت فقدان آن آثار تقنیش و تقییر امری که مانع اذان گردیده  
 ضروریست تا ندیمر از اله آن نماید و به مطلوب حقیقی کامیاب شود  
 و موانع ظهور آن آثار عبادات در اکثر ناس ملائمت بدعات  
 و ثلوث بر فاعل اخلاق و ملکات و عدم اعتنا با دای عبادات شرحیه  
 بوضعی که متصو دشارع است و راه یافتن مخلصات عبادات در  
 اعمال شرعی ایشان است لهذا این باب را بر چهار فصل تقسیم  
 کردن ضرور افتاد \* فصل اول در بیان احوال از بدعات \* و

آن مشکل مرسته آیت است \* آیت اولی در ذکر بدعا بیکه  
 بسبب اختلاط مذهب و مشرکین صوفی شعار متشبهین بر صوفیه  
 کبار قدس الله اسرارهم در توأم اهل اسلام اثبات ریافته \* و آن  
 شکل بر دو تمهید و نشانی داده است \* تمهید \* کشف و شهود  
 که از فراغت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشرک در میان  
 کافر و مومن و مبتدع و متبع سنت می باشد لیکن ایمان مومن  
 و عدم اتباع سنت باعث مقبولیت اوست و کفر کافر و  
 الحاد مانع و مدعت مبتدع نورت ردا و پس صرف آن کشف  
 و شهود را که لیکه مطلوب از انسان است دانستن خدای  
 محض است آری در حق مومن چرنگار آمدنی است که وسیله نو  
 طریقه کمال مطلوب است پس انسان کامل بدو چرخی شود اول  
 معرفت الهی و مراد از معرفت الهی معرفت آنست که این معرفت  
 محمل است که هر کس و ناکس بان آگاه است یعنی الله بزرگ  
 تر است در تمام اوصاف حیات او بزرگتر از حیات تمام  
 احویات و علم او بزرگتر از علم همه عالمات است و علی هذا القیاس

چه این قدر معرفت اگر موجب کمال می شد آدمی ناقص حکم  
 عقاب می گرفت هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد  
 معرفت حقیقت ذات و صفات اوست که مدد که انسان  
 بالکل محیط آن کرد که این معنی غیر ممکن است اگر مثلاً صفت  
 ذراقت او کما یزنی بر کسی از بشر منکشف شدن گیرد  
 مبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمیتواند کرد چه جای آنکه بانها بشود  
 دستها را که این معرفت مقصود در کمال انسانی می شود  
 وجود انسان کامل ممنوع می گردید پس مراد معرفتی است  
 که خدا می تعالی را مستزور و مطلوب از خلقت انسان است  
 و آن معلوم میشود از قرآن و حدیث و همان معرفت آدمی را  
 عزتی و اعتباری در بارگاه الهی بهم میرسد و آثار آن معرفت  
 بدون عزت و اعتبار حاصل شده مثل نکاپس آن معرفت  
 علمی است نه معرفت عینی و انسان کامل بسبب این  
 عزت و اعتبار مثل خدمت کاری با خواص میشود که در نظر اقا و  
 پادشاه معزز و متبرکشته و آثار عزت و اعتبار وی هویدا گردیده

مثلاً امانات پیروسی میشود و ما مور بر سایندن آن بعضی را عیاد  
 کش که بیان و یا مختار بیان و سائلان میگردد و قول او محل اعتبار  
 و باید استی برسد و سفارش او در حق مردم مقبول می افتد  
 چون ازین قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات و  
 شخصی جمع شود همانست اشخاص کامل و با وجود اجتماع این  
 اوصاف کمالین با هم تفاوتی دارند در مراتب که احصای آن  
 ممکن نیست از ادبایی مرتبه دلالت تامر به تمام النبیین تفاوت  
 باید فهمید و ساوک را خدا می تعالی را منحصر در همین طریقه مقرر  
 ساوک ز چند ارنده یک راهها هم بسیار است بنحله آنها  
 این در یک طریق اوست نیز مقبول است این طریقه مقرر  
 متوسطه بقت احوال و افعال و احوال صاحب این طریقه است  
 در ظاهر کتاب و سنت \* تمهید ۲ \* از عمده ممالک راهی بکنه ان  
 صوفی شعارند که از مخالفت شرع باک نمی کنند باین التزام  
 آن را طریق خودی دانند و اشغال قبیحه مبتدعه شرک آیینز تعلیم  
 و تعلیم می نمایند و کلام الحاد را در مردم افشای کنند حسب افعال



و احوال ایشان با ایشان معامله کند هر که قابل قتل است  
 از ده بکش و هر که لائق تعزیر است و تنبیه دارد تعزیر و تنبیه کند و اگر  
 عاجز از امضای احکام شرعیه باشد پس از ایشان شدت  
 بیزاری بود و هرگز ملاقات ایشان نکند و مواجهه و شافیه ایشان را  
 از قبایح انکار و اگر احياناً گمان به ایت کسی از آنها در ملاقات  
 خود با وی بخاطر نس بکند و بیکد و بار ملاقات کند اگر به ایت  
 یافت از نعم الهی شمرد و الا ترک نماید باز پیرامون او نکرده  
 که با عز از صحبت بد اسم المهمات در حق طالب خداست جل  
 شان \* بیت \* نخت موعظت پیر صحبت این حرف است \*  
 که از مصاحب با جنس اعزاز کنید \* افاده \* از جنبه بدعات  
 ملاحظه تصوفی شعاری که در عوام اهل زمان انتشار یافته بیک  
 متعرف حال بعضی مقبولین هم کرده و صد در کلمات بی  
 ادبانه در باب حضرت حق و شعائر اوست پس طالب حق را  
 باید که از این پستماع این کلمات اعزاز کند و خود هرگز نکوید  
 بلکه قائل آن مطنون النجیر باشد زیرا که شمره بی ادب هرگز نیک

نیست المر از کسی سر بر زده باشد قابل اتباع نه \* بیت \* حافظا علم  
 و ادب و روز که در محاسن شاه \* مهر کرانیت ادب لائق صحبت  
 بود \* مثلا شخصی گفته که خدا بر این مهره خرید ۱۰ ام اب یک خرمهره در  
 وقتی از ادقات مقبول افتاد و موجب فتح یاب ادگست این  
 مد عار اباین لفظ تعبیر کرد مهر چند مد عا در دست لیکن تعبیر بجاست اگر  
 میگفت که پنجر مهره داده و زمره بندگان او داخل شدم خوب  
 می بود همین طور تعبیرات صحیحیه مودبانه کرده باشد و از بی دورتر  
 ماند و خود را بنده از بندگان بلکه کترین بندگان مادشاهی پر و ای عالمجاه  
 و افزای معنیات کثیر الرحمت شدید العقاب سریع الانتقام داند و  
 مردم در مهر حرکت و سکون ترسان و لرزان ماند اگر چه حالات  
 عجیبیه وارد شده متقاضی صدور کلمات بی ادبانه کرد \* افاده ۲ \*  
 از جمله بدعات ملاحظه وجودیه که در خواص و عوام اشتهار یافته و با فوال اکابر  
 طریقت مشبه گردیده گفته گویای توحید وجودی الحادنی است که  
 بکمان اتحاد خود با خدا از ان لذتهای نفسانی بر میدارند و پیغمیل شیطانی  
 و مکر نفوس خبیثه بیان آن گفته گورد استعارت و حقائق می بندارند و لا اقل

از مضرات آن احوال ادقات عزیزه خود را بلا لامل محض صرف  
می نمایند \* پیشوای مابعدی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بان امر  
نفرموده و هرگز لب بر بیان آن نكشوده پس ما را اذان  
چه سودا که امری کار آمدنی مانی بود بطور صوم و صلوة بران آگاه  
می فرمود \* حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم \* شان  
ادست پس سکوت اذان بهتر است که ما را غرض بان متعلق  
نیست و چون که بسبب رواج این گفتگویی واقعی و غیر واقعی  
بودن آمر مردم است قساری کنند پس این قدر باید دانست  
که این مخلوقات عین حی نیستند اگر چه قیوم آنها ذات پاک  
ادست پس تمثیل او بصفات آن باید کرد که چنانکه صفات  
نه عین حی است و نه غیر آن بلکه قائم بوی است هم چنین  
مخلوقات دیگر نه عین صفات اند و نه غیر آن بلکه مظاهر آن پس  
صفات اگر چه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن  
سبب اقتضای حکمت الهیه با وجود استعمار مظاهر محتاجه  
که عبارات از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود

انکار بر طریقت است که ملاحظه وقت اقوال آن بزرگواران  
 را بر خلاف مقصود ایشان حمل کرده راه تحریرت و تالیس  
 پیموده اند پس این قدر دانستن مضایقه ندارد و اما اوقات خود را  
 باین گفت که صرف کردن بی فائده محض است بلکه موجب حرمان  
 از کمالات پیروی انبیا است علی صاحبها الصلوٰه و السلام  
 \* افاده ۳ \* از جمله بدعات ملاحظه موصوفی شمار که در عوام این  
 اسلام است بهار یافته قبیل و قال و بحث و جدال در مسأله تقدیر  
 است باید دانست که ایمان بالقدر از اعظم عقائد اسلامیّه و ادکّه  
 واجبات شرعیّه است و از بسکه مسأله تقدیر با بحث تکلیف  
 یک گونه در بادی نظر تعارضی می دارد بنیاء عالیّه شارع از تحقق این  
 مسأله دقیق و حوض این بحث عمیق بنا کیده شدید منع فرموده پس  
 لابد بر جمہور اہل اسلام ہمین واجب است کہ بر ایمان اجمالی  
 آن اکتفا نمایند و در بحر زار سلاطم الامواج کہ عبادت از تفصیل  
 و تنقیح این مسأله امت نہ دور آیند لیکن از بسکہ درین فرودی  
 از زمان بسبب اختلاط رفصہ منکرین تقدیر و بسبب اختلاط

ملائجه همگي ن تگيف که تشريع و ا معارض تقد بر فهميد  
 و همساره قدر مسک نموده در ا برطال شرع جد و جهدمي نمايند لاد بحکم  
الضرووات تبیح المحظورات \* اشارتی اجمالیه بسوی تحقيق اين  
 مسابه ضرور افتاد و مهده ا مقصود در اين کتاب ا اهتمام همان  
 ايمان اجمالی است و بس و تفصيل بان برای صیانت مومنين  
 خانیين از اتباع شياطين مضلين اذرفصیه و طمدین کرده شد \* پس  
 می گوئیم که افعال و اقوال همه بندگان و حرکات و سکات ایشان  
 و عاوم و ارادات ایشان و سایر نعوت و اوصاف  
 ایشان چه محموده و چه مذمومه از ايجاد حضرت حق و تکوین  
 آن قادر مطلق است و بس آری در تخصیص ايجاد  
 بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی افعال دیگر در بعضی بندگان  
 دیگر مثل خلق ايمان در قلب صدیق اکبر و گذر در دل ابی جهل  
 ابر حکمتی است خفیه که آن را غیر آن حکیم مطلق شرح و تفصیل  
 احاطه تواند کرد و اما این قدر معلوم است که آن حکمت مراعات  
 تفاوت استعداات اذلی است و تمثیلی برای تصویر اختلاف

استعدادات از کیه اینست که درختی است عظیم اشان  
 که برهزاران انواع چوب محنوی است بعضی ازان قابل سوختنی  
 است و بعضی ازان قابل ساختن آجرهای آتشبیدی است  
 و آنچه قابل سوختنی است آن هم تفاوتی بی شمار دارد و مثلا بعضی در  
 وقت تراشیدن درخت آنچنان پاره‌های ناکاره سبک  
 خواهد ماند که در ابتدای افزودن آتش بکار آید بلکه بدون آن آتش  
 در اول سبفر و زرد بعضی آنچنان گره‌های سخت خواهد برآمد که وقت  
 تیزتر شدن زبانه آتش باید انداخت تا در آن آتش تیزتر بسوزد  
 و بعضی در عمارت بکار می‌آید که بعضی را چوب کرمی می‌گویند و پاره‌ها  
 تخته می‌نمایند باز در آن تفاوت بی شمار است بعضی تخته سقف  
 خلوت خانه خاص پادشاهی است و بعضی قدمچ پایخانه زندانیان  
 کرفار تپاهی است تخته اسیت که تخته نوشتن شده از دست  
 حی پرست کاملی موقع نقوش حرف کلام الهی شده و تخته اسیت  
 که از دست صنایع موث بار به جهت ناکارگی افتاده پایمال خزان  
 راه‌گشته و به همین اشیاء اختلافات استعدادات را که بی شمار

راست در افراد نوع انسانی تصور باید کرد و همین تمثیل را حضرت  
 شیخ الاسلام خواجه عبده الله انصاری هر وی قدس الله سره بعبادت  
 بهتر و مختصر او فرموده آه آه ازین تفاوت راد و آهین پارا از  
 یک جایگاه یکی ستم ستودان و دیگر ایمنه شاه اگر چه تادیبی  
 همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت یا اصلاح  
 بر استعدادات فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت و اجابیه  
 امر است بسیر و کاریست بس سهل اما حکمت مقتضی  
 تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح  
 بعضی استعدادات فاسده و ابقای بعضی بر فساد ازلی گردیده  
 تا دو کارخانه عظیم ایشان از کلد خانجات الوهیب که عبادت از  
 جامعیت جمیع صفات کمال است بر روی کار آید اول کارخانه عفو چه  
 اگر همه استعدادات در اصل جبلت متادی می بود یا اصلاح  
 هیچ یکی از استعدادات فاسده به محض عنایت خود نمی فرمود هرگز عفو  
 و حلم صورت نمی بست و ثانی کارخانه حکومت که عبادت از تنبیه  
 در همین و تنبیه عبادت است پس اگر همه استعدادات در صلاح و

و ساد در اصل حلفت معنای می بود یا اصلاح هر استعدادات فاسده نیز نمود  
 هر آینه صفت حکومت بهر دو جهت خود یعنی تعزیر و تنعیم ظهور  
 نمی نمود آیا نمی بینی که کارخانه سلطنت بدون زندان و زندانیان  
 دجا گیر و جا گیر داران بکمال صورت نمی بندد و هر چند کمالات  
 ذاتی حضرت حق و صفات کامله آن بی نیاز مطلق در ذات خود  
مستغنی از ظهور و مبر از احتیاج می ظاهر است که \* ان الله بغنی عن  
العالمین \*  اشارت نیست باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب  
 کمال اقتضای ظهور خود می فرماید و ظهور آن کمالات فرجی  
 باین صاحب کمال میرساند اگر چه آن صاحب کمال در کمال  
 خود مستغنی از ظهور آثام آن باشد مثل کاتب جید الکتابت  
 که اگر چه ایجاد نقوش بالفعل هیچگونه از کمالات او مدد  
 نیست بلکه کمال او همان ملکه کتابت است که در جوهر نفس  
 او علی الهدی استقرار می دارد لیکن ملکه کتابت اقتضای  
 صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب سبب صدور آن  
 نقوشش بکمال خود رساند و فرعون می کرد و هم چنین صفات



از لیه و اجیه با وجود استغنا از مظاهر اقتضای ظهور الهی نریاید  
و حضرت حی جل و علا را از تحقیق مظاهر کونا کون و صد در آثار  
و نگارنگ سروری و اینها حی بکمالات خود ثابت می شود  
و ازین تقریر اندفاع شبهه که بخاطر اکثر عوام می گردد ظاهر شد  
بیانش آنکه در باد حی نظر اکثر عوام را چنان ظاهر میشود که حی  
جل و علا بندگان خود را مستأوی الاستعداد در اصلاح و آیین  
چرا ایجاد فرمود تا همه بندگان او در نعمت و فرحت در اثر  
معاش و معاد می گردانند یا اصلاح همه استعدادات فاسده  
چرا فرمود که این اصلاح در حی ایشان لطف وجود است  
و قدرت حضرت حی وجود آنجا در مطلق را پایانی نیست  
و وجه اندفاعش آنکه حی جل و علا جامع جمیع صفات کمال است  
که از ان جمله مملکت است و یک شعبه از مملکت کارخانه  
ایست بس و آن انتقام از عصاة و تغذیب مغالذین  
است بس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود هر ایچه امر مملکت بر کمال  
نمود نمی رسید \* بیت \* در کارخانه عقل از کفر ناگزیر است

ذو زخمر آبسوز ذکر بولهیب نباشد \* بانی ماند این جانسوالی  
 جواب طلب بیانش آنست که وقتی که افعال و اقوال منوط  
 باشند اذات اذلیه است و استعدادات اذلیه خارج  
 از ثبات بشریه پس بر گذارستمدین و عصاه مهرین طریق  
 الزام و راه سمرزش مسدود کرد و جو ابش آنکه حی جل و  
 فحلا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در ایشان  
 علم و ارادت ایجاد نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در  
 ایشان این هر دو صفت و دیقت نهاده مثل جن و انس  
 پس آنانکه در ایشان علم و دیقت نهاده اند از بک ذات  
 و صفات و اعضا و جوارح و اقوال و افعال خود را دریافت  
 می کنند البته این امور مذکوره را بنحو نسبت می نمایند مثلا  
 میدانند که این دست و پا از ماست و این قول و فعل از ما صادر شد  
 پس افعالی که بواسطه ارادت ایشان صادر می شود کو خالق آن حی  
 جل و علا باشد البته ایشان می شناسند که این افعال از ارادت ما صادر  
 شده است و چونکه نسبت افعال مذکوره با انسان مثل مسائل احکام

پیغمبر صلی الله علیه و آله از قرآن مجید ثابت است پس مسلمانان را لازم  
 است که چنانکه در احکام قرآن فهم کرده قبول و عمل در آن  
 حکم را هم قبول نمایند و افعال ذمیه، قبیحی که در آنجا نسبت کرده  
 در یافت همین امر که این فعل بار آورده صادر شده در توجیه توحیح  
 و سبب زشتی گنایب می کند و اما اینکه علم چرا و دعوت در نهاده اند  
 یا صفت داده چرا ایجاد فرموده اند یا اراده او را چرا بسوی این افعال  
 در احوال شوجرت ختم اند؟ پس جوابش آنکه این همه امور از  
 قبیل ظهور آثار استند ادنی است و با تفاوت استعدادات  
 از لایه پس سببش در جمل کلام مذکور شد و اگر در خاطر کسی سوال  
 بماند که قیامه ثابت شد که \* بیست \* هر یکی را بر کار می ساختند \*  
 میل او را در دلش انداختند \* پس حکمت بعث رسل و انزال کتب  
 و اقامت حج و اظهار دعوت و سعی در تعالیم و تعلم و مشروعیت  
 جهاد و حد و دویست پس می گویم که اگر چه همه کائنات به محض نیاید  
 حضرت خالق الارض و السموات بلا واسطه و آلات است لیکن  
 آن بیکم مطلق به مقتضای حکمت با بهره خود بعضی اشیا را بر بعضی

موج و انزات مرتط ساخته و مناسبت اسباب و مسببات بر روی  
 کار او در حد ششلا جرم شمس و شعاع او اگر چه این هر دو بیرون  
 مخلوقات حضرت رب الارباب بلا واسطه و حجاب است لیکن  
 در میان شعاع و جرم شمس ارتباطی خاص ایجاد فرموده که بسبب  
 همان ارتباط شمس را سبب و شعاع را سبب می نامند  
 پس همین قیاس باید کرد که هر چه جمیع افعال و اقوال که از نفوس  
 قوای الارادات صادر می شود از مخلوقات آن قادر مطلق اند  
 لیکن در میان آن افعال و در میان ارادات ارتباط بسببیت  
 و سببیت همان حکم مطلق به مقتضای حکمت خود ایقاع فرموده و  
 همچنین در میان ارادات و در میان امور مذکوره الصدرا از  
 بعث رسل و انزال کتب و امثالها علاقه سببیت است حکم گردانیده  
 مثلا میتوان گفت که اراده امور ما مورد بهادر و دل مرغیمن سبب  
 به اوست و ادین و تعالیم معاینه متحقق گردیده یا اراده بت پرستی  
 یا اراده زنا و شراب خمر سبب خوف جهاد و اقامت حدود  
 بمضمحل شده و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگر چه از آماه

سنگه ادا ت از لیه است اما مجازات بر طرف استند او  
 گمان نمیتواند شد بسبب آنکه استند اذ قابل الزام نیست بد را  
 میرسد که از بدی خود انکار کند و نیک را برابر خود داند و عتاب خود  
 ثواب یابد اما در خلاف عدل و ظلم شمار روز جزا است اصحاب حکومت  
 و سلطنت که عدل و حکمت و مروت مترصفت میباشند همین  
 است که گاهی بسبب علم خود کو یقینی بود انعام و انتقام نمی فرایند  
 نمونه اش آنکه امیر ذوالقعدة در قریه منحص خود را میداند که بلا شبه  
 اشبح الناس است در هیچ معر که قصود نخواهد کرد و داد معنی و  
 جو انردی خواهد داد لیکن بدون ظهور امری نمایان در معر که زود  
 آزیایان انعامی که مرجع بر دیگران باشد نخواهد فرمود و در تمثیل  
 ضدش همین قدر کافیت که شخصی بجه که یک دایمی پرورد و بالیقین  
 میداند که حیانتش همه کردن بر انسان و در بدن وی است اما  
 بدون اظهار اثر آن غضبش جوشش نخواهد زد و قصد اهلان خواهد  
 نمود همین که حمله بر انسانی از وی صادر کرد و آنقدر <sup>پراز خشم</sup> <sub>باز خشم</sub> خواهد  
 شد که بحر قتل سرایشش نوبز خواهد کرد و بدون قتل اطمینان خاطر

اذرا است خواهی داد کارخانه مجازات حق تعالی را از همین  
 تمیلات یک کوزه تصور باید کرد و هر چند اسنادات از کیه بنقیر  
 و قطبیر معانوم آن علام الغیوب است لیکن بدون ارتکاب  
 گناه غضب و می باعث انتقام نمی شود و هم چنین بغیر ظهور ظلمات  
 بحر حست جو من نمی آید \* بیت \* تاگرید گو کی حاو افروش \*  
 بغر بخشا شتر نمی آید جو ش \* افاده ۴ \* از جمله بدعات مشرکین  
 هو فی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموماً و در دیار هند و سنان  
 خصوصاً است نهاریافته و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده  
 غایت افراط در تعظیم مرشد است بدیکه مشغربا اعتقاد الوهیت  
 یانوت او باشد پس لابد حد اعتدال این امر را باید فهمید بنانوش  
 آنکه مرشد بلا ریب و سیاه راه خدای تعالی است قال الله تعالی  


---

 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا  


---

 فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \* ای مومنان پرینز کنید از خدا  
 طلب کنید سوی وی و سیاه را و جهاد کنید در راه وی تا ید که  
 شمار سترگار شوید درین آیت برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان

و دعوی و طلب و سید و جواد در راه دمی اهل سلوک این آیت  
 و اشارت سلوک می فهمند و دست یله مرشد را سید آمد پس  
 تالاش مرشد بنابر فالج حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهد ضروریست  
 و سینه آینه بر همین سوال جاریست لکن آید و ن مرشد راه یابی  
 نادرست پس می باید که مرشد کسی را بگیرد که بوجی مخالفت  
 شرع شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قران و حدیث است  
 نهایت را سخ القدم باشد او را مرشد و راهی خود مستقر نماید  
 لیکن نه باین طور که بهر حال اتباع وی سز نور دار و بلکه مقتدای مطلق  
 شرع شریف را و اند و بالا صاله تابع حکم خدا و رسول بود آنچه  
 هرث از روی شرع شریف فرماید آنرا بدل و جان یحآر و و سبح  
 شرع را از امر وی لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن  
 نکند بلکه رو نماید حدیث شریف است که \* لَا طَاعَةَ لِلْمَخْلُوقِ فِي  
مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ \* یعنی اطاعت مخلوق نمی باید در نافرمانی خالق او محبت  
 مرشد باینطور باید که مال و جان خود را برای رضا و آد ام وی صرف نماید  
 و هیچ چیز دنیا را عزیزتر از رضا مندی وی نداند چرا که فائده و منفعتی

که از مرتبه حاصل می شود هزار نامرانب بهتر از تمامی دنیا است  
 و محبت مرشد باین حد ممنوع است که نافرمانی خدا و رسول در  
 جنب محبت او کوا را کند که این معنی موجب دومی از بارگاه حق تعالی  
 است اصل همه محبتها و حقوق محبت و حق خدای تعالی است و نه  
 جنب محبت و حق او سبحانه و تعالی و حق را انجیال آوردن  
 محجوبی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات او است و اگر بعد حقه  
 بیعت با مرشدی طالب حق را امری سنگ در آن مرشد واضح  
 کرد و سپس او را ناصح شود و دعا برای او بجناب ایزدی کند و اگر باز  
 نیاید و آن سنگ را نه که او سپس اگر آن سنگ از قبیل فساد عقیده  
 است عقده بیعت را از وی خلع کرده او را مرشد و پیر خود نداند  
 و اگر فساد عقیده نبود که گناه گیره باشد پس خلع مرشدی وی نکند  
 لیکن مبتلا ببلایانسته اتباعش را در آن کار حرام اندکاشته  
 معنی امامی و باطنی و در نجات وی از این بلیه گمانی بجا آورد  
 \* اناده \* از جمله بدعات مشرکین صوفی شعاع که بوسی امور نیک  
 بود از ظاهر مردم این و یاد جلوه که کشته اظهار بدعات مسگره بر قبوه  
 بس



اهل ائمه است هر چند آن بدعاتی بشمار ائمت لیکن دوحه  
 امور قبوی تمثیلا درین مقام ذکر کرده می شود تا دیگران در نتیجه  
 در ابرین امور مذکوره قیاس توان کرد ازان جمله قصد بزیارات قبور  
 آنهاست از جو انب و اقطار زمین به کشیدن ساعب و  
 و مصائب اسفار و مقامات آلام لیل و نهار و این اسفار هم  
 با وجودیکه در ارتکاب آن صعوبات می ورزند به ظلمات شرک  
 می کشد و بودی مسخر ایزدی می رسد عوام این سفر را برابر  
 بلکه بعضی وجوه بهتر از سفر حج می دانند و صورت احرام و محرمان  
 شنیده یا نشنیده بعینهایا به مثلها بر خود می بندند و علاوه بران قیود  
 زائده و ایبه خود آن مسافران بد انجام در سفر و تمام متعلقان  
 ایشان در خضر الترام می کنند انقصه اگر چه ارباب بو اطن صافیه  
 واقطع سائل سفر به موسی قبور اهل ائمه منفعتی قیاس می بخشند لیکن  
 به عوام مومنین آن قدر مضرتی عظیمه می رسد که خارج از بیابست  
 پس لابد همه خواص و عوام را لازم است که ازین امر بالکل  
 اجراض کرده آنرا انبیا منسپا سازند \* و ازان جمله است سهمداد و

و در نهایت از اهل قبور است که آنها را حاجت روائی مملو  
 پنداشتند و در مراتب استعدادهای تجار و ادشکر کمی دارند و در  
 اذیت دادن آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن در اینجا شرح  
 کردن احوال خواص آگاهان منظور است که باراده استفاضه  
 فیض باطنی قصد فراتر است بعد از آنکه پس باید دانست که هر چند  
 اولیاد مقبولان بارگاه حق را سوت جبری است که حبیب را  
 بر حبیب می رساند و ایشان را آن چنان انعامات الهیه و معارف ربانیه  
 عظامی شود که درین عالم احیاء و زندگان را کمتر نصیب می شود  
 بناء علیه آنها را احیائی توان گفت لیکن بلا ریب بر نسبت  
 احکام این عالم مردگانند قدرتی و قوتی که احیای این عالم را حاصل  
 است ایشان را هرگز نیست و اگر فی الواقع همین قسم قوت  
 و قدرت مستحق می بود و در مجاورت فرادات مدعا حاصل  
 می شد تمام عالم قصد مدینه بنورده می کرد و سلسله تربیت و  
 ارشاد لغو و بی حاصل می شد پس واضح کردید که عادت الهی  
 از تربیت و ارشاد خالق بر همین منوال جاریست که استفاضه

شخص از زندگان شود و اگر حیانا کسی را این چنین زنده نگه  
 کشود نگار از وی مظنون بود و میسر نیاید پس قصد فرار است  
 از آنکه بعید نماند بلکه متابعت قرآن و حدیث را لازم گیرد که

مفتاح مغالقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ارشاد فرمود

تُرَكَّتْ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا ان تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا اَبَعْدِي

کتاب الله و بهتر تی اهل بیته یعنی کذاشته ام در شما

و دیگر جلیل القدر ما و اسیکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز

بعد من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من \* و در روایت دیگر است

تُرَكَّتْ فِيكُمْ اَصْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا اَمَا ان تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا تَتَابِ اللهُ

و سنه رسوله \* یعنی کذاشته ام در شما دو چیز ما و اسیکه هر دو را

مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر

وی پس شناخت متنوع و مقبول آل ظاهرش و یافتن

آن موجود در بین عالم اگر چه دشوار است چه مقبول و متنوع اند

از آل ظاهر و مصداق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود

که تمام اقوال و افعال و احوال او موافق کتاب و سنت باشد

و شاهراست که تحقیق امثال این بزرگواران درین جزو زمان  
 بر ماثله اسیرا عظیم و کبریت احمد نادر و کیاب لیکن قران مجید  
 که بهترین ذریعه نجات است هر جا موجود و هم چنین حدیث  
تشریف هر وقت مسرینس اتباع آن را غنیمت گمری شمارد  
 و درین را ولایت علیا پندارد و فی الحقیقت هم چنین است که  
 گما بانهی اتباع قران و حدیث هم ولایت است و اگر بر تقه بر  
 ایشان دانوت و قدرت هم می بود پس در غیر اینها علیهم  
الصلوة والسلام جای تابیس ابلیس است چونکه ظهور آثار  
 ارواح امری غیب است بسا که شیرانی حکایت صوت  
 یا صورت آنها کرده بامری خلاف شرع حکم نماید و این بیچاره  
 نادان سبب شدت اعتقاد و نیاز مغرط بدل و جان آرا قبول  
 کرده آنچه در قران و حدیث بتواتر و یقین ثابت است اذ ان  
 حتم پوشی نموده در معاک هلاک افتد و حکایت صوت و صورت  
 هم بنابر شناسنده صورت و صوت ایشان می باید و هر که  
 شناسا نباشد پس صرف آدازی با الیقائی در قلب ده

وقت تغییر حالت و ظهور و توجهن و کیفیات در مراقب ارباب بنا بر  
 لغزائیدن وی از جاده حق کفایت می کند و احیای بعضی سقما  
 می پندارد که برای تلاش معاش بطریق نو کوشی یا تجارت استفاد  
 بعیده کردن البتة رواست پس چرا بکمان حصول مطلب وینی این  
 چنین صفرند موم باشد نفس حواش آنکه اینر طریق سبیل حصول  
 مطلب وینی نیست بلکه مقام بر باوسی مایه ایمان و خوف از دست  
 رفتن اصل مرایه کسب سعادات است از تعدی و تطاول  
 شرع شیطاین و قرأتان آنها\* و از انجمه اینست که روشن  
 کردن چراغان بر ظهور و در مقابله که آزار و شنی میگویند بلا شبه  
 حرام است و لعنت برین کار و حدیث صحیح صحیح دارد است  
 همین مردم می باشند که آزار اسل وقت ظهور انوار لیلہ  
 القدر و لیلہ الابرار ساعت بجایب دعا میدانند و مترصد  
 دعای آنوقت می باشند و مقارنت دعا بار و شن کردن  
 چراغان از مقاصد اتم می پندارند \* معاذ الله من ذلك \*  
 در حدیث شریفه دارد است که ایمان زانی و مبارق

نوع و وقت زمان و سایر و از آنها جدا بشود و زیاده تر از آنها ایمان  
ایمان. مجرد دعا و وقت بر باد میرود. بلکه اگر جمل عذر نباشد  
پس صاف کافر شوند و آنکه جاهل نیست پس البته کافر می شود  
مهرام شرعی را عبادت عمده اعتقاد کرد و صرف استعمال حرام گرفت  
است چه جایکه آنرا عبادت شمرده\* افاده ۶\* از جمله بدعات  
شکرین صوفی شعاذ که در خواص و عوام اهل اسلام بلکه  
جمهور امام غایت است. بنا یافته ادای نذر و نیاز اولیاء الله است  
بوی تعبی که شرک خفی و اسراف اموال و اختراع بدعات بوجه  
متعدد در آن راه یافته میانش آنکه اگر چه اصل این امر بهتر و  
خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن چون که عوام ظنون  
و ادبام خود را در آن دخل دادند و نافع آنها تابع سلف خود شده  
و درین امور تجرید و تمسک نمودند و قاعده هر که آمد بر آن فریب کرد را  
و دستور العمل ساختند آن اصل محمود محقق و محبت که دید و  
فروع خبیثه که از سعی او تراشیدن مردم بهم رسیده ظاهر و رایج  
گشت و آن فروع و رخبث خود متفاوت الحال انداد نامی آنها

تقلید رسم و عادت است و التزام آن بحدی که برکشیم متعقد و  
 شده و التزام مالا یزوم درین امور شرع شیطانی و بعید از  
 فرضیات رحمانی اعتقاد است شاهد این بیان ممنوعیت التزام انقلاب  
 از یمن بعد از صلواته کافیهست چه هرگاه التزام این قدر کاسه  
 که از نماز فارغ شده بظرف راست باید کرد و نه نصیب شیطان  
 در ایشان است دیگر کارهای عمده و التزام آنها را تعبیری اشیع  
 از نصیب شیطان می باید و اعلا می آن شرک است که در وقت  
 فوج کردن کوه حضرت سید احمد کبیر قدس الله سره مثلا از توام  
 این زمان و این دیار مشاهده و محسوس می شود تفصیل این اجمال  
 آنکه اموات را بلا ریب ثواب جنادات احیاناً رسد بدو  
 سبیل **سبیل** اول که عمده و بهتر است آنکه در میان مردود و  
 زنده علاقه نباشد که بسبب آن علاقه دخل میت در عبادت  
 زنده ثابت و مستحق کرد و مثلا علاقه آلینا بنا و این ابوت و بنوت خواه  
 بجهت ولادت باشد خواه بسبب تعلیم و ارشاد هر شخصیکه  
 عبادت میکند آبله می اورا هر قسم که باشد ثوابی نمی رسد و در

تربیت ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و نیاستند در آن  
 کوشش مانون نظماً بر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصاناً  
 و زیاده مخلف می شود پس مسلمان هر قدر که کوشش در کار  
 نیک میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت  
 حق جل شانه که اعظم الحقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و سلم و جمیع اساتذ و مرشدین و آباء و امهات که مومنات و مومنین  
 گذشته اند از ذمه اش ادا می شود و بر همین اعمال نیک بندگی  
 بر حضور حضرت حق مبارک و تعالی اطاعت و تبعیت بحساب  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم در شد و سعادت مندی و و بروی سایر اهل  
 حقوق محض باعام و فضل ایزدی روشن و بمرئین میگردد و در همین  
 دقیقه ایست که بروا تقنان احکام شرع موبدا و بر ما واقفان آن محقق  
 و محبوب است و بنه علیه هر که بموجب معمول رایج فاتحه و ایصال  
 ثواب مانند اوراناعات و سنگ کتی اهل الحقوق گمان می برند و نمی فهمند  
 که اگر تبرک این رسوم فاتحه و ایصال ثواب ایشان ناخلف و سبک  
 حق اهل حقوق می شد لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه کرام



در سایر طبقات مومنین و صلحا و علما و اولیاء که پیش از ایشان  
 این رسوم گذشته اند معاذ الله ناخلف به نسبت سلف خود  
 باشند بلکه همین حرف و در شان افضل المرسلین محبوب  
 رب العالمین به نسبت امام الانبیا خلیل یا صفای حضرت خالق الارض  
 و السموات و خاطر خطود خواهد کرد معاذ الله من ذلک ثم معاذ الله من ذلک  
 پس ازین تبیان واضح شد که این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع  
 زائد از لوازم و ارکان دین متین است و کمال ایمانی موقوف  
 بر آن نیز هر چند این معنی بالا جمال مدح خاطر است لیکن بسامت  
 که وقت ترک شدن این رسم از حدیثی کاملی آن اندعال با جمالی سبب  
 کثافت غشاده عادت مستور گشته سبب سوء ظن یا اعتراض  
 و در حق آن صالح کامل گردد و لهذا این حقیقت را مفصلا جانشین خاطر  
 داشته تارک این رسوم را درین امر اشبه بسلف صالح اعتقاد  
 باید کرد \* سبیل دوم آنکه زنده فعلی کند که مقصود از آن نوح  
 و ثواب رسانیدن به میت منظوری باشد و اظهار شهر این قسم  
 در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم و عاصبت و یک صورت از آن

که نماز جهارزه است واجب است و صورت دیگر آنکه در اوقات پنج گانه  
اوقات منبر که دیگر با العموم یا با الخصوص نزدیک یا از دور  
وقوع آن می شود بلاشک به مسنون و مستحب است و در احادیث  
مشهور و معروف و تشریح آن احادیث موجب اطباء و انستیا  
در یافتن آن بر کتب حدیث حواله کرده اند لیکن یک دقیقه کار  
آمدنی در اینجا می باشد که اتباع پیغمبر و اصلی الهی علیه و سلم  
مراتب است و در این افراط و تفریط واقع می شود هر چند  
در این افراط و تفریط تعبی نبود لیکن هر چه بر جاوه اعمد ال است  
بلا ریب افضل است از جانبین افراط و تفریط پس ادعیه  
که در حق اموات در وقت حضور قنور یا غیبت آن بوضعی که از  
جناب رسالت مآب صلی اله علیه و سلم مروی و ثابت شده بهمان  
وضع اگر بوقوع آید افضل است از اوضاع دیگر مثلاً آنجناب  
صلی اله علیه و سلم در شب برانت تنهائی اطلاع و اعلام احدی در  
تبع شریعت بر نند و دعا فرمودند کسی را از صغار امر نفرمودند  
که در شب بر مقابر بایر رفت و دعا باید که در بنایک تا یک که

باشد \* پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 منظور داشته در شب برات در مقبره جمع صلوات نموده ادعیه و افرو  
 کند او را به مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ملامت کردن نمی رسد لیکن  
 این قدر باید فهمید که این امر شده بر رسم انجامیده حقیقت کار  
 در آن بانی نخواهد ماند و مثال موضع این بیان است مسئله قهیه که  
 جماعت نقل کرده نیست و اگر تداعی باشد نکرده است و اما صور  
 دیگر سوای دعا پس مرد می اذان کند چاه است که حضرت رسالت  
 پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که مادر م ناکاه فوت شده  
 و یارای کفن نیافت و اگر می یافت وصیتی می کرد پس برای  
 وی اگر چیزی بکنم نفع بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بگو  
 که این برای مادر سعد است و خواندن سوره حسن است که بقید روز  
 جمع و زیارت قبر و آلهین وارد شده و حضرت عایشه صدیقه رضی  
 الله عنها از طرف برادر خود یعنی عبد الرحمن رضی الله تعالی عنه بعد  
 و قانش بردم آزاد کردند و بر همین قیاس باید کرد  
 عبادات را پس هر عبادتی که از مسلمان ادا شود و ثواب آن

بپرواح کسی از که مشرکان برساند و طریق رسانیدن آن دعا می چهر  
 بجانب الهی است پس این خود البته بقر و مستحسن است  
 و اگر آن کس که ثواب بر وحش می رساند از اهل حقوق اوست  
 بر سقده ارحمی وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد  
 پس در خوبی این قدر امر از امور مرسومه فائده و اعراض و  
 نذرو نیاز اموات شک و شبهه نیست و تعیین اوقات و قسم  
 طعام و وضع آن و تناول کنندگان همه از قبیح حالی نیست آری  
 ظلمات بعضها فوق بعض\* و در مراتب فحش تفاوت بسیاری  
 است صرف تعین التزام ما لایزم است که حالش مشهور و  
 کردید و از جهت تعیین وقت جاهلای بسیار هم دینی و هم دنیوی  
 پیش می آید نیست خالصه باقی نمی ماند بلکه احیاناً مطلقانیت  
 عبادت نمی باشد صرف به جهت نام و نشان و نیاد و دفع  
 طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت و لحوق عار پیش همچنان  
 به عمل می آید و از آن مدعا می که نام نهاده اند اصلاً بر نمی آید  
 و اینان اگر از حایه کامل صابح تا ظلمت اند پس حال ایشان و حال

اصالح کامل بارگ این رسوم بلحاظ ادای حق اسلامت  
 به مثابه تسلط شاه جهان آباد و سلطنت بخاری است درین  
 زمانه که اول رسم محض بلا حقیقت است که اصلا معنی از سلطنت  
 نمائده و رسوم خود وجودی کمتر از سراب می دارد و ثانی حقیقتی است  
 که بر رسوم ملوث نکر دیده این تفاوت شمال و ممل که در این میزان  
 شرع و عقل سنجیده و از حالات و واردات قلبیه خود دور وقت  
 از تکاب مراسم بحث کرده از حق دریافت نموده از التزام  
بر رسوم تأنب باید شد \* رزقنا الله التوبة و جمیع المومنین  
من کل المکر و هات \* و آدایکه به حصول طعام فاتحه و ایاز بجای آرند  
 پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است چه فاتحه بسبب  
آن طعام بجای صاحب فاتحه شده پس چرا آدایکه در استحسان  
 آن به نسبت صاحب فاتحه هم گفتگو بود به عمل باید آورد و ملک  
 وی نکر دیده چه اگر ملک اوست پس چرا فاتحه کشندگان دخل در آن  
 می کنند و بموجب خواهش خود می خوردند می خوردند بلکه آن را  
 بوارشان صاحب فاتحه رسانند نیاز حضرت سیده البسار است



مخبرم علی از واجبات و آن یکن لبثه فهم فیه شرکاء سبحان الله

و صفهم انه حکیم علیهم و معنی حجز را خوبی در یافت کرده

باید دانست که همین معنی مراد مردم این و یاد او این زمان از لفظ

اچو تاهی باشد تصرف طعام هرگز نشد و محتاج است

آدمی بر این کار بهتر از غیر بر این کار است پس شکست و دو نهاد که

مناخه و پرداخته بسید بیان است و بتلاص افکار و دید حقیقی نهایت

دور از حق پیدا شده و اکابر بودگان حال آن داد و ادقات

قرابت و ارشاد در ضمن کلیات بیان می فرمایند و تخصیص و مجامعت

انکار در عین وقت مقابله این رسوم غیر مفید از گذشته خاموش

می شوند از خاموشی آنها فریب نخورده در محو آن معنی باید کرد

چرا این قیود شده شده به تبایح انجامند و آن قیود ضرور در از قیود شرعی

و در اذن جمله قرار یافته که التزام آن را جزء اسلام و ایمان می نهند

و تارک و ساعی را در هم اساس آن خارج از ایمان می شمردند چون

التزام رسوم باین حد رسد بالکل قلب مطلوب و عکس مقصود

گمراه و واجب الترمک می کرده و بنا بر تمیز شدن از فرائض تا بدیهه

در حدیث می شود یاد کرده درین محل بکار باید بر دو روح رسم نذر و

نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام و غیره گذشته جانهای جانوران

که نیازی کنند و در ذبح کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانه قصد

لمرود مطابق حدیث شریف که \* لعن الله من ذبح اغیر الله \* مانع

می شوند و بقول اکثر علما این لعنت بد جهت کفر است پس امریکه

کفر نشد آنرا عبادت پنداشتن به که ام مرتبه زشتی و زبونی

خواهد بود و حقیقت آنست که کسانی که در نذر و نیاز از تکاب معاصی

و گزنی کتدایشان را ایصال ثواب منزلو نیست بلکه شرک می کنند

و می دانند که این کار برای بزرگان می کنیم معنی عبادت خدا هرگز دو

دین نمی باشد و لیاقت آنکه هر که در توشها و نیازهای بزرگان میانمان

کثیره هرف کرده باشد اگر از وی پرسند که گاهی برای خدا هم

چیزی داده خواهد گفت که نه بالجمله خدا را دانهار بعضی در مرتبه مساوی

تقرب و رضا جوئی می نهند و بیان حال همین بعض است \* وَمِنَ النَّاسِ

مَنْ يَتَخَدَّعُنَّ دُونَ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ

أَعْتَبُوا أَسْئَلَهُ مِنْ دُونِهِ \* و بعضی ترجیح می دهند و بعضی آنها را کافی



حاجات خود بالاستقلال دانسته از التجار و غایب‌جناب حضرت  
حق جل‌شانه بی نیازی شویند پس چاره کار طالب حق و صواب  
و متبع مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست که بر وجه هر  
شخصی که ایصال ثواب منطوق باشد بلا قید و وضع و جنس طعام  
و متادلان آن هر چیزی که انفع و بهتر در حق فقرا و محتاجین آن  
وقت باشد و بصفای نیت مسزودن تر بود و صرف نماید در غیرت  
آن شخص نیت کرده بعلل آرد و اگر دعایم کند بهتر است و تمام  
قیود و رسوم یک قلم دور کند\* پد ایت ثانیه در ذکر بدعاتیکه

سبب احتیاط در قصه در جمهورانام است بما ریاده\* و آن مشتمل  
بر سه افاده است\* افاده ۱\* از جملة بدعات قصه که در قلوب  
عوام اهل سنت راه یافته مخالفت سلف در عقیده تفضیل  
است پس طالب حق را که متبع سنت و مستتر از بدعت باشد  
باید که در صمیم قلب خود اعتقاد نماید که چهار یاد کبار رضی‌الله عنهم  
نبی آدم بعد انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام اند و تفضیل ایشان با هم  
موافق بر تبت خلافت است چنانکه عقیده اهل سنت است

مردار مسلمان را باید که بهمین مرتبت مقدمه افضلیت باشد و تفضیل  
 وجه تفضیل را نماید چه تفضیل وجه تفضیل ادو اجبات  
 دین بلکه ادو استجابات هم نیست خصوصاً عوام مومنین را در  
 سده داین تنقیر و تفضیل افتادن می خردی و یادانی محض است  
 ولیکن بر جهت شهرت این بحث در عوام و خواص این زمانه  
 واقراط و تفریط انسانی روزگار درین عقیده نوشتندی آمد که  
 جناب حضرت شیخین راضی الله عنهم قطع نظر از خلافت  
 دوبار گاه الهی و جاہی است بس عظیم و قربی است بہایت  
 لطیف و تقدم و از خلافت علاوہ بر آنست و حضرت عثمان را  
 رض قطع نظر از خلافت آنقدر جاہ قرب نیست کہ مقدم بر  
 حضرت مرتضی علی رض شوند بآنک حضرت مرتضی را با عباده  
 و جاہت و قرب تقدم بر حضرت عثمان است فاما تقدم خلافت  
 داشته ہو بوی باعث آنست کہ در مقام تراحم اہل مناصب  
 و مراتب و وقت ظهور عنایات باہرہ الہیہ حضرت عثمان  
 پیشتر از حضرت علی باشند کوایشا نامر اجاہ و قرب زائد ہو و

مثل آنکه در پوشتایدن عالمها صاحب منصب متقدم را متقدم  
 بر صاحب منصب متأخر خوانند از آن جهت که هر چه صاحب منصب  
 متأخر را جاه و قرب و ارتعنازاند از صاحب منصب متقدم باشد و  
 حضرت مرتضی را یک نوع تفضیل بر حضرت شیخین هم ثابت است  
 و آن تفضیل بر جهت کثرت اتباع ایشان و وساطت مقامات  
 ولایت بل سایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت  
 و غیره همه از عهد کرامت مهد حضرت مرتضی با افتراض و سیاهمه بواسطه  
 ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارات امر است  
 ایشان را ادعای است که بر سایرین عالم ملکوت نفعی نیست و  
 این عطیه الهیه بمقابله آنست که گاهین انتظام خلافت و ممالک و  
 مملکت در آل اطهار ایشان صورت نه بسته باد و دیگر بعضی کبرای  
 ایشان اعلی الله در جاتهم فی العالین سعی وافر درین  
 کار مبذول فرمودند و در نجهای فرادان در تحصیل این کار بر خود تحمل  
 نمودند و اکثر سلاسل این ولایت هم منتسب بجناب مرتضی  
 است پس روزی سبب کثرت اتباع که اکثری

فد آنها صاحب شایسته های بلند و قراب ارجمند خواهند بود و موجب  
 مرضوی بان اہت و جلال نمود و خواهد شد کہ تمام بیان امتیاز و  
 نظر کیان آن محج بن نظیر را موجب تعجب بسیار خواهد گشت  
 و ظهور ہمین مقام بر بعضی متصوفان و حقای مقام شیخین رض  
 باعث آن گردیده کہ در تقضیل جناب شیخین رض تردی ہم  
 رسانیده از عقیدہ را سخنیہ اہل سنت متزلزل شده اند و  
 اگر نہ فی الحقیقت شایکہ جناب شیخین را رض بسبب انتظام  
 خلافت بکام قطع نظر از ان ثابت است با این اہت و جلال  
 نسبت افضلیت و مساوات ندارد و بلکہ شان آن ہر دو  
 برگزیدہ جمیع اتباع انبیاء علیہم الصلوٰات و التسلیمات قطع نظر  
 از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصہ و تقی اعدال  
 و در ہر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست ممالک  
 و ملت کہ آن را بہ تشبہ بالانبیاء تعییر توان کرد بس بمانند  
 بہ نسبت آن اہت و جلال مذکور است تمثیلش بظاہر مرتبہ امیر  
 کہ بر است کہ حقوق خدمت خود بجا آورد و فارغ از امور سیاست

دیگر دیده ملازم بادشاه کشته به نسبت کسیکه قائم بر خدمات و مشغول  
 بکار پرداز می است پس اگر چه در بادی نظر بسبب استغناء  
 از خدمات داشتغال به حضور بادشاهی و آنها که در ملازمت او  
 حسمت و شوکت ظاهریه و کثرت اتباع در حق این معصوب به نسبت  
 آن امیر اعظم که قائم خدمات است متحقق نیست یا اقل قابل  
 است لیکن در عرت و وجاست منصب آن مضاحب فوق  
 منصب امیر اعظم است چرخی الحقیقت آن امیر با همگی شوکت  
 و حسمت و اتباع خود کویا که از جمله اتباع آن معصوب است زیرا که  
 مشورت و تدبیرش در همه اتباع بادشاهی جاری و ساری  
 است و حضرت عثمان رض که مقبول بارگاه ایزدی بودند و عنایت  
 الهی در اعلاسی در جایشان متوجرب بود لهذا ایشان را مقدم بر  
 حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبه هم جنب  
 مراتب امثال ایشان که حضرت نامه اند حاصل آید \* اناده ۲ \*  
 پاهر یک را از صحابه کبار به نسبت سرامت مصطفویه علی امامها  
 الصلوة والسلام هر چند بسبب صحابیت افضلیت ثابت

لاست لیکن بعضی را از اعادا و اکابر امت بر بعضی از احادیث صحابه و در  
 امر شریکیت و ترویج دین متین و فوز بمراتب قرب عند الله  
 بلا شبهه افضلیت محقق است لیکن بر این اکابر تعظیم جمیع  
 صحابه لازم است بمشابه آنکه پسری که اکل در علم و هنر از پدر خود  
 باشد هر آئینه تعظیم بدر بر ذمه او واجب است در حدیث شریف

است \* فان من وراءكم ايام الصبر فمن صبر فيهن

كان كمن قبض على الجمر للعامل فيهن اجر خمسين رجلا

يعملون مثل عمله قالوا يا رسول الله اجر خمسين منهم قال

اجر خمسين منكم \* افاده ۳۰ \* از جمله بدعات رفته که در دیار

هند وستان است نهاد تمام یافته مانند ارمی و تعریس زمی است

در ماه محرم بزرگ محبت حضرت حسین رضی الله تعالی عنهما پس

و این سن احوال قباحت است حال آنها از ضروریات این

زمانه است تا موسن کامل ازان اجتناب ورزد و هر که مرتکب آن

ماند پس او را عذر جمل و مغفالت نماید و صور ظاهره این بدعات چند

چیز است \* اول پهاختن نقل قبور و مقبره و علم و شده و غیر ما دین

معنی مالکیده از قبیل بت سازی و بت پرستی است  
 پس ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آن را تحلیف کردن و تحمت  
 نام نهادن فی حضرت امامین هما مین صلی الله تعالی علیهما و آلهما  
 و عیالهما آن رایجی اصل قبر و مقبره دانستن از آنکه در مشرکین  
 صنم پرست است حقیقت صنم پرستی همین است که سنگی  
 از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بر آن نهاده با او  
 همان معامله که با اصل باید با آن نقل که چوب یا سنگ تراشیده  
 است به عمل آزند و در این مقام اگر فی الواقع قبور باشند  
 بجز دعا و سلام علیک چیزی دیگر ماثور نیست و آنچه اهل زمانه  
 با تعزیه نامی کنند هرگز با قبور واقعیه هم نباید کرد و چر جای قبور جعلیه  
 و این مبتدعان عبادت سجده و طواف کرده همراه خود را سرحد شرک  
 فیح می شناسند و شده و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف کرده همه در معنی  
 بت پرستی است پس طالب حق را معنی کامل در ابطال  
 این امر باطل ضرور است هر قدر که تواند و از آن که آن کوشش مانع  
 نماید و بجزر و زور شکستن آن را هرگز نکرده اند بلکه بهتر و مصلحت

اجزاء و ثواب بمنزله ثبت تکلی انکار دو بسبب آنکه اهل بدعت  
 و جهال نام قبر حضرت حسین علیه السلام بر آن نهاده اند  
 مطلقاً از شکستن آن و پایمال کردن آن باکی نه کنند چرا که رضای  
 حضرت حق بندگ و تعالی در اذالت این افعال و امانت فاعلین مضرترین  
 برین افعال است و رضا و خوشنودی بر گردنیدگان بارگاه و سی تعالی  
 شانه همراه رضای اوست و اگر از دست تواند بزبان فرماید و اگر  
 این هم تواند از دل گاده باشد و این کمترین درجات ایمان است  
 آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه نماید و بر آن دست یاب شود پس  
 بدون امانت و تذلیل آن را نابود و بی نشان نماید فاعل مقابله  
 قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه و بسزیه‌نگی  
 پیش آمدن اهل آن تعزیه حرکتی امانت آمیز صادر شود و بدون  
 آن ابطال این بدعت بد صورت نه بند و پس ازان حرکت باکی  
 نه کند بلکه اقدام بر انهدام آن نماید و اما آنچه در حدیث شریف  
 وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه تصویر حضرت  
 ابراهیم را دفون گماختند و مثل سایر اصنام با امانت شکستند پس



همیشه آنکه تالیف جهال عرب در آن ایام از اهم مهیات بوده  
 و ایشان بسبب قرب زمانه فقرت در ورطه جهل و سفاهت  
 خریق بودند پس امانت تصویر حضرت خلیل منزه بدگمانی آن جهال  
 بود که امانت آن صنم را بر مخالفت ملت حضرت خلیل حمل کرده  
 از دعوت نبی وقت که دعوی متابعت ملت ایشان می فرمود  
 متنفر شوند بخلاف امر تعزیه چه آن ایام قریب زمانه و شیوع  
 جهالت بود و این زمانه تو اتر غلوم حقه و شهرت هدایت \* صورت  
 دوم رسوم شیون است و آن سینه کوبی و خساره زنی و چاک  
 کردن گریبان و نوحه گویی و اسنان و می است پس این رسوم  
 شیون مطلقاً حرام است و بر فوت بیچ کس این افعال روا  
 نیست \* صورت سوم مراسم اهدا یعنی سوک است در  
 ایام مذکوره و حقیقت آن ترک مباحی است به جهت فوت  
 شدن احدی بنا بر اظهار غم و اندوه و اجساماً بعضی جهام  
 فرائض و واجبات را ترک می نمایند و قبح این پر ظاهر است  
 اما ترک مباح پس مثل ترک تزیین حلال است چنان که

هر دو مثانه نماند یا جامه سفید و بهتر بنوشد یا سرمه نکشد یا خوشبو  
 استعمال نکند و مثل آنکه صحت و خیریت مزاج نپرسد و علی  
 به القیاس این را اسئله کثیر است و همچنین زنان ترک تزین  
 نمودن کتف معصوم بنوشند و چنانچه می نمانند و غیر ذلک از اسباب  
 تزین هیچ چیز استعمال ننمایند و حرمت این احوال هم معصوم در  
 حدیث شریف است و تأسیر روز از موت هر یک احوال  
 مباح است اگر نبود بهتر و اگر باشد گناهانی نیست و زن را بر مرکب  
 شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر نماند گناهکار شود و سوای  
 آن هر احوال حرام و گناه است کوبیده نغمبر باشد یا بر صدیق یا بر شهید  
 در ایام موت و قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس  
 درین حکم نیست پس هر که در ده محرم مباحی از مباحات بقصد اظهار  
 مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد  
 متروک شود پس هیچ گناه نیست مثلاً کسیکه معاد سرمه کشیدن  
 نیست اگر در آن ایام هم سرمه نکشد گناهان نیست و هر که معاد آن بود  
 و در همان ایام ترک کند پس مطلقه قصد مذکور قوی است و همان

قصد مدارکناه است بالجمله مدار بر نیت است و نیت خود  
 هر گس نجوی میداند باقی ماند صورتی مشبه الحال و آن این است که  
 شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن بقصد احد بلکه غرضش  
 اخرا از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را در آن  
 ایام ترک نکند مطعون مبتدعان پاک سایر عوام زمان گردودا در  
 بعد اوت و بغض اهل بیت مستم ساخته زبان طعن بروی دراز گفته  
 و به چشم حقارت و روی نگرند یا هر دو یوی بوی دستند باین  
 اراده هر چند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی از خلل هم نیست  
 چو از تکاب امری است که بظاهر حرام می نماید و موافقت مبتدعان  
 لازم می آید و آینده را فغاش که ظاهرا ممنوع است متبوع  
 خواهد ماند و پس بیان فعل او را حجت گرفته نیات خبیثه  
 خود بان منضم خواهند کرد و عذر بدگویی مبتدعان مقبول نیست  
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلِتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَا لِكِتَابِ  
 مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِذِي كَثِيرًا وَإِن تَصْبِرُوا  
 وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِن عَزْمِ الْأُمُورِ وَضُرُّ دِيُونِي بَمَرَانِ

موافقت اهل بدعت است و آزاد را موردینداری لحاظ کردن  
بعید از کمال ایمان و صورت نقصان ایمان است آری اگر ایستد  
تساہل برای نفع دینی مثل الیام اهل بدعت باید توبه ایشان  
کرده شود و ضایقه ندارد\* و صورت چهارم که شعبه دقیقه است از  
صورت دوم و آن ذکر قصه شهادت است بشرح و بسط عقد مجامع کرده  
باین قصد که مردم آنرا بشنوند و تاسفها نمایند و حسرتها فراهم آرند و  
گمراهی و زاری کنند هر چند در نظر ظاهری غلطی در آن ظاهر نمی شود اما  
فی الحقیقه این هم مذموم و مکرده است چرا که در وقت حدوث  
صدمه میاندگران اسراجاع و عبرت امور به است نه اظهار تاسف و  
حسرت و تکلف در پیداکردن آن پس در وقت حدوث  
مصیبت یا بخاطر گذشتن آن آنچه طریقه صابران است کوبه تکلف  
بود الترام باید کرد و اسباب زاری و گریه و جزع جمع گردیدن التیم  
خلاف طریقه صابری است و این صورت را آنانکه مرتکب می شوند  
بنهایت محبت و کمال بزرگی حضرت امامین رضی الله تعالی عنهما  
و لهامای خود می انگارند و این خود مغایره ظاهر است چرا که مگر

چنانکه سید و تذکران موجب ناخوشی اهل این مصائب می باشد  
 مصیبتی بود که گذشت پس در ذکر و تکرار آن هیچ فائده نیست هر  
 مومن صحیح العقیده که خواهد شنید او را ملال و اندوه پیدا خواهد شد و بر همین  
 قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت راضی الله تعالی عنهم که  
 اگر بالفرض این مقالات را بشنوند البته ملالی بهم رسانند و اگر  
 نظر باین کنند که این مصیبت درج ظاهری چند روز موجب گمان  
 علو مرتبه حضرت سید الشهدا و سایر شهدای کربلا و حضار آن مشهد  
 مقدس گشته پس اصلاحی اندوه نیست بلکه مقام فرحت  
 و خوشی است و آنانکه بزعم باطل خود را محب جناب حضرات  
 اهل بیت رضی الله تعالی عنهم قرار داده صریح آموز ممنوعه محرمانه  
 بعمل می آرند پس بالکل مطرودان و مردودان آنجناب اند  
 چه ایشان بنا بر اقامت امور مشروع و موقوف کردن امور  
 نامشروع و عه جانبازیها گردند پس هر که امور مذکوره بعمل آرد و  
 خوشنود کردن ایشان منظور دارد و گویا بمنزله یزید مقابل  
 حضرت امام حسین است رضی الله عندهم زیرا که سبب مقابله با یزید

بود مگر ظهور امور ماصروع اذوی و چون اینکس هم ارتکاب ناست شروع  
 نمود و مصر بر آن گردید و آن کار بد را بهتر و عبادت پنداشت سر ادا  
 کرد از جناب حضرت امام گردید و در اتباع اعدا و مینو صان  
 آنجناب داخل گشت \* و اصل اینست که مسلمان را اتباع ظنون  
 فاسده خود هم فاقل است حکم شرع را لازم الاتباع دانسته  
 هرگز آن را نکند و چون که منارح بچیزی از رسوم شیون و ماتم  
 واحد ادا اجازت نداده و مطلقا از آن منع فرموده پس به کمان  
 طحبت خود مصدر آن حرکات ممنوع شدن عقل ناقص خود را بر  
 حکم شرع رجحان و ادا است بد است که از تسویل نفس صفات  
 قیمه گامته خود معلوم نمیکرد و صفتی مشبه بصفته دیگر میشود مثل بیماری  
 که خود را اندر دست پندارد و در جهان محبت که این کارهای کینه امارت  
 بسیار کند و عوامی ایشان موجود است چه هر کسی داند  
 که از گریه و زاری و اسراف اموال در طمطراق محفل آرائی و  
 تعزیر منازعی هرگز جناب حضرت امام رضی الله تعالی عنه راضی نمی  
 شوند و هیچ فایده ایشان غاند نه پس حرف اموال آنها نیست که

بابر خواهش نفسانی خود که کارهای مذکوره مرغوب نفس و باز بجهانی  
 دوست فی الحقیقت ارضای نفس و شیطان است که آن را در فریب  
 و تالیس ارضای حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنده گویند و بدعوای  
 دروغ که این تمام مصارف و حرکات از محبت آن حضرت  
 است افعال شایسته و سیمه را در نظر جهان و منزه استحسن و  
 نیک می نمایند چه اگر محبت و ارضای حضرت امام منظور است  
 حمد الهی را در سادات مجتاهین صرف نمی کنند و در تعظیم و توقیر  
 ایشان نمی کوشند و عذر اشتباه نسبت به جایش نمی رود  
 چه باید صحیح النسب که از نایافت قوت جان می دهد و همین  
 مدعیان لاف زنی و اندومی شناسند و برابر علایان بلکه مسکن خود  
 بفقدها حال شان نمی نمایند با وجود ظهور این قسم بی اعتنائیها  
 ایشان در باره سادات باز آنها را محبت و مخلص تصور کردن  
 جهل صرف و حماقت محض است و آثار محبت و اقیهه آن  
 جناب بذل جان و مال است در اشاعت دین متین و ترویج احکام  
 مشرع متین و پروا نمی هیچ کس مگردان در امر معروف و نهی عن

المنکر و به مجاہرت انکار نمودن برگناز و فساق و اهل بدعت و از  
چاپلوسی و تمناق آنها بالکل اعتراف کردن و اصلاح اہنت را داخل  
ندان و اولاد اجداد آن جناب را ترجیح دادن و ایثار کردن و  
ثواب عبادت تویی و فعلی و مالی بروح مقدس آن جناب رسانیدن  
پس هر که درین امور قصور ورزیده و رطابہی نفس بنام نماندن  
حضرت امام حسین رض کوشش کند و بذل اموال نماید سخت  
دروغ بجاونی محل بر بسته و از وغامت بد مالی خود بی اندیشه

---

کشته \* اما ذنا لله تعالی و جمیع المؤمنین من شر المنافقین

---

الضالین \* به ایت ثالثه در ذکر بدعائیکه بسبب التزام رسوم

---

فاسده در عوام الناس اتشاریافته \* و آن ستمل بر یک تمهید و در  
افاده و یک فائده است \* تمهید \* رسومیکه در شادی و ماتم رواج  
پذیرد یار بندستان است و التزام آن در اذمان مردم  
قزایافته و ترک آن بسبب مخالفت رواج و طعن و تشنیع نهایت  
شق می افتد و جمال اهتمام آن رسوم مقدم بر واجبات شرعی و  
ترک آن در اذیان از محرمات شرعی می پندارند با عجز است



بر نهی امور دین و دنیا است که نهایت انسان را در ضیق  
 می اندازد و از ضروریات دین و دنیا بازمی دارد مثلاً التزام طمطراق  
 شادی ختمه باین حدی کشد که انسان نامختون بالغ کلان سال  
 می گردد و بعد آن ختمه می شود سبب بی حیائی و بی پردگی می گردد  
 و احياناً این شعاع شرع سو قوت می ماند و همچنین در شادی نکاح  
 تاخیریکه می شود باعث ارتکاب حرام انسان جوان می گردد  
 ارتکاب مذمت در از بعد بلوغ و قوت شباب و نشاط و عبرت از  
 ارتکاب حرام و شواری افتد و همچنین در ماتمه ها هر چند تخری ادران  
 لتجایش نیست لیکن التزام آن باعث اختلال امور ضروری  
 می بود مردم منظم بر سوم در کفین و تجمیز و کندن قبر مساهله های ورزند  
 و کفایت در اینجا کرده از ادای سنت قصور می کنند و در تقسیم  
 طعام سوم و چهارم سبب خوف مطعون شدن و مسرت و کسادگی  
 می کنند و بنا بر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراس از ادای حقوق  
 واجب غفلت می نمایند و معروض میشوند بامی باشد که آنجوام  
 و اتعمال ترک رسم انسان را در مهاکم می اندازد اسباب معاش

خود را برای محافظت در سم فروخته مفلس می ماند محض محتاج بان  
شبیبه گذشته که اگر می شود که اگر می که مذلت د ازین است بر خود کو ا را  
می کند و این مفسده نهیت یک سبب شدت و سوخ لزوم آن  
در اذیان مردم و توبه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلاً نمازی عجا  
رک نماید آنقدر هرگز ملامت خواهد شد که در ترک عرس یا ترک عفا  
و رقص در محفل شادی زکاح و لهد این چنین مردم را پیش می آید  
که تکلف بسیار در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهته  
و کوشش تمام بکار می برند حال آنکه طفلان صغیر السن از کر سکنی  
جان بلب می باشند و کمال جعل و سفاهت انیست که این امر  
مکوسس را کمال مروت و جوانمردی میداند و وقت پیش آمدن  
این چنین ضرورات در گرفتن مال از جایجا باکی نمی کنند و تمیز حلال و  
حرام نمی نمایند و چونکه مال بدست می آید صریح خلاف شرع و عقول  
در مصرف آن عمل می آرد و صرف در سبیل شیطان صرف  
می کنند بالجمله بنای التزام رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عزت  
و نام دار فانیست و هر کار بگم بنایش این چنین باشد البته مرصی

حق نیست بلکه از بدکوت آوازه نغزین بر انگار و فاعلان آنکاد  
 می رسد و مشاهدۀ آن موجب ظلمت و کدورت بواطن صافیه  
 اهل ایمان کامل می گردد و در تکب آن روز قیامت در مواضع  
 و محاسبه آن گرفتار خواهد شد که این قدر اموال کثیره چرا بجای  
 بی محل خرج کرده شامل زمره اخوان اشیاطین گردید و اکثر  
 با وجود ارتکاب نامشروع و عدم مبالغت از حرام مضطرب  
 شده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس اگر ابتداء  
 و اختیار الایمانها را و اضطراب ارتکاب نمایند چه قدر موجب  
 اصلاح معاش و معاد ایشان شود و رضای حضرت حق تعالی  
 ایشان گردد پس طالب راه خدا را لازم که مبری و بیزار ازین  
 رسوم شده در برسم نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن  
 از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیله خود و محله و قریه و شهر و اقلیم هر قدر  
 که تواند کوشش نماید اگر بدینت صحیح است مآجور و مناسب  
 خواهد شد و ازین ترس که مسجی من میشود نخواهد شد یا اباع  
 بن خویشان و اقربای من نخواهند کرد و در اباع مرضی الهی قصه

در زیدن باین طنون فاسده قبیح محض است چون کار باغی است  
 فکر و اندیشه نباید آری هر دغنی که در برهم زدن رسوم  
 موجب اتباع دیگران بود و با شریع مخالفت نداشته باشد  
 همان وضع دارد از ال این امور مضره پیش باید گرفت ناسی  
 او بر طبق مضمون حدیث شریف خیر الھندی مَا تَبِعَ یعنی بهترین  
 بدایت آنست که پیروی آن کرده شود کارگر کرد و در نپندارند که  
 نفع رسانیدن با موات با طعام و فاقه خوانی خوب نیست چه این معنی  
 پیروی و افضل غرض آنست که مقید بر رسم نباید شد بی تعیین تاریخ و  
 روز و جنس و قسم طعام هر وقت و هر قدر که موجب اجر جزیل  
 بود وسیل آورد و هر گاه ایصال نفعی بمیرت منظور دارد  
 موقوف بر اطعام نکند از او که میرت باشد بهتر است والا  
 حضرت ثواب سوره فاقه و انلاص بهترین ثواب است در  
 تعیین تاریخ و روز و قسم و وضع طعام ضیق پیش می آید و اعتنا  
 و اهتمام آن موجب اصاعت اوقات میگرد و دیگر کارهای اہم معطل  
 می ماند و یگانہ و یگانہ و آشنایان و آشنایان و زو و تاریخ منتظر

مضر قرب می مانند و اقربا فراهم می آیند و آنسان را خواه خواه آنچه کردن  
 و شوامی بود سر انجام آن ضرورتی افتد پس در حق میت بعد تحنن  
 و کفین و دفن بخرد عا و تعزیت هیچ رسم را التزام نباید کرد و همچنین در  
 نکاح بخرد لیمه که سنت موکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم ثابت شود همه رسوم را ترک باید نمود و علاوه کلام  
 درین مقام آنگاه که عربی و اصلی الله علیه و سلم از تمام خلق پیشوا و  
 محبوب مطلق اعتقاد کرده و بدل و جان راضی بان شده تمامی رسوم  
 هند و سب و فاسد و رسوم را که خلاف وی صلی الله علیه و سلم  
 باشد یا زیادتی از طریق صحابه شود ترک نماید و از کار و کراهیت بر آن  
 اظهار کند و رسمیکه در جا پست راجح شده بود و در عهد پیغمبر صلی  
 الله علیه و سلم منتفی گشته و در ابطال آن از آن حضرت صلوات الله  
 علیه و سلم صحابه کرام تأکیدات منقول است اگر از آن رسوم چیزی  
 مثل کشتن دختران یا پاره کردن جانوران و امثالها رواج پذیرد و  
 ابطال آن معنی بلوغ نماید \* افاده ۱ \* از جمله رسوم فاسده که در اهل  
 اسلام و یار دهند و ستانند بابت اختلاف بود استهار یافته

بجا نعت زنان بیوه از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن قدو  
 دواج یافته که این امر مشروع مل مندوب را زیاده تر از محرمات  
 شرعی می دانند پس در ازاله آن کوشش یلیغ کند اگر در اقریایش  
 این صورت پدید آید خواه نخواه نکاح ثانی کرده بد و اگر در اتباع  
 مرضی وی تصور و در زند مهاجرت یعنی ترک ملاقات و برادر واری  
 نه از ایشان کند چه ظاهر است که از کار ازین کار غالباً قطع باشد  
 گنرام رسوم بود است و الا بیچ معنی نیست و اگر در انثال این  
 رسم ترک رسوم بزرگان و اکابر خود لازم آید اسلا باکی نکند و پروائی  
 نداد و وجانب حق جل و علا را بر جانب تمام اهل حقوق مقدم  
 و از دو مقاطعت و مهاجرت حضرت خلیف را انصب العین خود  
 سازد \* ۱ فاده \* ۲ \* از جمله بقایامی رسوم جاهلیت که درین است  
 هر چه که کمال انتشار و غایت شهرت یافته و در باب خاندان عالی  
 مثل سادات و پیرزادها در آن گرفتار اند افتخار به سگارم آباد  
 مناقب اجزاد است و اعتماد بر شفاعت ایشان چنانکه سبب

وهمین افتخار و اعتماد تو اضع و انکسار در که شعار اهل اسلام است

و تقوی و صلاح را که افضل مناقب اهل ایمان است سیاست  
سیاسانه و بجای آن تکبر و تجر و جرأت بر اظهار بدعات و

از تکاب سبکرات حاصل نموده کلام الله و کلام الرسول را پس

پشت خود انداخته اند گویا که \* آیه \* لا تنفع الشفاعة عند

الاباذنه آیه \* ولا تجزى نفس من نفس شیئا آیه \* فاذا

نفع فی الصور فلا انساب بینهم آیه \* یا ایها الناس اذا

خلقناکم من ذکروا نشئ و جعلناکم شعوبا و قبائل

لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم آیه \* ذلك

امة قد خلقت لهما ما کسبت و لکم ما کسبتکم \* حدیث \*

ان الله قد اذهب عنکم غیبة الجاهلیه و فخرها بالاباء انما

هو مؤمن تقی او فاجر شقی الناس کلهم بنو آدم و آدم

منی تراب \* و اسئال آن را بکوشش هوش خود گاهی نشینده و دیگر

ادغام و ظنون خود و بی سلامت و مشهورات باطنه در اسئال خود

ششماک نموده در و در خطی هلاکت جان خود را انداخته سبحان الله ذمهی

سفاقت و نفس حماقت که اسباب نجات را که بالیقین و باقطع  
موجب نجات و باعث رفع درجات اند ترک کرده باسباب و همیه  
و ظنیه متمسک شده حال سفاقت مال این جمال بدان می ماند که  
شخصی اموال خطیره خود را که در قرضه خود میداشت و اجتماع مان قطعی  
و یقینی میکند در تکلیف در تحصیل الخیر اکثریه و اعمال دست غیب که حصول  
آن محض موهوم است بر باد و فیه القصه اگر این علاقه نسبت به باکابر  
از او ریا نفعه معاد است پس بر ظاهر است که غفلت ازان و عدم  
اعتنایان هیچ وجه احلال در نفع آن نمی کند چه علائق نسبه از جنس  
انفعال اختیاری نیست تا سبب غفلت و عدم اعتنایان هم شود پس  
و تیکه شخصی غافل را از علائق نسبه خود در معاد نفعی حاصل خواهد شد  
البته او را سبب حصول آن نعمت غیر مترقبه ضرور و ایهتاج  
و وباللهم است خواه آند مثل حصول فرحت سبب بدست آمدن  
فانی از میراث آبائی خود با وجود و بیکه این وارث ازان غافل بود و اگر  
فاین امر و معاد کار آمدنی نیست و این شخص تمام عمر خود را در امید  
حصول منفعتی ازان امر گذرانیده با مد پس البته نداشتی و حجابی



بسبب جهل مرکب خودخواه کشید و با انواع آلام نفسانیه و تعدنیات  
 روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا باین غلطی نسبت به  
 عدم اعتماد بر امثال این امور و همیه بر هر تقدیر احسن و اصوب  
 است والسلام علی من اتبع الهدی \* فایده \* باید دانست  
 که در جوهر اولاد که ما استعدادی مانون بطریق میراث از ابایی گرام  
 ایشان و و بعثت می نمند لیکن آن محض استعداد در هیچ یکی از  
 امور معاشیه و معادیه کار آمدنی نیست آری اگر همان استعداد  
 بر روی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم و تدبیر جلوه گر شود  
 البته مظهر امور عظیمه و مصدر منافع جلیله خواهد شد و این استعدادات  
 مانونه را بمشابه استعدادات ازلیه که نصیب هر شخص در ازل الازل  
 استعدادی از استعدادات ضالحه یا فاسده گردیده باید فهمید  
 اما بنای مجازات بر محض آن استعدادات نیست لهداماد می که  
 آثار آن استعداد بر منصفه ظهور نمند در کارخانه مجازات  
 هیچ استعداد بان استعداد نه آری این قدر یقینی است  
 که بسبب مضارفت اسباب هدایت و ضلالت

آثار صلاح و فساد فراخ است و اد ظهور می نماید پس ترتب  
 ثمرات بالفعل بر آثار است اگر چه ارتباطی خفی با مقتضادات هم  
 میدهد ولیکن ارتباط ثمرات با مقتضادات بس خفی و کثیر التکلف  
 است و با آثار بر ظاهر و قایل التکلف مثلاً منافع حرب بالات آن ارتباط  
 ظاهر میدهد و بوجهی دیگر ارتباطی خفی لهند شمشیر پولادی زنگ خورده  
 از کارد نمی کند که شمشیر مصقل از آهن خام \* فصل دوم در تندیب  
 اخلاق \* در آن مشتمل بر دو هایت است \* هایت اولی \* در ذکر اخلاق  
 محموده و مذمومه اجمالاً و آن مشتمل بر سه تمهید و پنج افاده است \* تمهید اولی \*  
 از قویترین موانع نزول فیض رحمانی و درود عنایات یزدانی بر  
 سالکین راه حق تلوث نفوس بهمیمیه ایشان است بر ذرائع  
 اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریاضت کذب و طمع  
 و حرص \* سلف صالح تزکیه ازین ذرائع مقدم تر و مهم تر  
 میداند و آنرا صرف بنابر رضای حق از دل خود مستقاع و منتقاع  
 می کرده اند تا اثری از آن باقی نمی ماند و دل‌های ایشان مصفی میگردد  
 لهذا امور و عنایات بمعنیات نمی شد و همچنین تصنیف که از اخبار آمده تعالی

بعل می آوردند مقبول می گشتند و مهر که با وجود طی مراتب سئو که  
منضبط مورد آثار عنایات نشود آثار این همه ردائل یا بعض آن در وی  
الیه محسوس خواهد بود پس وجود این ردائل مانع ورود عنایات الهی  
است \* مهیبه ۲ \* صلیح صالح را توفیق ایزدی در تزکیه نفس از  
ردائل اخلاق همین اعمال صالحه اسلامیه و مصاحبت با مقتدایان  
خود کافی بود و در باب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا  
بطور طب تحقیق و تشخیص کرده گنبد ساخته اند کیس آن بیان ما وجود  
شدت و وضوح کفایت نمی کرد بلکه از باب اهم تقصره بطاوعه  
آن صحف مترطاد که می پذیرند که این حال درجالی است که گذشته  
و به حظیره القدس پیوستند و حقیقتی دیگر داشتند که باین اعمال کثیر  
و شاق عشره قیام و رزیدند و خود را به محل بعد از آن می اندکند و  
بعضی بملط فتمی خود را مستحلی ازان ردائل و مستحلی باصدا دآن که فضائل  
مخضه اند میداند پس مناسب حال انسانی روزگار اینست که چنانکه  
اشغال و مراقبات بنا بر وصول به معرفت الهی می نمایند همچنین  
مراقبه برای این امور هم پیش گیرند و بدون آن وصول را بسیار گاه

قبولیت غیر ممکن از گام ندهر چند بمقام معرفت می رسند لیکن  
از باب عنایت در راه قبول نیرسند بلک از باب ویکر آنجا رسیده  
اند که پرسش مقبول و نامقبول آجانایت و شیطان و نفس که  
بمنزله تک و در بان بارگاه قبولیت حی اند ایشان دانمی گذارند  
که در آن مقام واصل شوند و محفوظ از شر و شیطان و نفس رسیدن  
ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه و تحلی از ذائل مذکور و  
تحلی فضائل و تحلی از ذائل بمنزله چو بداد و تقییب است که خود بخود  
انسان را بمقام مقصود میرساند و احیاناً اجتنابی از آن بارگاه میرسد که  
بدین ندولت اعمال و مفاسات تکالیف و مشاق اودا از قبولیت  
می زد و اینقسم بندگان برگزیده حاجت برتریتی و تاقینی ندانند  
حد انخود مرئی ایشان می شود و تحلی بفضائل و تحلی از ذائل بدون اعتنان  
احدی از مخلوقات و بدون کشیدن تکالیفات ایشان را  
از تالی می فرماید پس طریق آن این است که اولاً شغلی نجو اندن  
قرآن و حدیث کند و پاره اوقات خود را مطروف تحصیل آن نماید  
تا که بر حقیقت فضائل و ذائل آگاه شود و بنا بر دویافت ضروریات

خود پریشان نگردد و سن بعدیاد و استیکه در طریقہ نکتہ بندی  
 مقرر است که عبارت از دوام ملاحظہ ذات حضرت حق است  
 مشغول شود و در همین ملاحظہ ملاحظہ گوید کہ مندرج سازد و آن ملاحظہ  
 تعظیم او امر شرعیہ و عزم انسانی آن و اهتمام نواہی شرعیہ و عزم  
 اجتناب اذان است پس مردم و ہر جا در خلوت و جلوت و  
 در کوچہ و بازار و در مسجد و خانقاہ و حالت اکل و شرب و یول و  
 ہر از ملاقات دوستان و اجبا و مشغولی در وجہ معاش و معاد  
 انقضہ در ہمہ حالات آگاہ و مطاع باشد کہ ہرگز میلانی بسوی نواہی شرعیہ  
 در دل نگذرد و با تمام او امر شرعیہ دل را چالاک و چستی و فرحت و  
 شادمانی علی الروام ماند و از جملہ او امر شرعیہ مامورات عمدہ را مثل  
 نماز و تلاوت قرآن بلحاظ خاص ملاحظہ دارد و در ہر حال دلش متعلق  
 بہ نماز ماند و ہمین کہ وقت برسد یا اذان بشنود غفلت اذان سو نورزد  
 و بیچ کار را بر توبہ نماز مقدم کند و مهم تر اذان نہ اند فوت ہر کار و در  
 جنب ادا ای صلو اہ بروی سہل و آسنان نماید بجمہایہ آنکہ محبوبی بر سر  
 و فتن رسیدہ ہمکن نیست کہ در آن وقت بکار دیگر مشغول

شود اگر هزار نمازهای دیگر فوت شود و ممانعه و مکالمه آن محبوب  
 مرغوب تر خواهد بود همچنین نماز ابر مقتضای حدیث شریف و قره  
 یعنی فی السواة موجب راحت اصلی خود پنداشته بیح کار و نیاز  
 دین بران مقدم نماند و مهم نداند و همچنین ارکان دیگر را که روزه و  
 زکوة و حج است تخصیص کند و جهاد را که سنام الاسلام است و  
 حقیقت محبت خدای تعالی ببدل مال و جان و کشیدن رنج و تکلیف  
 نبوی دران واضح می شود نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و  
 چونکه بر مواظبت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات او همه  
 عبادات خواهند شد مثلا نخواهد خورد و بگردانده و نیستی که موجب  
 رضای حق است و نخواهد خفت بر وقتیکه دل آکاشش کواهی  
 خواهد داد که این وقت خفتن باعث رضامندی خداست و قس علی  
 ذکات و بعد صاف شدن دل از ذائل خود و بنود خالی بفضائل  
 مثل شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت روده و صبر و شکر و رضا  
 بفضاوت و توکل و غیرها حاصل خواهد شد لیکن بلحاظ استقلالی قصد  
 تحصیل آنها کند تا در همه فضائل بمرتب آید ای هر یک متصف شود و هرگاه

دل خود را پاک کرده و بر او امر سرعیه چست و مشاق شده راه  
 سلوک را سبک خواهد شد از فضل الهی متیقین است که بطور  
 سیف مورد عنایات اینزدی خواهد کرد و عنایات او را  
 پایانی نیست همین قسم بزرگان بودند که معزز عنایات  
 او سبحانه می شدند و آنانکه از عنایاتش محروم اند از قصود خود  
 محروم مانده اند راه رضای او را گم داشته اند \* و ما ظالمنا هم بلکن  
 کنا نورا انفسهم یظلمون از آن خبر میدهد \* شعر \* هر چه هست از قامت  
 ناساز و بد اندازهاست \* و در تشریف و بر بالای کس که ناهبست  
 \* دامورات و منبیهات الهی را دامن دراز است \* سبایش  
 آنکه سالک را لازم است که متشبث بکلام الهی شود و اگر حفظ  
 کند از همه بهتر و اگر نتواند مهارت تمام تلاوت قرآن پیدا کند و از ترجمه  
 موضعه معانی آن آگاه بوده بد بر تلاوت کرده باشد و صرف  
 تلاوت الفاظ آنرا اغنیهت کبری شمرد که بهترین عنایات  
 و فاضلترین وسیله تقرب اوست تلاوت قرآن مجید مناجات  
 و سرکالمه حی تبارک و تعالی است و صفاتی از صفات اوست که در

لباس این جبارت عربی میبخر نیو بداشده و هرگاه صفات حق میر  
 آوینند پس خود را در تداوت قرآن بوحی از وصول واصل  
 بذات حضرت حق انگاز و ولذتهای وصول و مناجات و مکالمه  
 و مخاطبه و سماع زوار و غفلت خود و حجاب اکبر است همین که پرده  
 غفلت خود را بردارد و اصل بوی شود \* مع \* حضور می که همین  
 خواب از و ناسب مستوفی \* مهیبه \* در اعمال اتباع مذاهب  
 اربعه که راجع در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن  
 علم پیغمبر را اصلی الله علیه و سلم منحصر در علم یک شخص از محمدین  
 نداند بلکه علم نبوی مستتر در آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت  
 بهر کس رسیده و بعد از آن که کتب مصنف شده جمیع آن  
 علوم ظاهر گشته پس در هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ  
 یابد اتباع ایح مجتهد در آن نمانند و اهل حدیث را مقتدای خود شناسند  
 و بدل محبت ایشان داد و تعظیم ایشان لازم شد که حاملان  
 علم پیغمبر اند و بعضی فائده مصاحبت پیغمبر خدا اصلی الله علیه و سلم  
 حاصل کرده مقبول جناب رسالت مآب گشته اند و مقلدان تعظیم



و تو غیر محمد ان نجوی میداند محتاج آگاهی بران نیستند \* افاده \*

هر که اذام را دلوک و اهل حکومت بتوفیق ایزدی در راه نوک  
قدم بند اورا با وجود اهتمام تمامی امور شرعی که سالکان را می باید زیاده  
تر از اهتمام عدالت و انصاف ضرور است که در حق او عدالت  
بهترین عبادتهاست و در عدالت آئین سلاطین گذشته را  
رعایت نکند بلکه در عدالت سیاست پیروئی خلفای راشدین  
رض کند و سیرت شیخین یعنی ابو بکر و عمر رض بر ای آن کافی است  
و فرق در میان آئین بادشاهان و خلفای این است که بادشاهان  
اصلاح و نیار مقدم می دارند و پروائی و اهنامی باخترت  
نمی کنند و خلفای راشدین با وجود کمال انزقام و نیادین  
و اهرگز از دست نمی دادند و اصلاح و از دیاد آن را اقدم  
و اهم می شمردند و سلاطین و امرا عزت خود در شوکت و جسامت  
ظاهر بی درمکان و پونناک و سواری گمان می کنند و این خود غلط است  
هر قدر که در وینداری صلابت در زندمان قدر بعنایت حضرت حق  
عزت و شوکت ایشان در رعیت آنها در اعدای ایشان زیاده ترمی شود

\* افاده \* هر مسلمان را از دو چیز پرهیز و اجتناب لازم است اول

کبر یعنی تکبر که آدمی خود را بهتر و بلندتر و بلند و بدام تعالی و بزرگی خود

جوید چه این خصالت قبیح انسان را به کفر میرساند ازین جهت اقمح

است از دیگر اعمال و خصائل در حدیث شریف است لایذ خل

النار احد فی قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان ولا

یدخل الجنة احد فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر \* دوم

افساد و خرابی انداختن در میان جماعتی از مسلمین و این مراتب

بسیار دارد و باعتبار عموم و شمول انکه و از منزه افساد اهل یگانه

است و افساد اهل یک شهر است و افساد اهل اقلیم و افساد اهل

چند اقلیم و هم چون افساد یک قرن یاد و قرن باز یاد از آن و اعلاهی

آن افساد است که تا مرود و دور از قرون مترادف باقی است مثل

افساد بلو آیین شهادت حضرت عثمان رض که تمام قرون این

است در آن افساد محیط شده و اول افساد نیست که درین

امت پیدا گشته و افساد در انواع بسیار است گاهی قتل می بود

و گاهی امانت و گاهی تجسس عیوب و گاهی مشورت پدید آمدن و

این امور هم به سبب اسماص و در معنی افساد و متبدل می شود و عیلا .  
 کشتن رئیس یک نخله که موجب اتزنام امور معاش و معاد بود  
 مرتبه دارد و قبح کشتن بادشاه عادل ضابطه که موجب برهمنی امور  
 حلائق باشد افساد است که قبح آن بهر از مراتب زائد از قبح

اول است هم چنین کشتن قیم مستندی که چند کس از مسلمین  
 بسببش در مسجد بنابر نماز جمع می شوند قبح است و کشتن عالمی با کمال  
 که حلال مشکلات و مرجع خاص و عام حلائق بوده بمصداق امام اعظم  
 وقت و بخاری عهد و غرالی زمان کشته باشد قبحی و وحاشی دارد که  
 پایان آن نیست و بر کشتن قیاس باید کرد الهت و نجس عیوب  
 را و هر قدر افساد سخت تر برهمنی ایمان بیشتر و سبب افزونی  
 قبح این کار زشت آنست که در افساد اطلاق حقوق ناس  
 و تخم گناهان کثیر که نامدها باقی مانده می شود و آن قدر و بال آن بر منفسد  
 فتنه انگیز تراکم می شود که در غضب الهی گرفتار شده بانجام بد  
 و خاتمه سوء از دنیا میرود و مایوس از مغزث و رحمت الهی می گردد  
 و از ظلم هم احرار لازم است که فی الحقیقت من ظلم یا کبر است

یا فساد پس در غلظت شبهه کبر خواهد بود یا شبهه اذا فساد

اجتناب ز کبر و فساد تمام نخواهد شد مگر با اجتناب از غلظت در حدیث

شریف است الا اخبرکم بما فضل من درجة الصيام

والصدقة والصلوة قنوا بملی قال اصلاح ذات البین و افساد

ذات البین هی الحالیة \* اناده ۳ \* مسلمان را بنا بر تکبیر خاطر

و توکل در مضائق و مصائب و معرفت بر نعمتی از نعم غیر متناهی

ذموا عما آن نعم که مقتضای ان لله فی ایام دهرکم نفحات

الافتعروا الهما بر سبیل نفحات در مقامی ریاح رحمت می وزد

و کرا و معنی عالی و مانغان که مهبط رحمت خاصه الهیه گشته اند تمیز سه

تدریج است آن تا در بی مثال کما یستغنی مدعی و مفتقش خاطر کردن

ضرورت است بر اهمیت همین اذعان است که جمعی را با وجود مسمی بودن

باین کتاب در کتاب میهن بداع و ما قدر و الله حق قدره

اذا ناولنا انزل الله علی بشر من شیء داعدا ساخت

و در ذیل تفسیح حال بدان کرده دیگر که بسست مشرکین در تمام

نام بدانام اند نشان و ما قدر و الله حق قدره و الارض

جَمِيعًا قَبَضْتَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَكَ

وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ که نشان از انتقام شدید است بر فریخت

پس باید دانست که معرفت قدر قدرت کامله لازم ایمان است

هر مومن می داند که خدای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن این معرفت

مَحِيط قُوَايِ وِ رَاكُ دِي وَ جَا كِيْرِ قَلْبِشْ نَمِي بَاشَد وَ لِيَاشْ اَكْمَهْ هِرْ كَاَهْ

انزلی عجیب می شنود آن را استبعاد می کند آری بعد مراجعت

بعقیده اسلامیة آن چنان انکار نمی کند که او را از دایره اصلا منزه

کشیده به موهومات گرفتارند از دفا ناما استبعاد شدید از خاطر نبرد و هر چند

این قدر معرفت قدرت ایمان را کافی است لیکن آنچه مطلوب

و درین مقام است معرفتی است که نهایت بانندتر ازین مرتبه باشد

یعنی مَحِيط قُوَايِ وِ رَاكُ دِي وَ جَا كِيْرِ قَلْبِشْ بَاشَد وَ هِرْ كَاَهْ اَمْرِی كُوْ هَآيْتْ

عجیب و اعرب بود چنانکه اگر کسی گوید که بیمه آسمان ~~شسته~~ فرود افتاد

و نیمه آن ایستاده است بشنود بایضا قدرتی کامله اس خاطرش

آن را تاقی بالقبول نماید آری بعد مراجعت بعقائد دیگر که شستن

آسمان پیش از قیامت شدن نیست و اشراط قیامت چنین

وچنانست و آن تا حال بوجود نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد

دانست و برای تحقیق همین قسم معنی الله تعالی می فرماید \* ان الله

يهسك السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان الله لم ينم

احد من بعدة انه كان حلِيمًا غفورًا معنی این است هر آینه

خدای تعالی باز داشته است آسمان و زمین را از آنکه زائل شوند

و اگر زائل شوند بازندارد آنها را کسی سواى او هر آینه او هست بر دواز

بخشاینده یعنی مانع از بیجا کردن آسمان و زمین حلم و معرفت اوست

و الاقدت و انتقام وی متقاضی این کار اند بوجهی قصوری و فتوری

درین صفات نیست و برای ذس نشین کردن همچنین معنی

در حدیث شریف وراد عیبه وقت شام و ارد شه اعوذ

بِالله الذی یهسک السموات ان تقع علی الارض الابدان

بمیر شری ما خلق و زرا ویرا \* پس معلوم شد که گمان معرفت

قدرت این است که هر امری کونهایت دشوار و گران و نادر

بوجود وقوع آن را شنیده واقع پیدا و این دریافت از دانش

پهناظ قدرت حضرت حق بی تامل سرزند آری بنا بر تعدیق وقوع

آن تقصی صدق اخبار مخبرین نباید و بدون آن جزم و توقع آن  
 نکند و بسبب انوفوخ بودن همیشه مصدق بود و همچنین اذغان سائز  
 صفات کمال او را بر این قیاس باید کرد \* ان دهه \* ادعای محبت  
 و الفت با خدا می عزوجل هر کس می کند لیکن حقیقت آن کیاب  
 است بلکه نیابت حقیقت محبت و الفت آنست که با وجود  
 کمال ایمان و اعمال و علم و عقائد او در هر باب و اجناس از مدعی  
 و سیات بمره علیا اگر او را مه صائب و بیایات آن چنان رسد  
 که جان و مال و اولاد و زوج و قوم و آبروی او را فریگیرد و بدترین امراض  
 مبتلا گردد و درین بیایات جان داده بد عذاب شدید آن عالم گرفتار  
 شود هرگز پاره از حرف شکایت در خاطر ظهور نکند آری التجا و آری و  
 نیایش و بی قراری از عدم تحمل آن مصائب به حضور خداوندی  
سبب فرط اعتقاد عموم رحمت و مغفرت هر قدر که کند بهتر و بجای  
بلکه مقتضای کمال ایمان است فاما مفهوم شکایت را نسبت  
 بان ذات باک و درونم و خیال جاننده بلکه آن را با کل بعضو حال و مال  
 و نقصانیکه در استعدا و اذبا اوست نسبت کند و ما احنا بک

مِنْ حَسَنَةٍ فَمَنْ اللَّهُ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمَنْ نَفْسِكَ وَمَا

أَصَابَكُمْ مِنْ مَصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ

و امین حال خود شمار دو و همین امر باعث حصول مقام مبرور

منصب رضا با القضا می باشد و یقین کند که وی سختی سخت تر

هذابی بود از آنچه بوی رسیده و موافق استحقاق و عی نیست و عفو آن

عفو عفو راست که بآن درجه عذاب که مکانی قصودش باشد ابتدا

نیز موده و همین امر باعث صد در اعلا ی انواع شکر که در عین ابتدا

بر بلایا و هجوم مصائب است می گردد و بالجمله انسان را هیچ

حقیقت قابل آن نیست که در صورت توبه کرم الهی تصور معنی

قدر دانی الهی کند و در صورت توبه سختش او تعالی را ناقد بدان

بند از آنچه او را هیچ قدر می نیست که بسبب آن الهی تعالی را بقدر دانی

و ناقد دانی خود خیال کند \* افاده \* از جمله اخلاق مند ویرانند و

رحمت غام است بر تمام بندگان حق تعالی قال النبی صلی الله علیه

و سلم الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض

یرحمکم من فی السماء و معنی رحمت آن نیست که هر کس



هاداشی و شاکر نزد باریک حقیقت آن اینست که آنچه فی الواقع  
 بهر درجی آنهاست کوه در آرای گامده ایشان نقصان ایشان  
 باشد بدل حصول آن برای ایشان خواهد و سعی در آن کند  
 و سعی درجی عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس دعا با التجار برای  
 هدایت و توفیق و راهیابی بمرضیات الهی و درجی عامه ناس خواه کافر  
 باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت اوست  
و مقتضای الخلق عیال الله خلق را عیال عدلی تعالی دانسته و رحم  
 بر ایشان موجب خوشنودمی او تعالی پیدا و از جمله محالوات  
 است محمد ید اعلی صاحبها الصلوة بخلق و تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را  
 و ایشان را خواه ناس داند که نوکران یک آقا بک بندگان  
 یک مالکیم و بختی ربانی بهر کس پیش آید و اگر مقدر و یابد سلوک  
 و خدمت بهر نوع کند و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدر  
 بود و بمل آرد و از امداد در خود آک و پوشاک و ریغ نماید و از دادن  
 چیزی نباد کو پارچه خرمابو و باک نداد و تمام مردم را در اخلاق مسادات  
 نکند بلکه حفظ مراتب اهل فضائل و مرایا ضروریست بهر شخصیکه

و بعضی از اوصاف و بیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم  
 و اکرام و سلوک و مواسات ترجیح دهد و تفضیل اخلاق و تقادست  
 مراتب و منازل از سنت و آثار معلوم کند و هر که از اهل  
 بنا بر دینیای خود تکبر و رز و بجاه و حشم خود منور و باشه بادی اعلان  
 ظاهری نمی باید بیاک از وی بی پروا ماند و التفات بسویش نکند  
 لیکن از دعای غائبانه و خیرخواهی وی چنانکه مرقوم شد قاصر نشود  
 صنایع باشد با فاسد \* فایده \* هرگاه که انسان را انجلی بفضائل و  
 تمجلی از ذائل و آراستی صوم و صلوة و سایر عبادات حاصل  
 شود می باید که آن را محض از حیایات ربانی و توفیقات یزدانی داند  
 و بر سعی خود و بر کمال خود و در علم و عمل بهرگز نازد چه بر ظاهر است  
 که اینای جنس او و امثال او در عقل و دانش موجود اند که از فضائل  
 و ذائل غافل اند و سا آکا مانند که با وجود کمال نیز در حقائق  
 آن و دانست اسباب و علامات و منافع و مضرات از ذائل  
 تمجلی نمی توانند شد و از طایفه فضائل مثل تقاسیر او غافل می باشند  
 پس بر صنایع و مسا بیاک بهر معایت و هر لحظه به مضمون

اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحَ لِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فَمِنْكَ وَحْدَكَ

لَا شَرِيكَ لَكَ مَعْرُوفٌ مَعْرُوفٌ مَا شَدَّ وَخُودًا عَابِرٌ حُرُوفٌ وَنَاجِرٌ فَحُضْرٌ انْكَارُ

وگاهی از مکر الهی ایمن نبود خائف از غضب وی ماند و جانب رجا راجح

دارد \* هایت ثابته در بیان معالجات اخلاق در ذیله تفصیلاً \* و آن

شش تا بر یک تمهید و یازده افاده است \* تمهید \* از اخبث

اخلاق ذمیه رذائل دهگانه است پس طالب حق را لازم است

که در امر تزکیه آن رذائل مذکوره را از سایر اخلاق ذمیه تخصیص

کند بخدی که هیچگاه هیچک از این در دلش خلط نکند و میلانی بسوی

آن در دلش نگذرد و هر یک را از آن رذائل موجب بغض

و غضب و سخط حضرت حق و باعث نهایت دوری از بارگاه

قبول و رضای او دانسته از ته دل دشمن آن شود و مانع عظیم

و عائق عمده از وصل محبوب خود انکار دود در اهتمام مامورات

و منیبات آنقدر تقسیم کند که ادنای مامورات مثل دور کردن

خاری از راه مسالمین و همچنین ادنای منیبات مثل انداختن آب

دشمن در مسجد از لحاظ اهتمام و نظر اعتبار او ساقط نکند و دوازده

حدود استمال این اموری پروای دینی اعتیالی نوردن زیرا که همین  
 کمال اعتناء و فور محبت است که موجب قبولیت میگردد  
 و کار سهل بهتر از کار مشکل و مقبول تر در آن بارگاہی افتد و حدیث  
 شریف وارد شده که شخصی به همین عمل نیک که مشاخی خار و از را  
 از راه ساحلین دور کرده بود بهشتی شد و اگر احیاناً در اتمام  
 مامورات یا منہیات مستی و غفلتی مضمون شود نفس را بران  
 مستی سرای معین مناسب آن رساند چرا که هر نفس آدم  
 در احت خود می خواهد چونکه تکلیف و تذلیل در مخالفت مامورات  
 و منہیات خواهد یافت در نائی خود بدون مواظبت بر طاعات  
 و قیام بر استمال او امر و اجتناب از نواہی یقیناً مستند خواهد دانست  
 خود بخود انحراف از امور شرعیہ درونی نخواهد ماند چه هر نفس را تمیسات  
 خود از تکلیف و تذلیل منظور است چونکہ حیانت خود منحصر در  
 استمال امر الہی دانست البته راه مخالفت آن نخواهد پیمود و نمود  
 تعیین سرانجامت کہ بہ مقابلہ کسل از نماز کہ از بسیار طعام و شراب  
 پیدا شدہ روزه دارد و اگر در صحبت یاران مالوف و سخندان دلپذیر

تقویق روداده خلوتها و زرد و ترک صحبت آنان و سکوت  
 ازان قسم سخنان لازم گیرد\* در ذائل دیگرگان درین رباعی منظوم  
 است\* رباعی\* خواهی که شود دل تو چون آئینه\* ده جزیردن کن  
 از درون سینه\* حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت\* کذب  
 و حسد و کبر و باد کینه\* در فرق در میان حرص و طمع آنست که حرص  
 در اشیای رضاه می باشد و طمع خواهش چرنمای منیب تخیل کو بعید  
 الوقوع بود\* اناده\* علاج حرص آنست که حرص طالب خواهش  
 مزیدی باشد باد جو دیکه قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدر  
 زیادتی که مطلوب نفس است کم از مقدرش موجود بود پس مقدر مطلوب  
 نفس را تصدق کند و در باقی قناعت و زرد مثلایک آثار موجود است  
 و نفس بسبب حرص خوانان زیادتی نیم آثار است یعنی خواهش  
 یک نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدق  
 بگرده بر نیم آثار قناعت و زرد و علی بد القیاس و نفس را بگوید که اگر  
 بر قده موجود قناعت خواهی کرد همین طور خلاف تو خواهم نمود و همین  
 سوال در لباس و مسکن و هر چه دران حرص معلوم کند بعین آرد و

اگر خواهش بر ابر قدر موجود یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود  
 نصف آن تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سرزنش نماید  
 و اگر با حرص باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند  
 نصف از آن باز دهد و همان کلام نفس خود را مخاطب سازد  
 باز اگر آن رذیله از نفس او بالکل زائل نشد باز نصف  
 قدر موجود دهد و همان کلام را بنفس خود گوید *القصة* نفس ما بر قدر موجود  
 قناعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید یا آن امر مرغوب  
 بالکل از دست او خواهد رفت همین طور بعمل آورده باشد تا که  
 پنج حرص از دلش برکنده گردد \* *افاده ۲۰* \* علاج طبع آنت  
 که هرگاه طبع چرخی در دلش بکند و هر چه از قسم آنچه میزاید مثل آن  
 در غایات و منافع نزد وی موجود بود همان را همه صرف نماید مثلا  
 اگر طبع پوشاک های عمده داشته باشد و حاضرش کرد و از قسم پوشاک هر چه  
 برای تحمل مهیا میدارد بزدل کند و اگر طبع عام در دلش خنطور کند هر چه  
 پیش دی موجود بود تدریجا صرف کند یعنی نزد خنطور خیال طبع  
 چرخی از موجود صرف نماید و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد

تا اینکه نفس ازین رذیله پال کرد و بیا همه امور مرغوبه از دست ادرود  
 آید از اموال بوجهی مکنه که ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلاً بایسکه  
 مسافر عودت یابد و قایم سردی و گرمی است ندهد یا تمام سرمایه قوت  
 خود را بر باد داده این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور صرفت  
 کردن هرگز و اینست چرا که در معالجه طبع باین وضع صریح امر نامشروع  
 لازم می آید و آخر از ان نامشروع لازم پس باین منظور هرگز صرفت  
 نه نماید مگر شخصیکه قوی الهست بود که با وجود صرفت کردن تمام  
 سرمایه قوت معاش خود و مغرور سوال خواهد شد و بر حکم شرع شریف  
 مستقیم و سخنگم خواهد ماند در صرفت کردن تمام سرمایه خود  
 رواست و بشان علوهست ادست \* افاده ۳ \* علاج بخایکله ضمیرمه  
 دل بود هر چند ظاهر آنداده بود انشود آنگه اغلای مراتب جو در ا  
 بر خود در هر حال التزام کند و دام بر و تیره جو ادا ان موثر رفته باشد  
 تا که وسوسه آن در دلش بیگانه نیاید \* فایده \* سزوقه در علاج طبع  
 و بخل آنست که برای دفع طبع هر چه سوا سی حاجات ضروری موجود بود  
 و برای دفع بخل آنچه که بر ان خیال بگذرد باید که بدهد اگر بخیلی تمام

اسباب خود را معرفت کرده فقیر بمیایه کرد و رزیه بجن از دفع  
 نخواهد شد بلکه سبیل دفع این رزیه آنکه هرگاه دادن پارچه کمران نماید  
 پارچه بد دهد و اگر دادن طعام و شوار نماید و نفس اذان سر تابی کند همان  
 طعام فقیر حواله کند و همچنین در سایر اشیای مملو که خود تصرف  
 نماید تا آنکه چون آن اشیای مملو که قریب با تمام رسد در آن هنگام  
 از حضرت مال دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست  
 آرد باز در آن مال کاسوب بهمان وضع کند که تصرف کند و همچنین تدبیر این  
 رزیه کرده باشد تا که نفس اذان پاک شود و چونکه باین وضع مقایسه نفس در  
 کسب دنیا خواهد کرد امید است که رزید علی بفضله تعالی منفع خواهد شد  
 \*<sup>۴</sup> اگرده \* علاج حرام آنست که هرگاه نفس خواستش حرام کند  
 حلالی که از جنس آن حرام بود آنرا هم بنا بر خواستش نفسانی خود  
 ترک کند بلکه آنرا بنا بر محاطت جان یا ادای عبادت و احکام شرعیه  
 یا ادای حق از باب حقوق بعمل آرد مثلا نفس خواهد که طعام غیر  
 را انحصار یا زدوی گرفته باید خود ویس طعام حلال هم ادرا  
 بوقت خواستش آید هرگاه نفس خواهد که این وقت طعام خورده



آرام باید گردان وقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب سبب  
 وقت خواش طعام و کسکی فرو نشیند باین نیت که ضعف  
 و ناتوانی موجب در ماندگی اداء حق عبادات شایسته مثل جهاد یا غیر  
 شایسته مثل نماز و غیره خواهد گردید آن وقت بقدر حاجت نخورد و همچنین  
 در جنس طعام کند مثلاً نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد و قسم  
 دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواش  
 حرام که از جنس دیگر بود مثلاً اگر نفس خواش زمانکند از  
 مجامعت حلال هم مطابق ادا ده نفس پر میزند و وقت و حالت  
 متبدل ساخته بنا بر آدای حقوق زوجه مجامعت نماید \* فائده \* در

حدیث شریف است که وقت دیدن زن اجنبی و میلان خاطر

بسوی وی با زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوٰۃ

است که \* ان المرأۃ تقبل فی صورة شیطان وتد بر فی

صورة شیطان اذا احلکم اعجبته المرأۃ فوقعت فی

قلبه فلیعمد علی امراته فلیوا تعها فان ذاک یرد ما

فی نفسه \* یعنی هر آینه زن پیش می آید در صورت شیطان و

نیست کرده می رود و در صورت شیطان وقتیکه یکی را از شما حوس  
آید زنی پس میفتند و در دلش پس باید که قصد کند سوی زن خود پس  
باید که صحبت کند با وی پس هر آئینه این صحبت دور خواهد کرد  
انچه در دل اوست یعنی میلان خاطر او را بسوی زن و در حدیث

دیگر است که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم زن را پس  
خوش آمد آنجناب را پس شریف آوردند نزد حضرت سوده  
و ایشان خوشبوی می ساختند و نزد ایشان زنان دیگر بودند

پس آنها از نجار قند تا که مکان خالی شود پس پیغمبر خدا صلی الله

عالمیه و سلام قضای حاجت خود فرمودند باز اارشاد نمودند که ایما

رجل را حی امر اة تعجبه فلیقم الی اهله فان معها مثل

للذی معها یعنی نه مردی که ببیند زنی را که خوش آیدش پس

باید که بر خرد بسوی اهل خود پس هر آئینه نزد اهل وی است

انچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روانی هر دو برابرند

این سنت قوی و فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف

بیان حال برهنه کار پاک است و بیان معالجه نفس برای بدکار گرفتار

حرام است که هرگز نفس وی از آن تکلیف حرام باذن نمی آید پس

علاجه سخن نیست مگر مخالفت خواهش نفس قال امه تعالی و اما

من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى. معنی ولیکن هر که

بهر سه از آن استادن به حضور پروردگار خود و باز دار و نفس را

از خواهش و گهزه مقام آنست که خواهش جماع دو قسم است یکی

انهاک نفس است در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است

عرام و عدم انجام از حرام و انحراف از حلال خصوصاً وقتیکه

لذت نفسانی و شیطانی در حلال کثیر باشد و در حرام بیشتر

مثلاً شخصی را سنگواره حسینه خوش وضع و خوش لباس بود و

ذنی دیگر آنچنان نبو ولیکن در عین حالت جماع ادا نمودن امانی

شہوت انگیز بوضع می کند که داد میجائی میدهد آن شخص کردار

وام نفس و شیطان مائل تر بان زن زاهد بود و این نیست مگر از

انهاک در لذت جماع و نیز از آثار وی است تکلف و ر شہوت

انگیزی با وجود ناتوانی و قات ماده منی و حالش را شیخ معدی

علاجه الحزمه بیان می فرماید \* بیست \* بدنی زنجیتی شہوت های نیکوختن

بر غبت بود خون خود ریختن \* قلم و دم جمعی است که طبیعت

نشان غیب شدت اندامی او عجب منی بان نال می شود و

قدین بیلاخصه طبیعت زنی یا خصوصیت طریق جماع از علت

و حرمت داخلی ندارد و یا نشن آنکه چنانچه نزدیک اندامی مانند

بول بی آرامی و قلقی در طبیعت انسانی حادث می شود و سبب

حادث همان قلق چاره و ایثار مکانی برای توقع حاجت تجسس نمی نماید

و چون مکانی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بیان

در آن مقام نمی باشد طبیعت انشخص بسوی آن مکان متوجه

می شود و تا وقتی که انزاع از آن حاجت متحقق نگردد خیالش بهمان مکان

متعلق می ماند و اگر مانع مذکور می بود در آن مکانی باشد که مالکش از بول

کردن در آنجا نفوس خواهد شد یا مثل آن مانع دیگر می بود پس

خاطر متعلق بان مکان نخواهد ماند لیکن بی آرامی که سبب گشت

بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت

آن مکان یا حصول طریق تحصیل آن از غصت یا بیع یا به درین

توجه طبیعت داخلی ندارد و همچنین وقتیکه او عیب منی متعلق می شود

همان شب در طبیعت اسانی پدید می آید پنس و قتیکه زنی را که  
متناسب قضای حاجت او باشد می ماند همان همان و بالای شود

---

و مادر اینکه قضای حاجت مستحق نکرده و خیارش بقضای حاجت خود

محتاج می ماند پس درین میان خصوصیت آن زن و خصوصیت

طریق تحصیل آن از نکاح یا سفاح و خلی ندارد بلکه ازان زن و کار

حرام مطلقا معروض در محنت می بود تا ما اشتیاق جماع که سبب

دیدن آن زن پیدا شده در اول می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید

پس مورد هر دو حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظ

---

فَانْ ذَلِكْ يَرْدُهَا فِي نَفْسِهَا \* وَفَانْ مَعَهَا مِثْلُ الَّذِي مَعَهَا

از این آگاهی می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت اینجائی تواند شد

مگر مماثلت در نفس قضای حاجت نه در سائل خود سائل ضرورت و

بهرت و از همین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین را خواستش

زن اجنبی در دل خطور نکرده بلکه تقاضای نفس قضای حاجت

که مستور و مخفی بود بر روی کار گشته و مخالفت نفس از قسم اول

که داخل در این است از موادی وی که منطبق آیه گمیده

است و ریاضت نفس به مخالفت آن امری است که مستلزم

اهل شرع و عقل است \* شعر \* وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ

أَنْ تَهْمِلَهُ شَبَّ عَلِيٌّ \* حَبِيبُ الرِّضَاعِ وَإِنْ تَقَطَّعَتْهُ يَنْفُطِمُ \*

فد که کلام بموجب معنی ظلمات این فن آنکه حدیث

شریعت در بیان ادای حقوق نفس است و معالجه مذکوره برای

تذکیه آن از اتباع حظوظ \* افاده \* علاج غیبت آنست که

اگر هر وقت خطر آن بگذرد پس باید که بالتجاری تمام منقطع از

ناسوی انده شده به همگی است خود دعای برای بهتری و خوبی شخصی

که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بگذرد آن قسم بهتری بود که

برای نفس خود نهایت خوانان بود دعایم کیفیتش که بنا بر اسم مہمات

و اشده ضرورات خود می کند بجهل آرد و اگر نفس درین کار تقاعد

ورزد در پی نفس شده خواه نخواه این دعا بجهل آرد و هرگز نفس را

نگذارد که درین دعا تامل کرده اہمال نماید بلکه یک روز یا دو روز یا سه

روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بظہور آید سوای دعا غفو تقصیر

از آن شخص خواهد و بجهل گنازد و در خلوت از او بگوید که من غیبت

تو کرده از هم فائده اظهار آنکه نفس از اظهار حیث خود می گریزد و هرگز  
مصرف حیث خود نمی شود در اظهار عیب کمالی شکستگی نفس خواهد شد و  
فائده خلوت آنست که اشاعت معصیت الهی ممنوع است و  
از تکاب ناسم شروع قیصر است و افشای آن اقیح اذان لهدا در خلوت  
گوید و او را بهم از اظهار آن مانع آید \* افاده \* علاج کذب آنست که اگر  
کذب بنا بر لذت زبانی است نفع و نقصان احدی را داخل در آن نباشد  
پس علاجش سکوت و خاموشی است و در مجالس از گفتگو پرویز  
کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد و اثر از آن نشستن مجالس  
ند نماید بلکه در مجالس بنشیند و سکوت ورزد که این معنی نهایت  
بر نفس کران است و اگر کذب بنا بر افساد ذات البین و فتنه  
انگیزی در میان و دشمنی است پس علاجش بطور علاج  
نجیبت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من  
هر این چنین اغوا کرده بود که در میان شما فساد و خرابی اندازم و  
عمو تقهیر از ایشان گناید و ایشان را از خود راضی و خوش بود  
منازده همیشه در اصلاح آنها کوشد و هرگز می که موجب فرید الیام

و صحبت ایشان بود در آن معنی بایع کرده باشد و اگر ز ابتدا از خود  
 شخص بوند همه آنها را جمع کند و اجر از آنجا بماند بطور سابق و  
 مماثلت از اطمینان آن لازم شمرد و در هر صورت بعم غیبت و کذب  
 قبل استغناء از این حق توبه نصوح به حضور حضرت حق که حق  
 ادعای ترین و اصل همه حقوق است بخا آرد من بعد استغنا  
 و از این حقوق تسکین آرد \* افاده ۷ \* علاج حسد آنست که اگر در  
 دل است صرف بر دعای مزید کمالات محسود و فود عزت و  
 جاه او خصوصاً برای مزید چیزی که در آن حسد کرده است بکوشش کند  
 و بطوری که در غیبت مرقوم کردید دعا بالتجانماید و ظاهر این بقدر  
 وضع خود از دست و زبان به شفاعت حمیده ایستدقی محسود کوشد تا که  
 وسوسه حسد بسبب مقابله مخالفت نفس از دلش منتفی و  
 رنجد م گردد و هیچ گاه نیاید و آن مسلمان محسود را فائده حاصل گردد  
 و اگر اثری از آثار حسد ظاهر گشته سلابی لیاقتی محسود در کمالی که  
 سبب حسد گشته از زبانش بر آمده باشد پس آن محسود  
 به اندام بر آن آگاه کند و هرگز در ابی لیاقتی او مخاطب ساخته بود آن



و آنگاه از خطا و غلطی خود آگاه ساخته و معترف گردد و رخصت شود و هرگاه می  
 که معلوم نمی بود آن را با مثال خوبی و تفریری که در نوشتن باشد  
 اظهار کند مثلاً به حضور آقای شخصی سبب حسد گفته باشد که آن  
 شخص لائق رفاقت و محال اعمنائیست پس آن شخص را هم  
 آنگاه که دستگیری از حضور رفود شود و آن آقا را هم بر خطای خود آگاه  
 کرده بخالی بی لیاقتی کمال لیاقتش نفس نشین اوست زود فایده  
 اعلام آن شخص آنست که وی هم بر تحمل کار خود آگاه بوده مدارکش  
 نماید و در اظهار لیاقت خلاف نمائی نکند بلکه <sup>بیکه</sup> <sup>مورد</sup> واقعی است اظهار  
 نماید و الا سعی محض بدون اظهار لیاقت کند \* افاده ۸ \* علاج  
 کبر آنست که اگر کبر در نسبت شخصی رود اده تدالی بخش اول  
 تدبیر نسبت آن شخص بخار و کور و رعایت تدلی خود و نهایت تعظیم  
 آن شخص هرگز نکات ادقش سهامی مردم و مضحکه و چشمان وی کرد  
 اگر طالب رضای حق است و خود را در ساک طالبان خدا منسلک  
 کرده به هیچ پیران و ان باکی نکند آیامی بینی همین مردم با غرور و قدر  
 می باشند چون که خود را در زمره ازان داخل می کنند اصلاً در

قبول نمی و وضع آنها که مرا سر خلافت عقل و مروّت  
است باک نمی کشد بلکه عزّت و افتخار خود می دانند  
و امیرزاده معرزی باشد که محبت مخلصان او را صید کرده آنچه کوارای  
خاطر برج مرد سالم الطبع نیست همه آن را بیدل و جان قبول کرده  
علی رؤس الاشهاد در کوچه و بازار پیمان الطوار خرابان و شادان  
می کرد و اگر طالب عدالتی الواقع است ازین امور که بالکل موافق  
عقل و شرع است که مخالف عقول ناقصه عاقلان مرغیاست  
الهی بوده باشد با و انکار نخواهد و زید و مراد از تذلّل این  
تذلّل جعلی <sup>تذلل</sup> کذا ای مطلوب نیست که سر خم کردن یا زمین بوس  
شدن است بلکه حقیقت تذلّل در هر مقام و هر جا که او عیال است  
مثلاً شخصی که درزی مشایخ بود و او را تکبیر نسبت شخصی این مشایخ  
بهم رسد پس می باید که با او معامله کند که در اذان مردم مستحق  
که این شخص اذان شخص مستفید است و از وی فواید طریقت  
حاصل کرده و نقصان خود را به صحبت وی تکمیل نموده \* افاده ۹ \*

علاج ریا بر طریق تمثیل آنکه ریا بی در نماز ظاری کردید پس آن

خیال را بمقدور خود دفع کند و اگر با وجود کوشش دفع نشد پس  
 لمحات ریا را بشمار آن محفوظ داشته در اوقات خلوت مثل  
 شب که تنهایی محض بود و هیچ کس را از بشر امکان اطلاع نباشد  
 اگر در نماز دوگانی بود و در رکعت و اگر چهارگانی بود چهار  
 رکعت بشمار لمحات به خصوص و خلوص تمام بگذارد و اگر در آن وقت  
 هم خائل شود هر نمازی که در آن نلغ شده آن را از شمار موقوف کند  
 و بار دیگر خواند تا که نماز بانحوص مصفی از ریا بشمار لمحات مذکوره  
 رسد و تا ادای آن هرگز نفس را در ثانی نهد و همچنین اگر در سه دادن  
 ریا پیش آید نفس خود را زجر کند که احب مال ترا ده چند آن  
 خرج خواهم کرده سه خواهم داد اگر باز نیاید همچنان کند بنگه در صورت  
 کمال سرهنگی نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام  
 کار خود کن انشاء الله تعالی سرای آن قرار واقعی خواهی یافت باز  
 سرای معادل سرهنگی باورساند و در آدای فرائض ریا نیست  
 مقام ریاسن و نوافل است لیکن سنن و نوافل را هم باین  
 خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج ریا

چنان که مذکور شد بعمل آرد \* افاده ۱۰ \* علاج کینه اگر از دل بجای آرد  
مگر ده باشد طریقه اخلاص بان شخص پیش بر دبو ضعیف که در  
دلش اخلاص پیدا شود و صرف اخلاص ظاهر ابدون موافقت  
قلبی اعتبار نیست و اگر سخن یا حرکتی بسبب کینه ظاهر کرده  
علاجش استغفار و اعتراف بقصود و معنی در اخلاص و دوستی  
است چنان که سابقا مشروح کرده \* افاده ۱۱ \* چون بطور  
یادداشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این امور بمواظبت خواهید  
کرد امید و ائق است که تصفیه حاصل خواهد شد لیکن به مجرد  
اینکه در دلش سخن تصفیه و تخلیه مویذ اشود اعتماد بر آن نه کند بلکه  
استحسان آن کند و طریق استحسان را بخوبی فهمیده خود را پان ممتحن  
نماید مثلا در ویشی نایقاه نشینی پادشاهی یا امیری راه گمان  
شوکت و چشمت و طمطراق بسیار دید و درشکی و جسمی در دل  
خود نیافت نداند که من از حسد پاکم بلکه طهارت و بی اذین  
خصالت رذیله وقتی مویذ کرد که هم بهره و هم نایقاه و هم نسبت  
و هم پیشه او به همان اشغال و اعمال مشغول شود و در اندک زمانی

اورا در آن بی شمار حاصل کرد و آن هم پیر هاشم و در همان کار که این  
 شخص برای آن مدت در از من کشیده در امر عازمه بدون  
 محنت عیره مسالایه و ممتاز کشته در بروی او تقدم و سستش  
 واضح کرده و از زبان دانایان آنکار و خانقاه نشینان و  
 مرشدش که سر آن خانقاه است چالا کیش و در آن کار مشهور و معروف  
 کشته و سبب آن معظم و محترم مشایخ عظام کرده و با وجود آن  
 در ابشاشتی و فرحتی نظر با محادات مذکور پیش آید و سوزشی  
 و قلبی بوجهی در و لش کند و آن وقت البته اندر و نش از  
 رفیده حسد پاک شده و علی بن القیاس حال و انشمنه و سبب با هر و  


---

اشراف و محترفات جداست \* فصل سوم در ذکر محلات  


---

عبادت \* و آن مشتمل بر دو هایت است \* هایت اولی دو  


---

ذکر محلات عبادات اجمالا \* و آن مشتمل بر دو افاده است  


---

\* افاد اولی از جمله محلات عبادات فقد ان محبت و تعظیم نام  
 خداست بر پند بر شخص را محبت و تعظیم نام خدای باشد اما  
 بعد که موجب کامیابی شود و بوضعیکه اکابر دین را بوزنمی باشد

گفتنیاش آنکه محبت و تعظیم را غایاتی و اغراضی می بود و بحسب  
 آن اغراض و غایات محبت و تعظیم مختلف و متبدل می شود مثلا  
 شخصی مواظبت ذکر نام خدا باقیه و شرط و اهتمام تمام می نماید باین  
 غرض که یرکت این نام پاک نوکری چند رویند بدست آید یا پیش  
 سرداری یا امیری معزز شوم هر قدر که آن غرض عزیزتر تعظیم و محبت  
 بیشتر اعلامی اغراض دنیوی سلطنت و پادشاهی است هر چند باین  
 غرض هر که یاد نام خدا نواهد کرد و محبت و تعظیم نام پاک او سجاده در دلش  
 همیشه نیت بیان آید خواهد بود لیکن بموجب ارشاد لازم التقیاد  
 حضرت رب الارباب \* قل متاع الدنیا ذلیل \* و بموجب بیان  
 بدایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوات  
والسلام لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما  
سقى كافرا منها شربة ماء \* دنیا حیر نیست فانی قایل و ذلیل هر که  
 نام خدا را واسطه حصول آن ساخت قدر و مرتبه این نام بلند  
 شناخت و بسامی باشد که همین حقیقت دنیا بلباس دیداری  
 برمی آید و خود را بزی آن متابس کرده جلوه گر می شود و مثلا مواظبت

اذکار الهی نامی نیست که کمالی حاصل کنیم و بوسیله آن بادشاه و  
 امرا و اهل عزت و اعتبار پیش من سر خم کنند و التماس آرزو  
 نام و نشان من و صفت کمالات من تا از من متشناس و باقی نماند و  
 در بلد ان واقایم و در روز آوازه دلالت من منتشر و آشکر و دو

فِي الْحَقِيقَةِ \* اَنْ كُلِّ ذَاكَ اَنْ اَمْتَاعِ الْاَيُّوَانِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ

عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ و حالش مبین و در حدیث شریف است  
 که قاری و جوادی و شبیدی را روزی عرض حساب پیشرو خواهند  
 آورد و هر یک از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضا  
 جوئی حق تعالی بیان خواهد کرد و علم السرد و العمان که آگاه بر مافی الضمیر  
 است هر یک را برینت آنها که شهره و آوازه خود منظور داشته اند  
 مطاع فرمود و حکم یاد خال و وزخ خواهد فرمود و ازین بیان گنای توان  
 کرد که اذکار الهی بنا بر طایب رزق یا امور دنیوی ممنوع و حرام است  
 که این معنی صریح خلاف نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان  
 تفاوت مدارج محبت و تعظیم نام خدا تعالی است که ذکرین در آن  
 مختلف می باشد و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن بهره فرق

در نامه مبین شده پیش شرحش آنست که ادای این افعالیکه ازان  
 در عنای خرم می توان طلبید و تحصیل و نیلیم ازان می توان کردید و دو وجه  
 می باشد اول آنکه ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را  
 محض سعادتی آورده ام و حال آنکه در دل خود نیت تحصیل غیر رضای  
 خدا ازان کرده باشد پس فاعل او البته مطرود از بارگاه الهی است  
 و قابل دخول نارد و بیان حال امثال همین اشخاص در حدیث  
 مذکور واقع شده دو وجه دوم آنکه بیان افعال مذکوره را بجا آورد و موافق  
 نیت قلبیه خود اظهار طلب غیر خد نماید پس این شخص اگر چه محترم در  
 بارگاه الهی باشد لیکن نه این قدر که امر او مثال نارد در حق او صادر شود  
 و نیز باید دانست که همین اشغال و اعمال دنیا است که به نیات  
 صحیح عبادات عباد می گردند و مثلاً نواب که مراسم غفلت و حجاب  
 می نماید بار اده صحیح و نیت درست بهتر از عبادات اهل دنیا  
 می شود و محض فی التبادات راه گاه سهرو بی جوابی موجب کلال  
 حواس شود و لذت مناجات و کیفیات عبادات را منحل سازد  
 و آن مخلص بی ریاضت آن لذت و کیفیات گردیده و بار دگر حصول



این را سحصر در خواب پنداشته بر همین اراده و نیت در خواب  
 رو و بهتر از نماز خوانی صد امرائی و غافل خواهد بود بلکه خواب ادا  
 با نماز امرائی هیچ نسبتی نیست تا آن را بهتر گفته آید نمازش موجب  
 دودی و نارضامندی حق است و از مالکوت زفرین بروی میرسد  
 و بر این نام صد هار نسبت الهی در ضامندی و خوشنودی حق فائض می  
 گردد اشنان بین الطربتین و پوین تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد  
 انتقال با اغراض اخروی باید کرد هر چند اغراض اخروی همه بهتر است  
 لیکن در این همه تفاوت مراتب و منازل بی شمار است از تفاوت  
 مراتب و منازل اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد  
 همین شهبال فطرت که مسبوک و منصفه و استساق و فرق و قص  
شوارب و استنجا و استداد و خاتمه و هتف و ابطا و قلم و اطفار  
 که بموجب قول مفسران معتبره ابراهیم خلیل الرحمن صلی الله  
 علی نبینا و علیه السلام ممتحن و مرکب شده و باین محکم معتبر نقد است و ادا  
 او را از موده بر تمه امامت کبری رسانیدند و همین حلقه و محموم  
 و بلادت و اذکار و جماد و زکوت و حج است که در او ای آن مراتب

صمدیق و فاروق و امثالها بسبب تفکات غرائم و ارادات  
متبدل شد پس بهترین نیات و اعراض در محبت و تعظیم نام  
پاک وی رضا جوئی وی است بنامش جز رضای وی هیچ نخواهد  
و هیچ سلبی دنیوی و اخروی اجرت خود نماند بلکه کمال انعام  
حاصل القدره که مقابل آن هیچ نعمت دنیا و آخرت نتواند شد بهمین  
است که توفیق و قوت ذکر نام پاک او یافت بهمین انعام را  
بشرح و بسط تمام که صرف بقوت و توفیق اوست فهمیده و  
و در دل خود داد و از ته دل شادان و ممنون اسان ایزوی  
باشد و شرح و بسط آن این است که بیادسی و اسباب ذکر را  
ملاحظه کند که همه از حد است تمام جوارح و اعضا و حواس ظاهریه  
و باطنیه که هر یک را دخل در ذکر است همه از انعام عام اوست  
من بعد توفیقی که انعام خاص بر خاصانست هم از دست باشخص  
است که همه اعضا و قوا و دل و زبان و فهم و دانش از دست  
باشد و نیز از با تقاری دنیوی و افکار معاشی بر زبان و دل او می  
که زد و همیشه اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بخدای تعالی

نماید گفتلی و در زبان و دهمی در و لش پدید می آید که هرگز نبرد ذکر و فکر  
 نمی آید با بجز به حرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است  
 فخریم همین انعام را بهترین انعامات دانسته از طلب جزای ثواب  
 دیگر اغماض نماید باینوضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد همه کمالات  
 است \* افاده ۲۰ \* از عمده محلات عبادات عدم اهتمام با امر و  
 عبادات شرعیه است و اصل بنیادش همین است که راه رضا  
 جوئی حق از دست شان کرم می شود بد و بصورت اول آنکه رضا جوئی  
 خود را بر خیر ربی کند بلکه مطمئن نظر کمال خود که فی الحقیقت نقصانست  
 می باشد دوم آنکه قصد رضا جوئی او سبحانه نباشد لیکن از طریق ~~آن~~  
 خطا واقع می شود هر چه بخمال ناقص ایشان می گذرد که موجب  
 رضای اوست همان را وسیله اش می سازند و حقیقت اینست  
 که خود را از راه رضا جوئی اوصال محض پندارسته مثل نابینایان بصیرا  
خدا بیداری را در و زبان حال خود علی الوام سازد و کلام ازلی  
 حضرت حق را که خطاب با کمال انبیاء فرموده که و وجدك ضالافهدک بی  
 در حدیث قدسی را که از زبان صادق الیبیان منور در عالم خود می فرماید

که کلکم ضال الامن هدیته طریق رضای ادا را منحصر در اعلام  
 و آگاهی اوداند و شرع شریف را که جبل متین و عروه وثقی است  
 قائد خود از گاشته بچگاه خلاف آن را موجب پیرو و خود اند کو کمالی  
 از قبیل کشف و کرامت و خرق عادت و ظهور انوار و تجلیات  
 و مصاحبت بار و اح و اهل سموات در مخالفت شرع سربلید  
 اور امظنون کرد \* فائده \* علامت تحقیق این مانع در تک  
 نامقبول این است که آن اهنما سیکه در ادای او اوشناخ می نمایند  
 حشر عشیر آن در اهنما ام ادای صلوة مسزوغه نمیکنند بلکه هرگاه شیطان  
 لعین برین جماعت حیره دست می شود و بمقتضای واخوانهم  
 یسندونهم فی الغی ثم لا یقصر و انهار الذر اه حی دور نمی برد  
 نماز را مثل بی کار سرکار حاکم وقت میدانند و این قدر وقت را که در  
 نماز و وضو میگذرد را بیکان می انکارند و کار آمدنی خود نمیدانند معاذ الله  
 من ذلک و این حال جماعتی است که متمسک باسلام اند و آمانگه خارج  
 از دایره اسلام اند با حال آنها درین مقام گفتگو نیست \* بهایت  
 نایه در ذکر مخلات عبادات تفصیلا و طرق معاملات آن \* و آن

مشتمل بر سه افاده است \* افاده اول \* نخل نماز نفس و شیطان هر دو میشوند  
 نفس یا نزلت که کسالت میکند و آدام خود مینخواهد و عجلت و رادای  
 ارکان می نماید تا جلد تر فارغ شده نخسپد یا آدام کند و در مرغوب خود هم مشغول  
 گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود و بطور مسنون نمی گزارد  
 بلکه مثل ناقه بین و مفلو جین کسالتی و استرخائی در اعضای او راه  
 می یابد و جوارح خود را با کیفیت ما اتقی بسبب عدم مبالغت  
 با ارکان صلوة یا بوضعی که مناسب راحت بدنی باشد می دارد و  
 همچنین مثل مجموعین پراکندگی جواس باطنه و تشتت و هم و خیال  
 متعرض حال او کشته اغالی عظیم در توجیه قوای باطنه و اعضای ظاهریه  
 بسوی نماز می اندازد اما شیطان پس و سوسه می اندازد و اقبح و  
 سوسوی سبکی شان صلوة و قلت مبالغت بان و چندان گارد  
 آدنی ندانستن آن داین و سوسه جلد تر بر کفر می رساند استخفاف  
 و از کار فرضیت پیش می آید و آدمی کافر می گردد ادنامی و سوسه اش  
 آنکه از حضور و مخاطبه و مکالمه و لذت مناجات رب العزت غافل  
 سازد باین طریق که شمارد کلمات یا تسبیحات را بخوبی باینده دانست

بنیاد اسهومی و غلطی واقع شود یا در مشابهات قرآن مجید حافظ را  
 می اندازد که آن را در خیال دارد بنا بر همین است از غلطی با وجودیکه  
 همان بنیاد خوان یک با و یا دو بار یا صد بار آید بشکر و اگر در  
 بقای حضور هم نه خیالی در رکعات می شود زود تسبیحات و تسبیحات  
 قرآن می افتد این مگر شیطان است و غرضش یاد هی رکعات و تسبیحات  
 مشابهات نیست بلکه تنزیل و فرود آوردن است از مرتبه  
 اعلیٰ بمرتبه ادنی و هَلُمَّ جَرًّا تا که به مقصود اصلی رساند و مقصود اصلی  
 آن رحیم همان انکار و کفر است اگر بفضاه تعالیٰ ان مقصودش  
 مبرا انجام نشد پس بناچار می به مقتضای اِذَا فَاتَكَ اللَّحْمُ فَاشْرَبِ  
 الْمُرْقَةَ آهسته آهسته بخیاں کاو خرمی رساند تا که این صورت مستحق  
 کمر و دو که \*ع\* بر زبان تسبیح و در دل کاو خر \*کاو خر تمیل است  
 هر دو سوی حضور وحی است کاو باشد یا خر قیل باشد یا با شتر و طالب  
 علمان ندانند که تامل مادر صبیح و ترکیب از ان قیل نیست هیهات  
 هیهات بلکه زیاده تر از خیال کاو خر فعل صلوة است و دانشمندان  
 نپندارند که فقه استخراج مسائل غریبه از قرآن تکمیل نماز است

بلکه تقیص امت دارد باب مکاشفات نه از کارند که توجیه مهم قوه  
 نماز بر ذریه شیخ یا بحسب ملاقات ارواح و ملائکه تحصیل همان  
 نماز است که معراج مومنین است فی این توجیه مهم شعبه ایست  
 از شرک کوشک حقی بلکه آخفی باشد و نباید دانست که سنوح  
 مسائل غریبه و کشف ارواح و ملائکه در نماز قبیح است بلکه  
 توجیه هست و قصد این کار در طوبیت و استخراج این مدعا در نیست  
 مخالف خلوص فخران است و اما سنوح و کشف مذکورین  
 پس از قبیل خلعتهای فخره است که فخران مستغرق حضور حق را  
 بسبب وفور عنایت بآنان می نوازند پس در حق ایشان گمالی است  
 که در موطن مثال مجسم گردیده و نماز ایشان عبادت است که شمره  
 اخص بمنظر رسیده آری ادعیه حاجات کو حاجات قلیله معاشیه باشد که  
 بسبب اعتقاد انحصار حاجت روائی در ذات صمد مطلق از مصلی  
 با گممال در عین صلوات می شود از همین قبیل یعنی گممال نماز است  
 و مشاورات بانفس در حوائج از قبیل و سادس قبیله تقصان نماز  
 است و آنچه از عمر رض منقول است که تدبیر سامان لشکر در

مانندی فرمودند پس باین قصه مغرور نباید شد و نماز خود را بشاه نباید  
 کرد \* بیت \* کار پاکان را قیاس از خود بگیر \* که چه ماند در نوشتن  
 یرویش \* خضر علیه السلام در ایشان کشتی و کشتن کودکان یکماه  
 نواب عظیم بود و دیگران را گناه فحیم جناب فاروق را مرتبه بود که  
 بجهیز لشکر در نماز محفل نمی شد بلکه آنهم منجمه کمالات نماز میکردید زیرا که  
 آن تدبیر از جمله ملامت حضرت حق در دل ایشان بوده بخلاف  
 سیکه خود متوجهند میر امری از امور دینیه یاد نوره شود بر هر که آن مقام  
 شکست میشود و میداند آری مترضای ظلمات بعضها فوق بعض  
 از وسوسه زنا خیال حماقت زوجه خود بهتر است و حرمت همت  
 بسوی شیخ و اسنان آن از معظمین که جناب رسالت ماب  
 باشند چندان مرتبه بدر از استغراق در صورت کاو و خر  
 خود است که خیال آن با تعظیم و اجلال بسوید اسی دل انسان می  
 پسند بخلاف خیال کاو و خر که نه آنقدر حسپیدی می بود و تعظیم  
 بلکه همان و محقر می بود و این تعظیم و احلال غیر که در نماز مانج و مقصود  
 می شود شکر کی کشد با لجه منظر در میان تفادت مراتب و سادس



امنت انسا را لایده که آگاه شده بهیچ عائق از قصد حضوری حق مجسم و  
 بس پانگه رود و عرض درین مقام علاج این محل است و وضعیگه  
 فهم هر کس و ناکس را در رسد پس اگر دوسوسه از قبیل قبیح ترین  
 و سواس بود پس خود با تخاصی تمام ادعا کند هر چند هر چیز بواسطه بفضل الهی  
 است لیکن در بعضی چیزها اسباب ظاهری چند ان دخل ندارد و حصول  
 آن مربوط بفضل الهی است و بس از همین قبیل است و فع این  
 و سواس و غنمت شیخ خود و عرض نماید زیرا که مرشد از وی دانند این  
 کار است بر تدبیری مفیدتر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و سوسه از  
 طرف نفس یا از طرف شیطان سواهی و سوسه مذکور است پس علاجش  
 آن غنمت که اگر مثلاً در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت  
 در خلوت و تنهایی بجد و جهد ایگه و سوسه نکند در شانزده رکعت بخواند اگر  
 در تمام رکعات خیالات نمند مانده بود و اگر در تمام رکعات خیالات  
 نماده بعضی به حضور و خالی از خیالات گزند آئیده و بعضی آن ملوث بالوکی  
 خیالات کشتی پس مقابل هر رکعات که در آن و سوسه شده چهار رکعت  
 مقرر نموده بحساب آن بکارد و تذکر نماز عصر بعد مغرب کند و تذکر

مغرب بعد آن و علی بن القیاس عشاء ندارد که فجر بعد طلوع آفتاب کند  
 تا نفل ناشروع نشود و چون این کار بر نفس شاق است البته  
 اذان باز خواهد آمد و خود را باز خواهد آهسته و چون که نفس در کاری  
 بقایو آید شکر الهی بسیار بخاورد و مدارات نفس و مکافات آن بر نفس  
 و آدام دادن و خواهش او بموجب شرع بوی رسانیدن و  
 آرد و اگر تبه از ما ترم آن سبب نسویل نفسانی باشد  
 فضا شود و صباح آن روزه دارد و اگر در روزه فعلی از روزه  
 شرعی نفس و شیطان بر روی کار آید تنبیه آن نشب بیداری  
 شب که بان روزه پیوسته است می باید و شیطان چون اثر خود  
 مایوس می شود و نفس را شریک خود میبزد تا مدعی او بر آید و  
 تنبیه و تادیب نفس خود و نفس و شیطان هر دو از شرارت بازمی آید  
 بلکه نفس منقاد حکم الهی می گردد و شیطان را مجال فرمان روائی و  
 انسان نمی ماند \* اما در \* اگر در ادای زکوة نفس تعلل و در ز  
 د آن را اگر آن فهمد و بر حکم حق تعلل راضی و شاکر نشود و چنانچه  
 زکوة زکوة مال خود است به عهده صرف کند تا نفس بار دیگر تغافل

نوز و دارا به فهانند که هر قدر تعلق خواهی کرد همان قدر مال صرف  
 خواهیم کرد \* افاده ۳ \* حج و جهاد و قنیه فرض کرد و بر آدای آن  
 نفس را چست و چالاک نه بیند پس تامل کند که کدام چیز باعث  
 است که نفس بسبب آن در آدای حج و جهاد تقاعد می ورزد همان  
 چیز را بگذارد مثلاً اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فریاد آئی که بر  
 صد نامردم دارد نمی گذارد که حج و جهاد را بهیستی و چالاک می نازم  
 شود پس زنی و لباس و خود را ک و پوشاک و نشست و بر خاست  
 خود را بطور غرباد اذلا سازد هر چند حج و جهاد بلکه جمیع عبادات  
 با وجود سنازعت و کشاکش نفس آدای شود لیکن در وقتی و  
 بر کنی که در فرصت و اطمینان حاصل می شود اصلاً درین صورت مویدا  
 نمی کرد و چون که نفس رام شد و در عبادات به نشاط قدم نهاد  
 موجب برکات و رونق عبادات می گردد و امر با وجود در آمدن در  
 امور جهاد نفس خوبی آدای می آن نکند و محافظت خود خواهد  
 پس هر گاری که مشکل تر بود مثل کشتن رسی کافر بخریه در خلوت  
 همان کار مشکل را بر خود لازم و ضروری پنداشتند یا آرد و نفس

و باید فهماند اگر تقاعد خواهی کرد و همین طو در ادر مهلکها خواهم افکنند تا  
 آنکه باز آید و کوشش و در کارهای جهاد درین زمانه ازام المهمات  
 است \* فصل چهارم در بیان طریق ادای طاعات \* و آن مشتمل  
 بر یک تمهید و پنج افاده است \* تمهید \* اصل مقصود از تهذیب  
 اخلاق و رعایت مطلوبه از ادای طاعات اصلاح نفس است تا که نفس  
 مطمئن شود و از زرائع پاک گردد و تطهیرش از زرائع عین انصاف  
 اوست بضمائل و نفس کشی که زبان زد عوام اهل سلوک است  
 خیطای محض است چه کشتن نفس زمامور از طرف حضرت حق است  
 و نه با وجود حیات ممکن و آنچه ممکن است همان است مامور یعنی  
 نفس و اصلاح کرده در ام احکام شرعیه نماید مثل آنکه انسان جاهل  
 را عالم کند پس کشتن غلط است و آنچه در کشتن نفس ریاضات  
 شاقه و تقابیل طعام و شراب معمول دارند این هم خطاست باین  
 ریاضات نفس کشنده نمی شود بلکه بینه انسانی منضمحل و بی طاقت  
 می گردد و قابل عبادات شاقه نمی ماند و بسا که نفس بر چستی و چالاکی  
 و باشد و اگر در وی شکتی پیدا آید بوجوهی شکسته خواهد شد

و بوجه شیر تازه خواهد گردید \* افاده ۱ \* بهترین طریقه اصلاح ارکان  
 اسلام آنست که عظمت این ارکان را بجوی. <sup>نه</sup>همد چون که فائده و عزت  
 و در آن بسیار خواهد دانست اهتمام آن و تدبیر اصلاح آن بسیار  
 خواهد کرد پس حقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصاً نماز که عمده  
 ترین آنهاست با دراک آوردن خیلی دشوار است لیکن حکم مألاً  
یذکرک کله لا یتروک کله \* شمه از عظمت نماز تحریر کرده  
 می شود من بعد انمودگی از ارکان دیگر هم توان گفت پس اولاً تمثیلی  
 باید شنید بادشاهی است و شیخ الممالک کثیر الرعایا و العساکر  
 هزاران هزار بلکه بی نهایت و بی شمار کارخانهای او در مقامات  
 مختلفه و اماکن متباعد قائم اند و در هر کارخانه اقسام مردم موکل و متبعین  
 اند و کوناگون چیزها در هر یک کارخانه اذاعت است مثلاً فرزادغان  
 پادجو و بسیاری اختلاف مراتب در کار خود مشغول اند و رگوان و در  
 جواج بیشتر متقاوته مسخر و ذلول و علی هذا القیاس اهل سیف و در  
 کاری مسند و اهل قلم و در کاری دیگر و هر یک را حسب کار او اجرت مهین  
 و طایفه برتر و هر یک بسبب آن کارنامه در رطبی می دادند و بنجاب

بادشاه و بدر یافت آن لایحه در خود می بالید و بر سعی و کار خود مینماید  
 چونکه بی داند که بادشاهی پر او محتاج به چکس نیست بهر غرض که مراد می  
 است از عنایان اوست و مایه افتخار و اعتبار من است لیکن  
 الهی این تمام کار خانجالت را با او جو و تفاوت مدارج و مراتب  
 و علو و حض آنها با علای مدارج کار بست معین که از ان تجاوز و تبدل  
 ممکن نیست و بنیاد اعلیه اجرت و جاه ایشان را زیاده و نقصان  
 تفاوت نه من بعد چینه خاص که بمقام نیابت و منصب خلافت  
 در انواخته اند تصور باید کرد که او را داد اسطه قیام تمام کار کار خانجالت  
 کرده برای حضوری ادا و تانی معین ساخته تا حسب آن اوقات  
 حاضر شده عرض حوائج خود نمود و در احکام حضور سلطانی را شنوده  
 بمصدق قیام کار خانجالت کرد و چونکه او را همیشه اوقات و دربار ادرسی  
 معین است و بحضوری و دربار حسب تعیین وقت بروی قدغن  
 شدید است از باب تمام کار خانجالت مگر ان حال و مشتاق قیام  
 ادرسی باشند در هر دربار احتمال ظهور چرخی بدیع و مرتبه رفیع  
 می باشد در تعیین اوقات و تاکید حضوری در آنها عنایتی خاص

برحالش از طرف بادشاه بر آرائی بنا بر ادبانه کار خانجات هویدا  
 و منکشف میکرد و بهمین سبب آن چیزه خاص در تمامی رعیاد  
 لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز می باشد بهمین منوال مخلوقات  
 را از سناک گرفته تا مدک باید فهمیده که در احکام الهی مسخر و سرگرم  
 اند هر چند ملائکه منزیهن را امر صاحب عهد و کارهای بزرگ مقرر است  
 تا ما زکار و منصب خود تجاوز نمی توانند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام  
 را در کار خانه حضرت امیر اقیل علیه السلام دخل نیست و همچنین  
 حضرت امیر اقیل را در امور جبرئیل دخل نه و علی هذا القیاس حضرت  
 در احقی و منصبی که حضرت جبرئیل را است ایشان را نه اذان  
 نزول است و نه عروج انزول پس سبب آن نیست که معصوم  
 اندوعدم عروج را قصه معراج کواهست \* بیت \* اگر یک منرموی  
 برتر پریم \* فروغ تجلی بسوزد پریم \* حضرت آدم صفی الله را  
 الله تعالی بنا بر خلافت پیدا فرمود و مستعد کبریات بی غایات ساخت  
 و منظر کار خانجات کثیره کرد و نزول و عروج برای حقیقت انسانی  
 منفر فرمود و اول افراد او را که حضرت آدم اندید چهی مظهر اتم آن

ساخت تا در سایر افراد این حقیقت سر یکدیگر می‌جامل او است  
 میریان کند و لهذا چنانکه چیله خاص شاهی مصد ره امری از امور  
 جملات که منقسم بر همه خدام سلطنت است می‌تواند شد مثلا کاری  
 که بخدمت کادان و خواصان تعلق میدارد مثل مکس رانی و تعالی  
 بر داری و امثال آن ازین چیله خاص هم عند الحاجة و دخلوات  
 مستحق می‌گردد و همچنین کاری که به تقیسان و چو بداران تعلق می‌دارد  
 مثل پیغام رسانیدن به کسی یا اخباران عند اللاب از آن چیله  
 خاص هم امثال این امور عند الحاجة <sup>نظهور می‌رسد</sup> و همچنین  
 کاری که متعلق به منشیان و مستصدیان است از فرامین نویسی  
 و تحریر حساب و ضبط جمع و خرج از آن چیله هم عند الحاجة طلب می‌کنند  
 و کادایی هم در امثال ایچی کرسی و نظامت هاگک در باستان جنود  
 و عساکر و امور متعلقه بوزارت بر همین قیاس باید کرد همچنین اکمل  
 افراد انسانی مصد و خدمات جمیع ملائکه مدبرات الامر  
 می‌تواند شد مثلا در جمادیا ایلاک کفره بدعا و همت خد تنبکه بملاک  
 غنیمت تعلق دارد از آن <sup>نظهور می‌رسد</sup> در احوال منافع عامه



حد متیکه بملائکه رحمت تعلق دارد از آن مستحق می شود و در شیخ و از گذار  
 و بجا آوردن عبادات حد متیکه بملائکه مسجبین تعلق دارد از و در می نماید  
 خود در تعلیم و تعلم و ارشاد و تلقین حد متیکه بملائکه خدا هم وحی تعلق میدهد  
 از دست او در سمت می آید و در اقل است سلطنت عادل و خلافت  
 گبری و قیام بمناصب امامت باطنه و نبوت و رسالت و مراتب اوالعزم  
 و ناطقیت حد مائیکه تعلق بملائه اعلی نی دارد از و صورت می بندد و قس  
 علی اذ لک سائر الخد مات القمه حضرت حق جل و علا بنا بر در بار داری  
 خلیفه خود اذ قاتی معین ساخت و بطریق ارث در همه نبی آدم آن  
 استند ادراستور ساخت و اظهار آن را موقوف بر اختیارش  
 فرموده و از راه کمال لطف و عنایت بیست رسل و انزال کت  
 و انواع هدایت از خلق حاملان کت و نواب نبوت و اسئال آن از  
 بواعث و دواعی ظهور استعداگاس در امداد با فرمود پس اوقات  
 پنج گانه نماز که وقت کمال قربت و حضور می آن اشرف مخلوقات است  
 و لهنه اجر خرامت فرض شده اوقات در بار داری است و شعبه از منعی  
 جایز نیست در هر کس موجود بهر که خواهد آن را جلوه کر نماید و بهر که خواهد آن را

مر باد و به \* فدا افلاح من ز کیها و قد خاب من دسیها \* اوقات نماز  
 پنج گانه که بر بندگان فرض شده شاهدیست مقبول الشهادت بر توفیق  
 حقیقت انسانی بر تمام حقائق مخلوقات که افراد وی متناوت و  
 متناقص باشد بلکه تا نزل کرده باسفل السافلین رسند و هم  
 الحقیقت بسبب نزول ایشان باسفل السافلین همان توفیق  
 ایشان است چرا ابتلا ما کبر بلا یا واقع انواع تنذیبات نصیب  
 ملازمان خصوص پادشاهی می باشد \* ع \* هم بیشتر عنایت و هم بیشتر تحنن  
 پس مومن طالب کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز بمسمن طوره  
 داند که حضرت رب العزت که عظمت ممالک و سایر احوال  
 او را بیانی نیست از تمام مخلوقات برابرگزیده و تا لیکه شده و بار  
 واری پنج وقت اذن مطلق داده محتاج باستیدان نکند اشه  
 و از منت برداری حاجبان و نقیبان سبکدش ساخته و در عدم  
 حافری و عیدش بد فرموده پس خود در الدین نعمت عظمی که مقام عجزه  
 عالمیان است محروم کرده استحق مقتضای و عیدش بد شدن  
 کهرام فرشته جمل و شفای است و همین قسم عظمت نماز را

فهمیده حرکات صلوة بکمال اداب و خشوع که شایان قبول بارگاه  
 پادشاه حقیقی باشد بکل آرد و خود را بدایم در کار الهی دانسته  
 اوقات بنماز ابلات شب و وقت در نماز و حضور پی بندار و تلاوت  
 و تسبیحات و ادعیه را مناجات و مکالمه و عرض حاجات خود بندار و  
 این است حقیقت اجمالی صلوة و اما حقیقت ارکان آن تفصیلاً پس  
 برای تفهیم آن تمثیلی تصویر باید کرد و بیانش آنکه وقتیکه چنانچه خاص  
 شایه عزم مناجات و قصد عرض حاجات و ردل خود مسلم کرده در  
 در بار آقایی خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می ایستد و از  
 ماسواهی او اعراض کرده و دست و سلطنت او را نصیب العین خود  
 ملاحظه و دیده امید مناجات باومی دوزد پس لابد مجردی که آن  
 پادشاه عالمی جاه بر عزم مناجات او اطلاع می یابد و امید عرض عبادت  
 او را می بیند عنایت خاصه در برده او مبذول می نماید و بدیده قبول  
 و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیه از این  
 چنانچه منقاد صدوری شود عنایات شایه در حق او و بالامی کرد و پس  
 وقتیکه آن بنده منقاد عنایات آقا را بحاسب خود پیش از پیش متوجه

می باید برایی بجا آوردن تخت بوس یا امثال آن از تعریفهای که تقدیم  
استیزان مناجات و توطئه عرض حاجات نمی باشد انحنای و زرد  
و سبب عهد در این تعظیم عنایاست بی غایات پادشاهی بسوی او متوجه  
شده اذن مناجات و بر او انگی عرض حاجات بلا ارزانی می کنند  
پس آن عهد منقاد در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را بر شاه  
مدحی که شایان مؤامی اوست کشاوه و فعلی که مشعر به تعظیم آتای اوست  
بجا آورد و مشغول به مناجات و عرض حاجات می گردد و از بسکه این  
وقت وقت نهایت کمال این عهد منقاد و غایت قرب آن پادشاه  
عالی جاه و شدت ظهور بهت سلطنت و نهایت وضوح سطوت  
مملکت است بر مظهر طهومی بعضی مضامین مناجات و مقام  
نسیان بعضی از حاجات بود و لهذا در امر می فرمایند که لمحه از مقام  
مناجات جدا شده خیال و عقل خود را در دست نموده باز در عقل قرب  
و اخل شود تا در کلمات بخوبی دست دهد و قیسه امثال این  
حالات قرب و مقامات استعمال مران عهد منقاد چند بار تسبیح  
نگار و در دومی کنند تا نون حسن معاملات و قدر دانی و ذوق قیامت چنان

اقتضای فرماید که آن عهد را برای اعزاز و اکرام به نشستن مازون  
گنجه لیکن از بک نشستن در دیوار پادشاهی کمال سوسوی ادب  
است لکن احکمت سلطنت چنان اقتضای گنجه که آن عهد را بگذراند  
مناسب نشستن باشد مامور فرماید مثلاً بسوسوی ادب پای خود دراز

می کنند تا به تقرب ادای خدمت چینی بنشینند همچنین در قبیله مومنین  
پاک بمر از اسراک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت

مثنی از ذرائع و مستحلی بفصائل جان خود را از الواث یمیه و خبیثت مویز  
صرف نموده و تن خود را از اجناس حقیقه و ابدات حکیمه پاک کرده و لوح خاطر

خود را از نقوش الثنات الی بسوسوی الله مصفا ساخته و دل خود را از علایق غیر الله  
محرک و در قلب و قالب خود متوجه الی الله گشته بکمال محبت و ذور رغبت

مستعملون اَبی وَجْهَتِ وَجْهَیْ لِلذِّی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَادِر

سوی دای قلب خود را منحرف نموده و عقده تحریمه می نماید به محرابین عقده رحمت

الیه بحوش می آید و عنایت خاصه بسوسوی او متوجه میگردد که اِذَا صَلَّى

أَحَدٌ كَمْ فَلَا يَتَفَخَّمُونَ قَبْلَ وَجْهِهِ فَإِنَّ اللَّهَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ

وَفِي رِوَايَةٍ فَإِنَّ الرَّحْمَةَ نَوَاجِهُهُ أَيَّامَهُ اسْتَبَانَ بَيْنَ مَعَالِهِ وَبَيْنَ

تقدیر که اذال تطبیبه از تلاوت قرآن و از ادعیه از دل بطهور میرسد  
 همانقدر رعایت رحمانی و فیض بزدانی در حق او سبب دل می گردد و نایب  
 و کوع که توطئه عنایت تعظیم و تمهید نهایت قرب که عبارات از سجود  
 است بجای آورد و تکیه عقل خالص خود ملاحظه می نماید که بمثل این  
 مقام رفیع که عبارات از سجود است مراد من مطلق فرموده و هیچ مانع  
 و علق نگذاشته اند در ادای شکر این نعمت کبری و مواهب عظمی  
 راست اساده و مدح و ثنائیکه شایان شان ادست بجا آورده  
 حسین خود را بر خاک عجز سائیده در مناجات و عرض حاجات ششون  
 میشود و ازینکه سجود مقام نهایت قرب و محل سوح تجایات  
 جمال و ظهور سر اوقات حلال است لیندر منزله سهو بر نمازین بعضی  
 حالت کرده بنا بر علیه چنان مامور است که خود را در می ازان بمقام رفیع  
خود را آورده باز بهمان مقام رفیع برای تذکره کافات من عرض  
کلیات خود کند و چون آن مومنین ناک ماس حالات مرضیه بار بار متلبس  
 می شود که او نایب گزار در ذکر کعبت متحقق می گردد و قابلیت پروا نمکی  
 شستن پیدا می کند زیرا که تکرار دلالت بر شدت انقیاد می کند

خلاف آنکه فعل تعظیسی ازان بکبار صادر شود چه محتمل است  
 که آن فعل تعظیسی اتفاقاً ازان صادر شده باشد لیکن بنا بر محافظت  
 قوانین عظمت قهوه و صلواته را حالی از عبادات که است به تشهد  
 که مستلزم نسیب افعال تعظیمیه است امر فرمودند و نیز در قومه  
 سری دیگر هم مودع است بیانش آنکه هر دلیلی از صلواته مشتمل  
 حلاوتی جدید و لذتی تازه است بس لایدر کوع را از سجود بفعالی  
 اجنبی ممتاز بید ساخت تا لذت هر دکن بر اسبها نصیبه مصلی  
 گردد و هم چنین در جاها بین السجده من سری است بس  
 فاضل بیانش آنکه وقتیکه شخصی دلی القدره به مقامی رفیع و پایه بلند  
 و فعه فائز می گردد و بنا دست او پایه تخت شاهان رسد یا بدست  
 سر بسته بهره و در کرد پس البته اقران و امثال او را طری اتفاق  
 بودن این امر خیال می گردد و چون این امر بنگار مستحق می شود  
 خیال باطل مشتمل می گردد و همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را  
 یا غلامی مناصب قرب که در سجود بدست می آید میبوازند البته محل  
 حد و شرف اتفاقاً بودن این امر در قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب

نفس این مصطفی هم هست پس بنا بر آنکه این جن و دهر کعت

این مومن پاک را این خلعت فاخره دوبار می نوازند این آیت

اشاره اجمالی به سوی اسرار دارگان صلوة و اما تفصیل آن پس

بنا بر سگی مقام بر ذکابی اهل فطانت حواله کرده شد چونکه برین معنی

نخوبی آنگاه بوده مواظبت خواهد در زید امید از فضل الهی است که

حسب استعداد خود مورد الهامات صادق خواهد شد و ازینجمله باید

بر و بر قول فاروق که اجهز جيشي وانافى الصلوة در زیاده

خودند بر عساکر مسلمین که موجب مزید قوت شوکت دین متین

باشند می فرمود و الهام فرمود که فتوح و از وی یاد اسلام در عهد او

روداده در هیچ عهد معلوم نیست القصة تحقیق معنی ایمان در دین

انسان بمنزله تخم است که تحقیق در زمین پناخته بشده باشد شکله

برگردد شهادت شد و عهود بدش مشهور و معروف عوالم الهیه

اگر در ویزبان حال صدای تهنیت عهود بدش و قبو آیت او از بلا

اعلام هر روزه به سماع اهل عوالم راز نیست بخشیده به مجز و محدود

کلمه شهادت مابود با خبری در بار اوقات ختمه کشته به بسیاری



از احکام تطهیر که مقدمه قیام در بار است و به تعلم اداب اولیه و  
 فعلیه و عرضداشت جمهریه و سریدم زو سرفراز گشت \* افاده \* چونکه  
 اتحلال از اموال که بموجب منطوق جعل <sup>لله</sup> <sup>الله</sup> <sup>لکم</sup> <sup>قیام</sup> <sup>ما</sup> <sup>عماد</sup> <sup>زندگانی</sup>  
 این جهانی است گویه مامور به نیست و بسا است که انسان و قبیله  
 مسلمان شده همان وقت مالک ارشود بارگه از سابق مالدار بود ببناء علیه زکوة دار  
 ضمیمه نماز فرمودند تا مال که اکثر بموجب غفلت و نکرته می باشد  
 و همیشه زکات آینه دل می گزود در حق مر و مسلمان نوعی اند  
 حضور علی اله و ام بخشه شرخش آنکه چون مرد احتلام آورد  
 دانست که بارگان اسلام مامورم و این تمام ارگان عمده که از آن جمله  
 زکوة است در و لش قرار یافت همانوقت در پی تقیض اجناس  
 اموال گردید که کدام از قبیل مال زکوة است و کدام نیست و هر چه  
 از قبیل اول است مقدم از شس بحیثیت و آن مقدمه در اچه قدر  
 زکوة و گزشت تن سال که شرط زکوة است اذ که ام وقت شروع  
 پس این اتمام بنا و امیکه در خاطر مشغول گود رعین تدیر تمیز  
 اموال نواها ماند در همه آن اوقاتش بعضی از حضور می من زنبینه

او خواهد بود و چونکه معنی فرضیت نجوی خواهد فهمید یعنی کجفی است  
 از احکام الهی ادای آن بنا بر حکم بر من لازم است و بیات  
 و یکر از ابتغای ثواب یا رفع حاجت فقیر یا عمله رحم یا آواره و صیبت  
 خود بجز دو کرم در جنب نیست ادای امر الهی <sup>مضمحل</sup> یا منبذم  
 خواهد کردید و استغمای جناب صمد مطهر مذعن وی خواهد بود  
 و خواهد دانست که این قدر مال که بر من در هر سال بطور پیشکش  
 و نذر از مقرر گشته تا بحضوری اورس نام محض بنا بر عادت افزایش  
 انعام جلیل القدر خود بر من مقرر فرموده و بنا بر عاید احد زکوة اصالتی  
 امام و خلیفه است و گویا در دست الهی حوائج میگند چنانکه قرآن  
 و حدیث بران ولالت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة در هر سال  
 در مشایب کسی است که از حضور پادشاه عالی جاه بی پروا با مر سو که در نام  
 متختم مامور است که از اشیای سماوی که در دست خود این قدر در میان  
 بطریق نذر عید یا جشن بر حضور ما آورد داشته که ما بدست عنایت  
 خود آن را قبول فرموده مورد تقضات خواهیم ساخت پس اهل کار  
 عنایات دیگر که اینطور نذر که رایدن ایشان در عید و جشن مطلوب

و معمول نیست بلکه نمی تواند که در ایند نگر ان غلبه منصب و کمال  
عزت و مجتسش که در بارگاه بادشاه است می باشد و آن شخص  
مدام در مرید و ترقی می ماند و غنات او در این اشتنال باموال ردو  
نمی و ۴۰ فائده \* چنانکه سلاطین ذوی الاقدار سماحت شعاع اموال  
ندرد و نیاز او در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج سایر  
اهل عزت و افتخار مثل شاهزاد های عالی مقام او امرای کبار تجویز  
بذل نمی فرمایند بلکه مصارف امثال این اموال نزد ایشان  
ذوی الحاجات و انعامات اند و بس همچنین حضرت ملک الاملاک  
اموال زکوة را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که مخارج آن جناب  
فی الحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است و بر سایر نبی ها ششم  
که علاقه اخوت و نبوت بان جناب می داشتند تحریم فرمود  
و مصارف آن اموال از ذوی الخانات معین نمود پس کسانی  
دا که برایشان صدقات تحریم فرموده اند عزت و افتخاری حاصل شده  
که شکر آن به پیش زبان ادا نمی توانند کرد و اگر فقط در مقابله همین  
نعمت صد ها انواع عبادات و هزار ها اقسام طاعات بجای آرد

ایشان را می سرود و سبب مقابله مثل این نعمت عظمی به کفران  
 و ارتکاب عیسان بگدام پایدیرسند \* افاده ۳ \* و در فرضیت صوم  
 ماه رمضان یک نوع وجه و التفات مرد مومن تمام سال بسوی حکم  
 الهی و تعظیم امر وی تعالی می ماند و انتظار می کشد و استعدادی  
 می نماید که هرگاه در رمضان خواهد رسید چنین و چنان یعنی روزه و نماز  
 تراویح و قرآن ادا خواهد نمود و درین انتظار و استعداد و خلوص  
 نیت مردم مختلف الحال می باشند و حسب آن اختلاف مدارج  
 مقبولیت آنها مختلف می شود و بدجت این انتظار تمام سال مشابهنی  
 بزرگوار دارد چنانکه مطابق در زکوة مرقوم گشته و هر چند روزه بر هر امت  
 معین بود لیکن تخصیص ماه رمضان برای این امت بدجت عنایات  
 بی عنایات حضرت علی است که بر این امت مرجوفه افاض است نظر  
 بضعف بدنی و کمی عمر و قلت همت و توقیع مراد است اعمال شاقه  
 ماه موصوفت و لیا القدر مقرر شده تا بدون مراد است اعمال شاقه  
 بوساطت بر کاست ماه موصوفت و شب قدر فائز بد درجات عالیات  
 نمیشد پیشینیان بلکه زانند از آن شود و در هر سال یکبار لکن کوفی قوی بر

نفس میرسد که اثر آن تمام سال می ماند و شهوت و عصب و حرص  
 و اصلاحی پدید می آید گوهر انسان را بر آن آگاهی نشود \* افاده ۳ \*  
 اما چ چس بر نضره آنست که پادشاهی مقامی معین کند و آنرا مورد  
 عنایات بی عنایات خود سازد و دیگر کردار آن مکان طلب نماید آنرا  
 نهایت خود و فیوض خود سازد و در اقران او معظم و معزز کند چنانکه  
 اگر کسی بدون طلب بهم در آن مکان داخل شود او را بهم بغنائی که  
 لیاقت آن میدهد مشمول سازد و بوجه من الوجوه عرتی و عظمتی  
 او را بهم در اقران خود حاصل شود و او را احالی محض از اعزاز و عنایات  
 ندارد و انحصار آن مکان را بخوان یغما کرده باشد پس هر که  
 بنابر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال او معزز و منعم سازد  
 و هر که بدون طلب آمده باشد او را موافق حال او بوجه من الوجوه  
 معزز و منعم کند همچنین پادشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف او را  
 که مسمی حرم است از تمام ارض ممتاز ساخته مورد فیوض خود  
 کرده است و مثل خانه یغما برای هر کس و ناکس مندول ساخته  
 پس هر که بنابر طلب آنجا حاضر شود آن نسی آدم آید پس انواع

نعم الهیه مشمول می شود که از عجبها مغفرت عام است که تمام گناهان  
 آدمی آمرزد و باعتبار رفع گناهان چنان می شود که گویا الحال پیدا شده  
 هیچ گناه بروی نیست و آینه دراهم در عنایات یزدانیه و کفالات رحمانیه  
 مشمول می ماند و هر که بدون طلب در آن مقام متحقق گردد مثل  
 حیوانات و نباتات پس ایشان هم بحرمت حرم معزز شده اند  
 امثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس مومن پاک را باید که این  
 امر عظیم را یعنی طلب پروردگار را در مثل این مقام این چنین عاجز  
 را محض برای اعزاز و اکرام تصور کرده عظمت حج را در دل خود  
 راجح گرداند \* افاده \* باید دانست که جهاد امریست کثیر العوائد  
 عمیم المنافع که منفعت آن بوجه متعدد به جمهور انام می رسد  
 بمشابه باران که منفعتش نبات و حیوان و انسان را احاطه کرده  
 و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامه که مومنین مطیعین و  
 کفایتهم دین و فساق و منافقین بلکه جن و انس و حیوان و نبات در آن  
 اشراک می دارند و منافع مخصوصه بحیوانات خاصه یعنی بعضی اشخاص  
 را منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعتی دیگر اما منفعت عامه پس

بیانش آنکه چنانکه به تجربه صحیحیه ثابت شده که بسبب عدالت حکام  
و دیانت اهل معاملات و سخا و وجود ارباب اموال و نیک بینی جمهور آنان  
برکات سماویه مثل نزول باران بروقت و کثرت نبات و  
نفاق مکاسب و معاملات و دفع آفات و نمو اموال و ظهور  
ارباب پسر و کمال پیش از پیش متحقق می گردد همچنین مثل آن  
برنگه صد چند ازان بسبب شوکت دین حق و عروج سلاطین  
سندینین و ظهور حکومت ایشان در اقتدار و اکناف زمین  
و قوت حسا که ملت حقه و انتشار احکام شرع در قری و امصار به ظهور  
میرد چنانچه حال هندستان را با حال روم و توران در نزول  
برکات سماویه باید سنجید بلکه حال هندستان داد زمین جزو زمان که  
سنة یکم از دود و صدوسی و سوم امت که اکثرش درین ایام و اد الحرب  
گمردیده بحال همین ولایت که پیش ازین دود صد یا صد سال بوده  
در نزول برکات سماویه و ظهور ادلیای عظام و علمای کرام قیاس  
باید کرد و اما نافع مخصوصه پس حصول آن به نسبت شهادت مومنین  
و غزاه ساهمین و سلاطین ذوی الاقدار و جوانمردان کارزاه مستغنی

از بیان است و اما به نسبت از باب بواطن صافیة پس حصولی  
 ترقیات عظیمه در اوقات قلیله و فوز بمراسب ولایت و متاعصب  
 و بیایات بر یاختات سیره است و اما به نسبت علما پس انتشار  
 علوم حقه و کثرت معلمین و مستامین و نور علما بمراتب احتساب و قضا  
 و اجتهاد و افتاد قیام بر سبب است بلذنه یعنی دعوت عامه ظاهره سویی  
 است سقیمه که در حصول نیابت انبیا سبب نشر عقائد حقه و احکام  
 مرضیه و ظهور امر بالمعروف و نهی عن المنکر است و اما به نسبت  
 عوام صلحا پس و نور رغبت ایشان در صلاح و تقوی سبب اعزاز  
 اهل صلاح و امانت اهل فجور و سبب شهرت امور محموده مشرود  
 در امور مذمومه ممنوعه و نیز تضاعف اجر طاعات ایشان سبب  
 انقیاد سلاطین اهل اسلام و اکرام علمای ذوی الاحرام و اولیای  
 عظام و سبب دخول در جماعات عظیمه کافه اهل اسلام است و اما  
 به نسبت عوام مومنین پس حدوث نیت صحیحیه در معاملات  
 و میلان بسوی طاعات در دلوب ایشان سبب انتشار انوار دین  
 حق و الثانی جواد سلطان و انقیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن



گوچه تقلید باشند و نیز در فایدهت معاش بسبب نزول برکات علما و  
 و بسبب عدالت قضاطین ذوی الاقتدار و جوهرهای سخاوت و جازو  
 انتظام امور معاشیه و معادیه ایشان بسبب مبعوع بودن و این شریعه  
 است و امام نسبت فساق و فجار پس حصول توبه یعنی حدوث  
 گناه است در قلوب ایشان از فسق و فجور بسبب سرمان انوار ملت  
 حقه در قلوب بی آدم و بسبب رسوخ شاعت افعال قبیحه و  
 عقول جهود نام بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن از  
 اظهار سرکرات و بدعات بسبب خوف اقامت حدود و تقدیرات  
 باخون الحوق و بسبب طعن اخوان و ملائمت اقران بسبب شهرت  
 قبیح منکرات و بدعات است امام نسبت اهل نقاق پس  
 استقامت ایشان بر دین حق ظاهر و عدم دخول ایشان در زمره  
 گوچه و بسبب خوف قتل یا بسبب ملا حظت اهل ایمان و دولت  
 اهل طغیان و نیز امید سرایت نور ماست حقه در جدار قلوب ایشان  
 بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول برکات سماویه و بسبب  
 ملا حظت شوکت اهل اسلام و بسبب مخالفت ما و یبای غلام و علمای

کرام و انعکاس انوار و تقود مواعظ این نزل کوزادان در قلوب  
 ایشان است و اما به نسبت کفار اهل ذمه پس در فایدهت معیشت  
 بسبب نزول برکات مملو و نفاق برکاسب و عدالت سلاطین  
 و اطمینان از لصوص و قطاع الطرق و امید عدوت و رعیت بسوی  
 اسلام بسبب مخالفت با اهل حق و شهرت رسوم ایشان  
 و سبب ملاحظه اثر نظام امور معاش و معاد اهل دین حق بسبب  
 اتباع شرع است و اما به نسبت اهل حرب پس در حق کسانی که  
 در جهاد از دست اهل اسلام مقتول شدند باید دید که ایشان اقل  
 قابل می باشد چه در اکثر محاربات مقتولین اقل قابل به نسبت  
 قارین می باشد خصوصاً وقت ظهور شوکت جانب مخالف  
 القصد در حق ایشان مقبول شدن باعث تخفیف عذاب و  
 تعلیل عقاب است چه اگر مقبول نمی شدند البته بر کفر خود تاملی  
 باقی نمی ماند پس لابد کفر ایشان مترادفی شد و هر قدر که کفر مترادف  
 می شود باز در آن عقاب متضاعف می گردد و اما در حق ذراری  
 ایشان از نسا و حیان پس از آنکه ایشان را بسبب استرقاق

مخالفت با اهل حق بدست می آید البته حصول منافع صحبت اهل حق  
 در حق ایشان مضمون می نماید این است پاره از ذکر منافع جمادات تفصیل  
 آن پس اساطیر است درین مقام نمی تواند شد القصه و بوجوب جماد  
 براه ایمان و امر با قامت آن الی التراض الرمان در کارخانه  
 تشریح بمنابہ انزال غیث و اجرای آنها است در کارخانه نکون  
 اما تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد مثل بعضی از  
 اهل اسلام که مانع از وقوع جماد می شوند و راه مخالفت خرات و بجا هدین  
 بسبب خبث باطن و حسد و محبت کفر می پیمایند و در درجه هلاکت  
 ابدی خود را می اندازند و در زمره آخربین سنا فقیین داخل میشوند پس  
 در عموم منافع جماد منحل نمی تواند شد چه همین باران است که عموم  
 نفع او در حق جمهور انام بدیهی است با وجودیکه بعضی از اشخاص  
 بسبب انهدام عمارات یا طغیان سیول و آنها تلف می شوند  
 \* حاتمہ در فوائد شرفه \* و ان مشتمل بر نفع افاده است \* افاده ۱ \*  
 باید دانست که استماع غنای مزایم و اختلاط امارد بدون شهوت اگر چه  
 از ممنوعات شرعی نیست لیکن اسماں این امور را در حق

سالکین راه حق خصوصاً در حق طالبین راه نبوت خالی از خلل هم نیاید  
 فهمید بیانش آنکه امثال این امور هم در حق مبتدیان مضرات  
 و بهم و در حق منتهیان اما در حق مبتدیان پس تفصیلش آنکه جمیع  
 ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند بر آنکه سالکین راه حق را  
 ایفای حقوق نفس ضرور است و اتباع حلو طآن مضر لا سبها حلو طیکه  
 لکه اهمیت آن در صواب نفس را شرح کرده و حوادث آن در سویدای  
 دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن سبحان و مهر گردان گردد  
 و بر لاهراست که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست  
 چه گاهی بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی در جسم پدید نمی آید  
 چنانکه بسبب ترک الکل و شرب و همچنین گاهی بسبب ترک  
 آن انشاء حواس ویرانگی عقل و کرب طبیعت حادث  
 نمی شود چنانکه بسبب ترک نوم و اسراحت و همچنین گاهی بسبب  
 ترک آن مظهر وقوع در ممنوعات شرعیه متخیل نمی گردد چنانکه  
 بسبب ترک جماع الذمه امثال این امور را هیچ یک از عقلا از  
 قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نیستند

مگر از خطوط نفس بانگ از همان قسم خطوط که طالب را اجتناب  
 از آن اذیت است چه صوت خوش و صورت دلگس از همان  
 قبیل است که لذت آن در تلبس فردی رود و اثر آن علی مراد بود  
 و الا عصاره بذیل نفس مستبث می ماند و نفس را در طلب آن یکنانی  
 و سرگردانی فرامی گیرد و علاوه برین آنکه امثال این امور از جنس  
 مباحاتی است که من وجه اسماعیلی با مورد تحریمه میده ارد و در بعضی  
 اوقات بعضی اشخاص را بسوی معاصی کشان کشان می برد  
 مثلثات تعلق قلب با اجتماع غنا تخریب ارتکاب اجتماع  
 مرا میر میشود و کثرت اختلاط اماره در جلوات بدو شهورت  
 می کشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و  
 اجتناب از امثال این امور مباءه شعار اهل تقوی و صلاح است چه بچه  
 نور احادیث کثیره مصرح است و کسی بر ناکه تقوی و صلاح خود  
 مستمند شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام هدایت الیام  
این الشیطان یجری من الانسان مجری الدم در اذله امثال این ظنون  
 پشانی و یکنانی است و اما در حق منتهیان پس اعیان و با اجتماع غنا

همغمری دیگر میسر یابد و بعضی قالب با مار و مضرتی دیگر اما مضرت اعتبار  
 با شماع غنا پس تفحصش موقوف بر تمهید مقدمه است  
 میانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت  
 می کند که کیفیت غصبه امری دیگر است و ملکه شجاعت امری دیگر  
 اگر چه آثار و احکام آن هر دو بایم شبانسی و متمایل می باشد مثلاً  
 ضرب و قتل از عرض غضب بزم سرر میزند و از ملکه شجاعت هر صاده  
 می شود لیکن اول از عوارض سرریحه الکردال است و صد در افعال  
 اذان می اثر نام و ثانی از ملکات راستحه است و صد در افعال اذان  
 یا تنظیم و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از  
 ملکات محموده پس طریقان غضب و صد در آثار آن اگر چه محل  
 ظهور آثار شجاعت نیست بلکه مؤد آن لیکن غله آن کیفیت تسلط  
 آن بر نفس و اتباع مقتضای آن مجتبی که هر چه غضب او تقاضا کند  
 همان را بعمل آرد خواه موافق عقل و عرف باشد خواه نه ملکه شجاعت  
 را بی رونق می سازد و چنانکه صاحب شجاعت متین با تمکین میباشند  
 چنین صاحب غضب سبک مزاج و بی وقار چون این مقدمه

زمین نشین شد پس در اصل مقصود کمال تحقق باید نمود و نظیر  
 خاتم را کار باید فرمود که ایمانی و غیبانی که سبب استماع صوت  
 خوش در باطن انسان پدید می آید اگر چه فی نفسه از امور قدسیه الهیه  
 نیست چه مثل همین حال بر نفس فساق و فجار بلکه مستعد عین و کفایت بلکه  
 بر نفوس سائر حیوانات وارد می شود لیکن سبب اختلاط انواع  
 عبادات و طاعات و آمیزش محبت خالق الارض و السموات یک  
 گونه نماید سالک راه حق را در بادی نظری نماید و از حالات محمود و وبالعرض  
 معذوم می گردد و اما در جنب مقامات و آثار حجب ایمانی بمشابه همان  
 کیفیت غصبیه است در جنب شجاعت و چنان که وقتی که آتش  
 زیر پاره از زرنیا سیم می افزودند و بسبب تیزی آتش در آن  
 پاره تغلظی حادث میشود چنانکه مثل آب شده کف می آید و میاید  
 میریزد و در خلاصه او در نمی نشیند پس امر مرغوب فی الحقیقت  
 همان است که در تنشسته است و این کف که بر روی کار آمده  
 هیچ کار آمدنی نیست \* فاما انزلک فلهک هب جفاء و اما ما ینفع  
الاناس فیه مکث فی الارض \* همچنین بسبب استماع غنا





و اسعاری بگر ایست این امور است چنانچه بر مهراهل حدیث پوسیده  
 نیست و نامم تصریح آنجناب تحریم امثال این امور پس بنا بر حکمت  
 عامه است بمانش آنکه این امور بر هیچ مقصدی از مفاسد شرعیة بالفعل  
 مشتمل نیست با وجودیکه بسبب کمال رعیت نفس بسوی آنها  
 و شدت اشتها آنها در طوائف انام اجناس اذان از جمهور انام  
 دشواری نمود پس اگر نمی صریح از امثال این امور در شرح وارد می شده  
 قطع نظر از ظهور مفاسد و مضرت آن از تکلیف معصیتی شرعیة بخرد اقدام  
 برین امور از روی آمد و اکثر است در حومه بشقاوت عصیان گرفتاری شده  
 ساء عاصه بر ایشان می بگر ایست امثال این اکتفا کرده شده پس  
 طالب حق را باید که با امثال این امور اعتیاد نوزد و آزار و سویدای قلب  
 خود جاند و در طلب آن ایمان و سرگردان نگردد و الشافی از صمیم قلب  
 بسوی آن ننماید آری اگر بطریق امور اتقاقیه امثال این امور پیش  
 آید مجاہرت باز کار آن امور ضرور نیست و تعرض بحال فاعلان  
 آن جائز نشد و فی الدین و تحریم حلال لازم نیاید و اگر بر مخلصان  
 شود و بلکه سایر طالبان راه حق که گم هستند در رضای حق حضرت حق چست

به ثبات ندهد اظهار کراهت این امر و نهی آن ارشاد کند احسن و  
 اولی تر است تا آنکه اسئال این امور را از وسأل قرب الهی دانسته  
 و در زمره عبادات شریعیه داخل می نماید پیش ایشان بلاست به  
 این بدعت اند \*<sup>۲</sup> <sup>۲</sup> آنچه درین کتاب از تجایه و تجایه مرقوم شده  
 بدو به متحقق می شود و به ادل طریقہ اصحاب الیمن است بیانش  
 آنکه مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیده قدوسی  
 ضروری از تجایه و تجایه بدست آورده است و در اجز جزیل بر سعی جمیل  
 خود باشت و از خلوط نفسانیه مبایه و لذات جسمانیه جائزه اجتناب نورزد  
 مثلا در فراغ کردن اموال و جمع نمودن استه و اقمشه و کتف کردن  
 مال و منال سعی بیش از پیش بکار برداگر چه در ادای نفقات  
 واجبه مثل زکوة و صدقه الفطر و نفقات اقربا جاهل نه نماید دعای  
 هذا القیاس پس سعی این شخص مشکور و ضایع آن بقدر اعمال  
 خود ما جور خواهد شد و بدرجات جنت بر حسب عبادات و طاعات  
 خود فایز خواهد گردید و به دوم طریقہ سابقین است بیانش آنست که  
 ایشان اکتفا بر قدر ضروری از تجایه و تجایه نمی نمایند بلکه اخذ بعزایم معالی

هم می فرمایند و قطع تعاق از ماسومی الله می نمایند چنانکه از مال و عیال و از  
 حوائج و اعضا و از ساعی و اعمال خود هم منقطع العلامی باشند  
 و همه را از ان منعم حقیقی و مولای تحقیقی خود می شناسند مثلا  
 دست خود را دست خود نمیدانند و سر خود را سر خود نمی پندارند و تمامی حسرت  
 و شوکت و مال و منال و سایر اسباب دنیا از ان حضرت حق جل شان  
 فهمیده هرگز اعتمادی بر ان نمی کنند و در صرف ان امر ضیبات  
 او سبحانه در بیخ و قصود نمی نمایند و منوره آنکه زندگانی و معاش را بچطور  
 خواهد که شت هرگز در خیال ایشان نمی گذرد مثلا اگر ایشان  
 اجنبی شت بد بسوی طعام می دارند و صرف ان را از امر ضیبات مولای حقیقی  
 خود شناسند و در صرف کردن آن هیچ صرفه بکار نبرند چنانکه شامانی  
 و مساعی که در تحصیل رضای مولای خود بجای آورده اند آنرا هم هرگز از ان  
 خود نمیشمارند مثلا اگر همگی اعمال ایشان را حق حل و علا بگافری ستمرد  
 حکم فرماید یا بلا سبب ضبط نماید هرگز حرف کاید و حکایت سنگایت  
 بنجیال و دوهم ایشان نخواهد که شت که این اعمال ما را بیکان کرده پشیری  
 از ان ما بود که از دست ما رفته بلکه میباید که مالک حقیقی در ملک

خاص خود تصرف فرموده ما را بآن امور هیچگونه علاقه نیست بلکه همه در  
آن اعمال از دست ما بمشایه چیزی است که مالکش آزاد و صندوقی  
که محض مملوک از دست نهاده باشد پس آن صندوق را اصلاً بان چیز  
علاقه نداشته که مالکش همگی آنچه را برابر باد کند هرگز صندوق را محل اعتراض نه  
بلکه بعضی این بزرگواران را مقامی عظامی فرمایند که ز لوازم قیام بان مقام  
ایست که از دل صاحب آن مقام رحمت ربانی و نیر خواهی جمهور  
انام فواده صفت جوش میزند حنا که اگر ایشان بر سر مطلع شوند که  
اعمال جایزه ایشان بدایه بعضی از عصاه عطا فرموده اند و بسبب  
همین اعمال کار و بدایه ایشان در دست شده و حال بد مال ایشان  
رو بهی آورد البته این بزرگواران را بسبب حصول نجات آن  
عصاه از مهلاک و مهوات بسبب اعمال ایشان سرزوری و فرحتی  
بهم رسد بنا بر آنکه بنده از زندگان حق بسبب اعمال ایشان از مهلاک  
و مهوات نجات یافت چنانچه شیخ سعدی شیرازی از احوال شیخ  
الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز نقل نموده که  
آن بزرگوار شیخی در مناجات مضمون این بیت را ادا فرموده

\* بیت \* پیروی که دو رخ ز من پر شوی \* مگر دیگر آن را در مائی شهیدی \*  
 انقباضه چون این معنی یعنی تبری بعضی از امور دنیا و عقبی در خلال دل  
 ادجائی گیرد و در جد ز طبیعت او مستحکم می نشیند و فغای اراده بالکل  
 وست میدهد عنایت غیبیه او را اعطفا کرده بشاید چیه خاص که  
 پادشاهان ذوی الاقنادر بعضی مطیعین خود را از سایر مرد عایا تمیز داده  
 بچیه خاص ملقب می فرمایند بر گزیده می کنند پیش چنانکه چیه خاص  
 ماذون مطلق در تصرف استه واقمشه مولای خود می باشد و تمام سلطنت  
 او را بخود نسبت می نماید مثلا چیه خاص بادشاه بنده و سبستان را  
 می رسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است  
 همچنین اصحاب این مراتب عالیه و ارباب این مناصب رفیعہ ماذون  
 مطلق در تصرف عالم مثال و شهادت می باشند و این کبار از اولی  
 اولادی و الابعداد او می رسد که تمامی کلیات را بسوی خود نسبت  
 نمایند مثلا ایشان را می رسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ما است  
 و معنی این کلام آنست که از عرش تا فرش سلطنت مولای ما است  
 یاد امام چه نسبت ستاد می است یا هیچ جزئی خصوصیتی نیست

تا آن چیز بما نسوب باشد و غیر آن بما نسوب نباشد و الله اعلم  
بالصواب \* افاده ۳\* حالات و مقامات و فضائل که مندرج این  
رساله است هر که متصف بان شود یا صرف بدریافت علمی آن  
بهره مند شود و در لازم است که در تعظیم و تکریم عاطفین و غافلین  
این امور کوتاهی ننهد حسب حال هر یک حق تعظیم او داد نماید  
بهر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانه مقصود نیست پس اولاً تعظیمش  
بجست تعظیم این نام پاک می باید این نام پاک اسم جلیل القدر است  
که بمقابله آن هیچ چیز نمی سنجد و ادراک بکنه کمال آن نمی رسد و اجر  
و ثوابش را پایان نیست و ثانیاً حال آغاز و انجام خود را ملاحظه کرده  
از زدن به کبر متبرمی شده خفض جناح نماید چه هر کس در بدو خاست  
لایعقل محض و ناکاره بخت بود و انجام خود را هیچ کس را معلوم نیست  
که چه خواهد شد و ثالثاً لحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانه  
چه از رحمت و قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لمح انسان را  
بمرتبه قطب الاقطاب رساند مومن باشد یا کافر یا کافر ادراک کما مر فاین  
به نعمت ایمان فریاد و نماز وقت ادراک نعمت قطیبت بنوازد و رحمت

و انعام او موقوف بر محنت و استعداد نیست بلکه محنت و  
 استعداد هم از انعام عام اوست اگر احدی را برود و بعد نمی  
 شنید و نمیشد عطا شد و نه بیدار و که عظامی الهی بدون این قسم نمی  
 نیست جائز است که هزار درجه بهتر از آن در یک لحظه عطا فرماید  
 \* افاد \* باید دانست که آنچه از تهذیب اخلاق به تخیل از ذائل  
 و تخیل بفضائل و اصلاح اعمال و عبادات منضابطان شده این  
 همه برای کسی است که طالب ارضای حق تعالی باشد و بارضای  
 وی مقبولیت و عزت و اعتبار بسیارگاه حضرت ذوالجلال حاصل نماید  
 و مدار نجات برین امور نیست بلکه مدار نجات هر حرف کلمه است  
 که از صدق دل و اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بد و کلمه کفر محترز  
 بود و هر چند که بائبر عمده مثل زنا و غیره از وی صادر شود لیکن هر که  
 بتصدیق و اذعان دل کلمه گفت نجات خواهد یافت و بهر بهشت  
 خواهد رسید و هر که متقدم و مصدق منضمون کلمه خواهد بود لایق که قیام  
 را بفریغ خواهد دانست و هزار و پستیمان از آن خواهد شد که بالکل  
 آن را از کتمانند بلکه مرتکب آن هر روز چند بار بلکه صد بار شود و

در تکاب گناه هم صورت مخفیانه دارد و در تکاسب گناه باین صورت  
 که گناه کند و در عین مستغوبی بگناه حق تعالی را عقود رحیم داند و همین  
 دانست موجب جرات و دلیری او بر گناه کرد و اقیح صورت  
 از تکاب معاصی است چو باین صورت مرتکب گناه عهدن کوبا  
 در برابر حضرت حق حل شانه کردن است معاذ الله من ذلک  
 و این صورت مورد توبه غضب الهی بر مرتکب گناه می گردد و شخصی  
 و در وقت گناه خود را آنک و از کار رفته دستخی عقاب داند که  
 من بعد توبه نکند انجام این چنین شخص اشائمه تعالی تنگ خواهدت  
 و تعیین تنگ انجامی وی حواله مشیت ایزدی است اگر خواهی او را  
 توفیق چنان عمل بیک دهد که مگر نماهی بریئات و حاجی همه خطیئات شود  
 یا آنکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و  
 فوت شفاعت دهد یا آنکه بدون هر دو امر خود امرزش کند یا مبرای ان  
 در دنیا یاد و کور یاد و شریاد و جهنم چشاید به بهشت رسانند  
 \*نموده\* چون که محیاد ثنات مرد مسلمان بطرزست بویه علوی  
 صاحبها الصلوه و السلام بود علامت کمال ایمان است و در



زندگالی اختیار کار بدست اوست و بعد ثبوت کرده بدست زنده  
 هر چه اعیان را بنخواهندی کند پس مرد مسلمان محب سنت و منزه  
 بدعت را باید که در وقت مرگ آثار اختصار توبه و استغفار نموده  
 ایمانی خود را مفوض بدارحم الراحمین نماید هر چند اله تعالی معزین  
 هر مسلمان در هر وقت است و هر مسلمان را تقویض ایمان خود  
 باو تعالی در هر زمان لازم لیکن او را این قدر سعی می باید خصوصاً در این  
 وقت که وقت طریبان غفلت و مذموشی است و برای نخبیز و تکفین و  
 دفن خود و وصیت کرده مقیمه فنام ساخته نگاه دارد و معمران را بران  
 آگاه سازد که هر که خلافت طریقه محمدی علی صاحبها الصلوٰة در تکفین و  
 تمهیز و دفن عمل خواهد آورد و مواعده از وی روز قیامت خواهد کرد  
 و دانست که او خواهد شد هر بدعتی که در تمهیز و غیره رایج باشد نفسی آن  
 باهتیم کند مثل ساختن قبر بر قهوه و تخصیص و تکلف در مقبره و چراغان  
 ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائی که آنرا از اعمال صالحه

---

شمارد \* اعاذنا الله تعالی و جمیع المؤمنین من البدعات

---

و رزقنا الذباج المصطفی فی جمیع الحالات \* باب سوم دو

بیان طریق مساوی که راه دلالت \* و آن مشتمل بر چهار فصل ذی‌ک است تکمله  
 است \* فصل اول در بیان اشغال طریقه قادیان \* و آن مشتمل بر یک  
 موهب و دو هدایت است \* تمهید \* خلاصه اشغال طریقه قادیان  
 با تفسیری که موجب سهولت سلوک و معرفت مطالب یابی باشد  
 و اثری از اندراج نهایت در بدایت در آن متویر اگر دو درین فصل  
 محذّر کرده است و از یک به همه اشغال منحصر در ذکر و فکر اند لا بد این  
 فصل بر دو هدایت منقسم گردید \* هدایت اولی در بیان طرق ذکر \*  
 و آن مشتمل بر چهار افاده است \* افاده اولی ذکر یک ضربی  
 بنام کرد و طریقه نقش آنکه دو زانو بطور نماز نشسته لفظ مبارک است  
 از اوسط سینه شدت و جهر بر آورد و پیش روی خود ضرب کند  
 و نزدیک لفظ باین لفظ چنان تخمیل کند که نوری همراه این لفظ  
 مبارک از دهنش بر آید و چون که ضرب تمام شود آوازی دراز بطور  
 آواز کبوتر خیالی متخیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون انسان قصد اصدار  
 آوازی جهر و شدت میکند پیش از آن که آواز مستوع پیدا شود جنبشی  
 پذیرد می آید و آن جنبش را صوت خیالی توان گفت و هرگاه آواز

بگردشت ممام می کرد و بعد تمام آن و قبل اذان که دم بجای خود  
 آید و شکل و هیئت وین و لب و زبان بحالت نخستین عود کند  
 استند اصوتی مستخیل می ماند که از ادراک آن گوش را نصیب نیست  
 آری آواز کتده میداند پس همین آواز مستخیل پسین را زیاده  
 تر کشد و همراه کشیدن آن آواز نور مستخیل را در از تر و پهناتر  
 مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را  
 از سر تا قدم بآن احاطه کند باز اذان آواز مستخیل بهم سکوت و خاموشی  
 ورزیده چنان پندارد که آن چادر نورانی در بدنش فرود رفته از هر  
 طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار  
 آن نور تو تپوشه بجای تمام جسم همان نور استقرار پذیرد و  
 درین سکوت لحاظ خود را بذات بخت متوجه نماید و بعد استقرار آن  
 لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طور ذکر کند و این ذکر  
 را بکثرت و مواظبت بعمل آرد تا که به قابو در آید \* افاده ۲ \* بعد  
 در سوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر دو ضربی شروع کند طریقی  
 آنست که دو زانو مثل نشستن نماز بنشیند و لفظ مبارک الله را

از وسط سینه بر آورده شدت و جبر در زانو است ضرب  
کند ز باز آمد او صوت متخیل را با بستگی نابه شانه راست  
کشیده بوسط سینه رساند و چنان تجیل کند که نور همراه این لفظ  
بر آمده و بجای زانو و پهلو و شانه و دست راست تمام آن نور گردید  
یعنی این همه اعضا باطل شده و بجای او همان نور نشسته است باز  
قدری سکوت کند در آن سکوت نشستن بهمین نور بجای  
اعضای مذکوره ملاحظه کند تا در دین او صورت همان نور بجای آن  
اعضا خوب نشیند بعد از آن بهمین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه  
تا شانه راست کشیده بر قلب شدت و جبر ضرب کند و چنان  
تخیل نماید که همان نور که بر جانب راست محیط شده بود در قلب  
فرورفته است باز قدری سکوت کند و در آن سکوت چنان  
ملاحظه نماید که همان نور که بقلب فرورفته بود درون تمام بدن این  
شخص ساری گردیده \* افاده ۳ \* طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار  
زانو بنشیند و یک ضرب در جانب راست بطریقیکه سابق  
ذکر شد بکند و دیگر ضرب در جانب چپ همان وضع نماید و ضرب

سوم در قلب نماید \* افاده ۳ \* طریق ذکر چهار ضربی آنست که چنان  
 مذکور شد یک ضرب بطریق مذکور در جانب راست و دیگر در  
 چپ چوب و سومی در قلب و چهارم روبروی خود کند بوضیقه  
 همراه آن ملاحظه کند که گویا که نور یک همراه این بر آمده از تحت احاطه  
 می کند تا که تمام این را احاطه کرد و تمام این شخص در آن مشغول  
 گردید بانه بجای بدن این شخص همان نور قرار گرفته \* فائده ۴ \* رعایت  
 این ذکر باین طریق مذکوره آن است که امر ذکر اسم ذات بر تمام  
 بدن اجمالاً و تفصیلاً احاطه کند و ظلمت شربت از تمام بدن عموداً و از  
 اعضای مذکوره خصوصاً در روده و تمهید فمائی جسمانی گردد و ذکر همراه فکر  
 مستحاط شود و اقرب باشد برای انتقال از ذکر بمراقبه بالجمله چون آنگاه  
 افکار چهارگانه از یک ضربی تا چهار ضربی مویده اگر در وقت مشغول  
 بایستد \* هایت ثانیه در بیان اقسام فکر \* و آن شش تا بر هفت  
 افاده است \* افاده ۱ \* مراقبه اولی مراقبه وحدانیت است و  
 بطریقش اینست که وحدانیت حق تبارک و تعالی را که لا شریک له معین  
 اوست هر جا لحاظ کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یگانگانه

است و این ملاحظه را سه صورت بخمال می کند و اول آنکه  
 هر چیز انفی کرده بجای وی وجودش تعالی را به فهمد دوم آنکه وجود  
 حق تعالی داعین این پیر تاخیل کند این هر دو طریق مراد نیست بلکه  
 ازین هر دو طریق پر اینزواجتباب لازم شد و صورت سوم که مراد  
 از آنجا است اینست که وجود او را ایگانه غیر تمام اش یا هر جا  
 تصور کند نه آن هر بار انفی کند و زمین حق داند مثالش ایگه هر شخص  
 می داند که منی که از ان بلفظ هست در فارسی و بی در هندی تعبیر  
 می کنند هر جا موجود است و عین بیج پیر نیست بلکه غیر هر چیز است  
 با وجودی که بیج چیز خالی از ان نیست \* افاده ۲ \* بعد استوار  
 است حکام مراقبه و حد اینب مراقبه صمدیت کند و آن را در مرتبه  
 است ابتدا و انتها اما ابتدا ایش عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز  
 بسوی او سبحانه تعالی اجمالاً استغای وی از همه چیز است  
 پس چون این مراقبه مستحکم شود طلب تحصیل انتهای آن کند و آن  
 عبارت از ملاحظه احتیاج خود را مورد سانس و معاد تفعیلاً مروج بغایت  
 محبت و الفت و نهایت تضرع و عجز است بعضی چنان ملاحظه

کند که در هر چیز احتیاج بنسوی او نیست و بیسج گاری بدون عنایت  
 وی سرانجام نمی شود کار عمده بود یا سهیل از معاش بود یا از معاد و این مراقبه در  
 الفتن و نجبتی در اهی بجانب کبریائی مستحق کرد که بروی قدای جان  
 و آن وعزت و آبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بر نام او سهیل  
 و آسان نماید بلکه آن را موجب افتخار و اعتبار و مرید عزت و جاه  
 شمارد و این امر در اعتقاد وی گمانیست و مستقر و مستحکم شود و معاش  
 آنکه شخصی که از طرف پادشاهی انعام های مخلصه موردی ابا عن  
 جد یافته آمد و تمام کار بار معاش و عزت و اعتبار بسوسل پادشاه رو  
 داده اگر کار می نامود از طرف آن پادشاه شود و مراد انجام آن را بجانب بازی  
 بهم فخر خود می داند و ازین مراقبه معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین  
 خوبی مستحق می گردد و از ثمرات این مراقبه انکشاف توحید آن  
 تعالی است که با وجود کثرت افعال و فواعل صاحب این مراقبه  
 را یک فاعل و یک موثر که ذات ذل حقیقی است در هر فعل و هر  
 جنبش و هر کون موید می گردد \* افاده ۳ \* بعد این مراقبه شغل  
 دوره کند و ارکان آن شغل چهار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سبح

و تعزیر و تقدیر و عظیم با هر یک اسم ذات را ضم کند پس بطور  
 مراقبه نشسته و خاطر را مجتمع ساخته و دل را حاضر کرده بخیاں خود گوید  
 که الهه سمیع و آن را از ناف که مقام لطیفه نفس است بوسط  
 سینه که مقام لطیفه سر است بر آرد و چنان داند که روحش که در ک  
 در سینه در جز روی همان است مجتمع و فراهم شده هر آید که در ک  
 در ناف بوسط سینه رسیده است و اگر نقل روح از ناف  
 بوسط سینه متعسر شود چنان تخیل کند که روح در میان این مهر  
 دو اسم یعنی الهه سمیع و وجهی است که لفظ الهه یا لا و لفظ سمیع نیز  
 آنست پس باین تدبیر انتقال روح همراه انتقال این مهر و  
 اسم متبصر خواهد کرد و باز بمصاحبت الهه بصیر بطریق  
 مذکور بلطیفه اخفی که مقامش در سر محاذی کام است رساند و باز  
 الهه قدیر از اخفی باسمان چهارم رساند و روح خود را تابع و همراه آن سازد  
 تا از الهه علیم را از انجا بعرش معلی رساند و با سعادت آن ذکر روح  
 را از اسمان چهارم بعرش مجید رقی دهد و باید که در هر منزل سوم و چهارم  
 یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا در متوقف سازد نیم گهری



یا با یک گهری بر تقد که ممکن شود و آغاز روح را یجب و راست دایره  
 سائر کند و گاهی توقف روح در آنمقامها دشواری افتد بلکه مثل چیز  
 سنگین خود بنحو و بجزبری افتد تا برش آنکه در وقت صعود راهی  
 بطور روزها در آسمانها متخیل خواهد شد بنا بر اقامت و توقف روح آن  
 روزها راه را بسعی خیال بند کند تا روح آنجا توقف کند باز همان بدرقه  
 از عرش مجید تا لطیفه نفس بر تریب و وضع مذکور نزول نماید یعنی بذکر اسم  
 علیم از عرش تا آسمان چهارم و بذکر اسم قدیر از آسمان چهارم تا لطیفه  
 اخفی و بذکر اسم بصیر از اخفی بسر و بذکر اسم سمیع از سر تا به نفس  
 امشه است این ذکر را مفراید کند تا که آثار آن پدید آید از آثارش  
 بولایت روح ذاکر است و ملاقات بارواح انبیاء اولیاء و ملائکه و  
 میر جنات و ملائکه مساوات مثل سدره المنتهی و بیت المعمور و غیره  
 و لوح محفوظ و کشف وقایع آنجا و بنا بر همین امور روح را در آسمانها  
 متوقف کردن و دایر و سائر نمودن نمی باید و دیدن عجایب آنجا مختلف  
 میشود هر کس موجب قوت ادراک و استعداد مناسب  
 حالی خودی بیند و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکه مکالمه با ایشان میشود

و احیاناً بر صلاح یکس که مفید را مسا لکب بود یا غیر آن نیز اور آگاهی  
 فی بخشند و روح را لطافتی و قربی و انسی بذات پاک الهی دست  
 میدهد و پیرگامگی از جسم حاصل می شود و نور انبسی بهم می رسد که در شغل  
 نفی اعانت و امداد می کند و آنرا انسان ترمی سازد و هر چنان روح  
 بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن زکرا الهی  
 بدر و اوست پس جائیکه طاقت رسیدن می داشت بدرقه  
 مذکور می تواند رسید \* افاده ۳ \* باز شغل نفی پیش گیرد  
 بنامش آنکه بمقتضای اشاره الله نور السموات و الارض  
 انوار الهی در هر مکان موجود است به سبب وجود هستی که هر جا ثابت است  
 چنانچه در مراقبه وحدانیت واضح گردیده و انوار لوازم آن وجود  
 پس جائیکه وجود است بر جا انوار مستحق است و چون احاطه  
 وجود معلوم شد به همان طور احاطه انوارش مایند فهمید و با وجود آنکه  
 انوار هر جا موجود است لیکن قوت در آنکه انسان بسبب آنکه  
 از خیالات اشیا ی کثیفه نظامیه که اجسام فلکی و عنصری هست  
 از درک آن محجوب و محروم است به سبب غیبت و دوری

دور و همون بذات بحت طی حسب که عبارت از انوار است  
 واجب و طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممنوع و آنچه  
 از باب فطرت عالیه را بدون انکشاف انوار و وصول بذات بحت  
 و سنن می دهد پس در احتیاج اکثر ناس با انکشاف انوار قدح نمی کند  
 پس برای ادراک آن قوت در آن خود را از خیالات مذکوره پاک  
 و صاف باید کرد تا که انوار الهی بدرک شوند همین که آئینه قوت در آن  
 اش از رنگ خیالات مزوره مصفی کردید پس انوار هر جا  
 موجود اند بلا تعب در یافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن این  
 است که شغل نفی کند و خلاصه مشغل نفی نیست کردن اشیا است  
 انزیهال خود اگر چه فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی الحقیقت  
 آن را نیست دانستن خیال باطل و وهم کاذب است هر چه موجود  
 است بایجاد موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است در بطی خاص  
 با وجود پاک او هر چه موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی  
 فی الواقع ممکن نیست و قصد این امر کردن کویا مقابل خالق شده  
 است و غرضی هم به نفی واقعی متعلق نیست چرا که غرض صاف

کردن مدار که خود است چون مدار که صاف شد مدعای خود خواهد  
 بر آمد از نفی واقعی هیچ کاریست و هر چند نفی تمام عالم امری صعب  
 بنظر می آید لیکن انجام دو مرتبه است و بس زیرا که نفی عالم و نفی  
 یک جزوی از عالم برابر است انسان را خالی کردن خیال خود  
 از پریشانی و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیزی  
 سخت است بناء علیه نفی را بدو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم  
 نفی تمام عالم و سبب و سهولت دوم و دشواری اول آنست  
 که قوت در آنکه از عالم و دانست خود تمام منسلی و پرمی ماند و دریافت  
 خیر خود و اجیانامی شود در نفی دوم چیزی را از آمدن در قوت در آنکه  
 خود منجم می کند و در نفی اول آنچه در در آنکه مستقر است آن را  
 اخراج می نماید پس فرقی که میان ممانعت خارج از دخول و اخراج  
 داخل است پوشیده نیست که اول به نسبت دوم بسیار  
 آسان است یا باین طرز فرقی که توان فهمید که نفی باران شخصی  
 در آنکه باران گاه دیده آسمان است از نفی باران هر کسی را که در عین  
 بارش ایستاده و نظرات متر اتره بر بدنش می افتد و بناء علیه در

نفی خود نفی جسمه اسفندل و جائی که بران قرار دارد و سوار بر می شود و  
 گاهی نفی سر که مقام ادراک و امتیاز است کران می نماید و بعض را  
 که بر تنفس و آمد و رفت دم آگاه بر می باشد نه نفی جان و سینه  
 منخوت می شود با لجه مهر چری که آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت  
 تر پس اول نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند و شروع از همانجا کند  
 که نفی آن دشواری نماید که به نفی آن عضو تمام بدن یک بار کی نفی  
 خواهد شد و اصل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل است که نفی  
 خود کرده به است خود مستوجب شده القافر باید و ابدا ای نمودن بران  
 بر سینه می این کار بصورت مختلفه می باشد گاهی خلایق به مقام سینه  
 فاشکم اول معلوم می شود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی مهر و دست  
 می پندارد و گاهی تصویری کند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی  
 صفات وجهه متخیل می شود کویا قصبی است از لحم که دم بدم دراز و  
 باریک میشود و اسهل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود  
 خلایق خیال کند محاسبه آنکه کوله توب از یک طرفت بطرف دیگر رسیده  
 آن مقام بدن را خالی گذاشته است و باز همان روز در آن

آهسته فراخ تر و گشاده تر سازد تا که بانجام رسد و از سخت ترین صور بی  
 آنست که چیزی غیبی منجوسی که عبارت از فناسف از عالم قویب است و به  
 بوسیله یکبارگی جسم او را متلاشی ساخته مثل سنگ سخت که  
 بر پاره خرفی مست رسیده پاش پاش نموده متلاشی سازد و به همین  
 اینطور هم تصورش میتوان کرد که جانش بر آمد و یا گوشت پاره دل  
 از وی بر آمده منعدهم گردیده و جسم بی جان و دل باقی نمی ماند پس  
 آن جسم بی جان شده منضمحل گردیده هر چند نزد واقع این کاد  
 بیان این صور شئی تطویل لا طائل است لیکن بشا است که  
 از معنی محل نفی تعین صورتی از صورشش بجز یکی فومی الیه کاسم  
 سر می کرد و در اینجا با وجود دریافت صور کثیره غیبی عاقل را صورتی  
 دیگر مادرای آن صور پدید آید بالجمله دریافت اختلاف صورش خالی  
 از فائده نیست بهر وضعی که ابتداءش نمود کردان را بخوبی در خیال  
 خود گرفته در مرید آن اهتمام ورزد تا آنکه نفی تمام بدن بانجام رسد و  
 در وقت صعوبت نفی گفته \* لا موجود الا الله لافاعل الا الله \*  
 در هر حالتی که نفی آن صعوبت می نماید معنی این هر دو کلمه را فهمیده بتوت

خیرال نبر همه جا ضرب کند انشاء الله تعالی این شغل مرای نفی  
 کافی خواهد شد و بعد نفی احیاناً خلائی پدید می آید بوضع که اگر تخیل کند  
 که ضربیه شمشیری بر بدنش رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضربیه  
 بطوری که در خلای خالی می کند و همچنین از میان وی خالی مگذرد و گاهی  
 تاریکی مثل کاهل که کردا کرد او تابشی مثل خط بار یک نورانی باشد  
 نمایان می گردد لیکن آن خط نورانی که در تخرج بندگی می باشد  
 بمشابه سمر شعله آتشین که بسبب اختلاط بدخان بس تاریک و مکرر  
 می نماید و نیز آن خط نورانی مالاستقلال در یافت نمی شود بلکه در  
 ضمن تاریکی مدرک می شود و اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه  
 ستانند همان وقت مندم می گردد و بسوای تاریکی امری دیگر  
 مدرک نمی شود بالجمله این تاریکی را نور نفی می نامند و این شننل نفی را  
 نجوی مراد است باید کرد که شننل طالب اذ امور مکرره که بمشابه حسن  
 و خاشاک است به همین شننل مصفا می گردد و لیکن را اکثر احوالیان  
 باین شننل حاجت می افند \* فائده \* در ایام اشتغال بشغل  
 نفی شغل باید داشت هم باید کرد و تحقیقش التمام دائمی است

بسوی ذات بیخون و بی چگون در همه اوقات در نشیب و برخاست  
 و عرض و کاسب و مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن بجیشی که  
 هیچ امر مانع التفات نکند و به سبب آنکه هرگاه محبت چیزی یا همتی  
 کاری در دل شخصی که راسخ می گردد پس در عین اشتغال بخواج  
 ضروریه و اعمال مناسبت به دلش گمانی بسوی همان امر متوجه می ماند  
 چنانچه بر هر صاحب وجدان پوشیده نیست پس غافلان یا دخی  
 بیار که و تعالی را باید که تمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یاد  
 داشتی را از ممتنات عقایه یا عاوییه نشانند بآنکه آنرا سهل  
 و آسان پنداشته گمراهت بر تحصیل او چمت بندد و نیز باید دانست  
 که چنان که بعضی از اشخاص را یادداشت بعضی اشیا حاصل  
 می باشد لیکن ایشان به حصول یادداشت آن چیز متنبه نمی باشند مگر  
 قه و وقت عرض امری که مشعر به حصول یادداشت آن چیز باشد  
 مثلاً هر شخص را از ممتنات دائمی بسوی بدن خود حاصل است و علم  
 با علم به هر وقت نشستن کسی یا حدوث الهی همچنین بعضی سالیکن  
 را یادداشت حاصل می باشد و شعور به حصول آن نه مگر نزدیکی



هر دو غفلتی یا امور مخفی در امر یاد داشت و بعد ملکه یاد داشت حق  
 یاد داشت دیگر هم بان ضم باید کرد که بیانش مفصلاً در باب دوم  
 گذشته \* افاده \* چون نفی خود و تمام عالم بقایوی طالب  
 آمد نفی النفی و فناء الفناء از سر گیر و یعنی چیزی که بان نفی وجود  
 خود و سایر موجوداتی که در آن راه مستفی و منعده م  
 تصور باید کرد و چونکه نفی النفی نیستی محض است علامت آن  
 غفلت و نبودگی و تعطیل محض در قوای دراکه است حتی که اگر  
 درین شغل کمال ملازمب نماید بدن او معدوم شود اثری از آن  
 باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد  
 لیکن آینه دراکه آمدنی است آن را جعل نکند از بلکه جعل آورد  
 و سبب نامطبوعی نفی النفی نیست که درین شغل دور گردن  
 ادراک و دریافت است و چونکه ادراک نماند هیچ معلوم نمی شود  
 دل بستگی انسان سبب ادراک است هر چند در شغل نفی  
 هم هر چیز را از ادراک خود دور می کند لیکن همنامی بخیاالش باقی می ماند  
 و سبب دل بستگی می کرد و چنانکه صاف طعمان برسد ان برده قماوس

می کردند تا همین در بعضی هم اسی می سود بجای آن نفسی که نفسی که  
 مدار آنست در آن مقام باقی نماند \* اما در ۹ \* بعد اتمام نفسی دو  
 صورت پیش می آید گاهی توحید صفاتی منکشف می گردد و محاسن  
 آنکه صاحب این شغل خود را رسد و کثرت نیک در عالم امنیت گمان  
 می برد و تصویرش اینطور نمودار می گردد که بدنش را فراخی و  
 پهنائی متخیل می شود و آن فراخی و پهنائی باین مرتبه می رسد که در  
 خیالش از عالم اجسام که بالای همه آن عرش مجید است متجاوز  
 از تمامی جوانب می گردد و همه عالم در خود می نگرد افلاک و عناصر  
 و جبال و بحار و اشجار و اجبار و حیوان و انسان همه را منجمه جسم خود  
 میداند و درین حالت اطلاع را بمنه افلاک و سایر بعضی مقامات زمین  
 که دورتر از جای وی بود بطور کشف حاصل می آید و آن کشفش  
 مطابق واقع می باشد لیکن خود را فی الواقع کل تمام عالم نداند بل این  
 خیال مخالف واقع از آثار این مرتبه اعتقاد کند و درین حالت  
 توقف نکند که راه راست منزل مقصود نیست هر چند راهی باشد  
 فساد در راه راست امورش هم عودت بسو است و دانست

قصد انتقال از آن بانوار کند که حجب ذات پاک اوست و گاهی  
 انوار در نگار تک بنظری آید و همین صورت راه حصول مقصود  
 طالب است و آن انوار حجب ذات محبت حق جل و علا است  
 و طی آن راهی منفر نیست اگر عنایت الهی شامل حال باشد  
 در یک لمحہ ہزار ماطی می گردد لیکن سبب عادی برای انتقال  
 سالک از حجابی بہ حجابی دیگر آنست کہ ہر یک را از ان انوار  
 بر قوت خیالیہ خود بدی و صبیح کند کہ احاطہ تمام عالم کردہ تجاوز از قید  
 مکان بفضای لامکان نماید بعد از ان بہت انتقال از دل خود  
 بر آورده استدعای ابن امر از جناب حضرت حق نمودہ بنظر  
 خیالی خود در ان نور بدی غور کند کہ نوری دیگر از صلب همان نور  
 نمایان گردد و آن را ہر طریق نور اول و صبیح کند و از ان نور ثانی  
 انتقال در زد و وہلّم جراً و بسا کہ انسان در ہمین حجب متوقف  
 گردد و در راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخر این  
 حجب حجابی است لطیف بی لون کہ از ان بہ نسبت بی رنگی  
 تعیین می کنند آخام گاهی توقف رومی و ہدویانابوحنی طالبین همان را

مقصود اصلی می پندارند و نه همان جا متوقف می شوند \* افاد ۷۱۰ \*

هرگز ابعانیت ایزدی و جذب نجیبی تمام حجب طلیثه بمقام معرفت  
ذات بحث میرسد و در اینجا حالاتی بس عمده و اطوار مختلفه پیش  
می آید و توضیح در اینجا می باشد آن را یسرفی الله می نامند و نه پندارند  
که در آن مقام تفاوت و تبدل حالات نمی شود بلکه بموجب  
منسوق کل یوم هوفی شان هر وقت شان جدا از ان ذات  
پاک جلوه گر میگردد و در مجر و تبدل احوال دل طالب و در غیب هم  
سند می و تفاوتی بر بصیر بصیرت او نمایان می گردد و چونکه بر طبق  
حدیث نبوی علی صحابه السلوه و السلام که دل آدمی بر منزلت پاره  
پر است که در صخرای صیاف با آنها آن را زیر و زیر می سازد و دل انسان  
را اقرانیت پس ظهور شیون را هم از آن طرف کون  
و قرار نه بلکه در همه هم متبدل می گردد و از جهت تفاوت شیون الهیه  
است که معاملات مختلفه حسب استعدادات نبی آدم پیش  
می آید و بیان یسرفی الله تفصیلی دارد و طویل و عریض که تحریرش  
درین اوراق دشوار است اما سنوکی که متعارف است و منضبط

کتاب مصنفه این فن است پس بر مقام معرفت مستهیل میگردود

فصل دوم در بیان اشغال طریقہ چشمہ بطریقی جدید که

موجب فوت آرزو سرعت ظهور و فواید در ازمنه قیامه باشد و برطر

ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان تر نماید \* و آن مشتمل بر دو

پدایت است \* پدایت اولی در بیان اشغال طریقہ چشمہ \* و آن

مشتمل بر پنج افاده است \* افاده اول \* اولی طالب را باید که با وضو

دو زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه بنام اکابر این طریقہ یعنی حضرت

خواجگ معین الدین سنجرمی و حضرت خواجگ قطب الدین بختیار

کاکلی و غیرهما خوانده التلایحجاب حضرت ایزد پاک بتوسط این بزرگان

نماید و به نیاز تمام و زاری بسیار از بسیار دعای گشود کار خود

کرده ذکر دو عمر بی شروع نماید طریقی نقش آنکه لفظ مبارک الله را دو بار

متصل گوید و برای اتصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار

گفتن را یک ذکر قرار دهد و بنا بر اسمی از هر دو ذکر فیما بینهما لفظ

الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی بار

اولی را در وقت تمام از سینه بر آورد و بحموشت زند گوید

و آخر را از اول در جهرا شدت و مد و قوت زیاده تر کند و همراه اول  
 تخیل کند که نوری از سینه اش برآمده بر لب او رسیده توقف کرده و در بار  
 دوم از همانجا برآمده سبب فوت و کثرت که هر دو مجتمع گردیده از دهانش  
 برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بماند تر بقدر یک دست  
 تصور کند همین ذکر را به حضور دل تکرار کند و برای حضور دل اینقدر  
 هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک است که همراه  
 نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از صمماهی  
 پاک و منزه وی مکان نیست امید واثق از فضل کامل آن کریم سائلین  
 آنست که جلدتر ذکر را نوری معلوم شود پس این ذکر آنقدر  
 کند که آن نور مثل چتر بر سرش شده باز سبب کثرت و قوت باشد این بر  
 تمام بدن وی رسیده بدنش را از درون و بیرون احاطه کند و  
 بدنش در آن نور کم گردد \* اناده \* چون این معنی نجومی حاصل  
 شود و مشق و مانده آن بوضع می رود بد که هر وقت بلا گفت همین  
 طور بکشد و بقایوی ذکر آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ \* الا  
 الله \* است فوت و شدت و جهرا بهمان طور است که مذکور شد

لیکن این قدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت در میان هر دو  
ذاتی خود ضرب کند و نور را همان قدر که در ذکر اول بجانب فوق  
بلند تخیل کرده بودی جانب تحت تجلیل نماید و آنرا از زیر بیلا آورد تا که  
نور فانی و تخمائی بمنزل یک ستون نورانی که بدنش در آن کم شده  
باشد ثابت گردد \* افاده ۳ \* باز بلا مُت و آسگی ذکر سوم  
شروع کند و درین ذکر بطور اول صرفت لفظ اسم بگوید بدون  
ضرب و شمت و جهر منظر و این لفظ مبارک را بخمال خود در آن نور  
که بجای بدنش هم همان است گردش دهد مانند جاروی و مصقله  
که اگر که درتی در آن از خیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی و  
مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد  
\* افاده ۴ \* چون این نور آن چنان مصفی گردد که شعاع آن از  
مرحمت دور تر از آن افد و تصفیه و تمهیل آنهم بقابوی ذاکر آید  
ذکر چهارم شروع کند و آن نفی و اثبات است یعنی لا اله الا الله  
یس لارا بخمال خود کشیده محیط زمین و آسمان سازد و تمام دوره  
را فرا گرفته الله را در خود تمام کند و طریق کشیدن لایست که پیش

و وی خود محمد و در مبع نخیل کند تا آنگاه بعرش مجید رسد و باز آن را  
 متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دایره گردیده  
 بمقام خود رسیده و بلفظ الا الله جانب فوق بالای عرش مجید  
 ضرب کند و در لاله نقی موجودیت هر چیزی الواقع و فی الحقیقت  
 و نقی وجود خود و تمام اشیا و کائنات از خیال خود بالمحاط  
 درست و تصور چست مستقر و مستحکم سازد و در ضرب الا الله  
 اشارت بذات بخت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی الرحمن  
هللی العرش استوی بگردان این ذکر نور آن ذات بخت از بالایی  
 عرش بان کثرت و در معیت به مشاب و ریای زخار خواهد آمد که تمام  
 عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم در آن کم خواهد شد چنانکه در  
 ذکر اول فقط جسم ذاکر کم شده بود و باین طریق ذکر نقی و اثبات  
 غالب صادق را بر ای حصول کمالات مقصوده کافیت فهم  
 درست باید و این ذکر را به کثرت و مبالغه نماید بغایت ایزوی  
 در ترقیات محتاج بشغلی دیگر خواهد شد \* افاده \* طریق استقام  
 انبیین ذکر به منزل مقصودم آنست که بعد استراحت نورمی که آن



قوی عرش فائض شده تمام عالم را فرا گرفته در همین نور مراقبه کند  
 و ذکر را به گذارد و در مراقبه انست که نفی خود و نفی تمام عالم  
 که از احاطه نور مذکور حاصل کرده بلحاظ قصدی ملحوظ ننموده نفی مسطور  
 را بطرفی در قابوسی خود آورد که اولاد و اولاد هم نفی خود و نفی  
 تمام کائنات از وی آسبان شود که نفی از ان نور منقک نمی شود  
 ولیکن این شخص را باید که نفی را مقصود لذاته ساخته شغل نفی را  
 مستحکم سازد و بعد استحکام نفی یا توحید صفاتی مویذ خواهد شد  
 یا ظهور انوار و طریق ثانی راه مطاب یا بی امت پس بطریق  
 در فصل اول مذکور شد. ازان حجب نور نیست تجاوز کند تا که باخر حجب  
 که ماتب به نسبت بی رنگی است فایز کرد و اگر چه نسبت این  
 طریقه را تیره بنور مهتاب که منتشر باشد می دهند لیکن  
 فی الحقیقت بی رنگ است بکوه این رنگ معلوم می شود همینکه  
 و زان نور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمی گذرد و چون که از حجاب اخر هم  
 تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت له منتهای سلوک متعارف  
 است متحقق خواهد گردید \* هایت تانی در بیان فوائد متفرقه \* و آن

مثل مرد و افاده است \* افاده ۱ \* برای انکشاف حالات سموات  
 و ملاقات ارواح و ملائکه و سیر جنت و نارد و اطلاع بر حقایق آن مقام  
 و دریافت امانه آنجا و انکشاف امری از لوح محفوظ ذکر یا حی یا  
 قیوم است یا حی را اندک خیالی از در میان سینه خود تا بلب آرد  
 و روح خود را پیوسته زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینه  
 بر آرد و از بسکه تانظ باین لفظ مبارک متصل تانظ بانظ اول  
 واقع می گردد لابد که اثر این هردو اسم مبارک و وقت تانظ با آخر  
 مجتمع شد، ثبوت می گیرد و همه آنها همراه تانظ بانظ آخر با ستعانت هردو  
 لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس زیر روح شود و روح در میان  
 هردو اسم ماند روح را بیالای عرش رساند و در انجا رسیده توقف  
 نموده سیر و دور نماید و در سیر و دور نختار اسبیت بالای عرش نماید یا  
 زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه منظمه و  
 دیگر امانه تیر که و بعد عرصه که بیداری و خرداری این عالم خواهد  
 با ستعانت همین هردو اسم انتقال از اعلی با منقل نماید بدکرا  
 خیالی یا حی تهیه انتقال از ان جا کند و به مصاحبت یا قیوم تدویر بجایه مکان

خود رسد و در نزول سموات را جدا گانه ملحوظ دارد \* افاده ۲ \* برای

کشف قبور سه بوح قدوس رب الملائکة و الروح مقرر است

طر بقش آنکه با اسم اول یعنی سه بوح اذ نامف باید ماغ یعنی مقام

لطیفه اخفی رسد و با اسم دوم یعنی قدوس ازان جا ببالای عرش

مبجید و با اسم سوم ازان جا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند

و از در ثنانی دل داخل شده از در تحتانی بر آمده متوجه بقبر گردد

و اگر مدعا یکنار کی نه بر آید دل تنگ نشود و در مکرار آن بحضور

و توبه و التجار از اسی کوشش کند و امید و اثنی از فضل الهی دارد

که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و این کشف قبور را نادانان

موجب قرب الهی می دانند و فی الحقیقت مورش دور است

\* فصل سوم در بیان احوال طریقه اش بندیه \* دآن مشتمل بر یک تمهید

و دو هدایت است \* تمهید \* لطائف شش گانه که در انسان

است مواضع آن را معلوم باید کرد لطیفه نایب زیر پستان چپ

و لطیفه روح زیر پستان راست و لطیفه سرد در میان مهر دو که در وسط

سینه است و مقام لطیفه نفس عین ناف و لطیفه خفی در پیشانی

در مقام منتهای مومای سر که شروع میشانی اذان حاست و نسبت به

سبده همان جانشانی می شود و لطیفه اخفی به مقام کام در میان

مقدم سرچاییکه جنبش دوران در سر کوه کان محسوس می گردد \* به ایت

---

اولی در بیان اقسام ذکر در طریقه نقشبندیه راجع است \*

و آن مشتمل بر چهار افاده است \* افاده اول \* لائیس شش گانه

و ابریتی که در تمهید مذکور شد. ذاکر بنوعی باید ساخت بجیشتی که خود

بر ذکر آنها آگاه شود و تلقین کننده که در لطیفه نو ذکر جاری کرده است

بهمت تمام القای آن ذکر در لطیفه مطالب قصد کند و استمداد

بواسطه دعای التجا محض از فصل الهی جوید و به فوت بهمت توبه نماید

و ادنای اثر توبه ظهور جنبش است از قبیل جنبش نبض

نمایین معنی که بنهادن دست معلوم کرد و بلکه باین معنی که مجرد القات

معلوم شود بلکه ترقی کرده در بین است شمال با مورد دیگر اسان را

بسوی خود ملتفت سازد و نکند ارد که بالکل اذان غفلت ورزد

پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الهی داند که

باین حرکت اسم الهی گوید و حضوری و انسی به مسمای این

نام مقدمات پیدا کند پس این اذکار لطائف را جداگانه  
 مراوت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه آنها در آن واحد معلوم  
 شود و این ذکر لطائف را در اسب سازد ادنی مرتبه رسموخ آنکه هر وقت  
 که خواهد مشغول باین تواند شد و ماقن اگر باز دیاد آن فرماید امثال  
 امر وی کند و هر یک را از لطائف شش گانه نوری است جداگانه  
 که در کتب در سائل این بزرگواران مفصل است و باشرت  
 اذکار لطائف هر یک را بنور ادسنور می نمایند هر چند این تویر بهتر  
 و خوبر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدای آید و آن طول  
 چندان ضرور نیست هر گاه انسان در حجب نورانیت میرسد خود بخود  
 انوار لطائف را معاینه می کند و بعد از اولت هر لطیفه را بنورش  
 بلکه بهر نوریکه خواهد ملون کردن میتواند و در وقت اذکار لطائف  
 همین مطالب سعی و محنت سمر انجام می پذیرد و بعد آن در مقام  
 حجب نورانیت بی سعی و محنت صورت می نند پس سعی در تلویین  
 لطائف بالوان انوارش در ابتدا بمنزله تعلیم تقادیر است که در نامه  
 است که پیمان خوان را پس اصلاح آنست که از مراتب دون بقدر

حاجت استمال نموده وقت را میباید قاطع دانسته زود لاله  
 زود که رانند و در مستحقات بمانند بقدر استعداد و سیری روح بوقف  
 نمایند \* افاده ۲ \* من بعد حبس نفس نفی و اثبات کند طریقش  
 آنکه مویب دوزانور و بقبیله نشسته دم خود را بند کرده و زبان را با کام  
 چسبانده لاله را از لطیفه نفس کشد و بر لطیفه سرائفی بوقفی کرد و باز  
 بر لطیفه اخفی هم بوقف نمود و با لطیفه اخفی رسد بالحد حرکتی خیالی از  
 نفس تا اخفی کند و در میان این امتداد حرکت در مقام لطیفه سرد  
 حقی لحن طار با استقلال متوجه ساخته تا بر استبراز آنها فرادی کند و بعد را  
 از لطیفه اخفی کشید و با لطیفه روح متوجه گشته الا الله را در لطیفه مناسب  
 شرب کند و درین حرکات خیالی جنبشی ظاهری بر بیچ عضوی از  
 اعضا حتما که سرد و دهن و لب و زبان بالکل نشود و بعد و طاق آرا بعمل  
 آرد و یکبار ذکر کرده نفس خود را بکند ارد و بعد اطمینان و قرار نفس  
 بار دیگر کند و چون تحمل حبس نفس زائد شود در عدد ذکر مریدی کند  
 لاله فراتر برید آن بیست و یکبار است چونکه بر بیست و یکبار  
 خواهد رسید و مراد است آن خواهد کرد و در مجلس واحد شمار بعد

خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و ازین  
ذکر چنان معلوم خواهد کرد که شعاع جو اله است که تمام لطائف او را  
آخذه کرده مثل خط آتشین نمند گردید \* افزوده ۳ \* بعد مراد است

نقی و اثبات سلطان الذکر لکل آرد بیانش آنکه هر جزوی که از  
انسان است ادر ادهاتی ثبت است و علامت وحدت آن  
بنابر شناخت هر یک تعین نامی است برای آن جداگانه از نام کل  
پس آن جزو بهی مشتمل بر سایر اجزای انسانی است بنابراین  
زبانی هم ادر امقرر است و بموجب ارشاد حضرت حق تبارک و تعالی

و ان من شیء الا یسبح بحمدی و لا ینکر لذلکون تسبیحون \*

همه آن اجزا ذکر الهی می کنند و لیکن بدریافت انسان نمی آید  
پس حقیقت سلطان الذکر آنست که اذکار تمام اجزای خود را بنوعی  
از ادراک دریافت کند و بران آگاهی و اطلاعی حاصل نماید  
سیاس آنکه هر جا از تمام بدن خود با العموم و السّموم به منزله  
لطائف شش گانه پندارد چه بر ظاهر است که در نظر مردم مقامات  
کثائف و سایر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر کرد

شناخت و بر کینهت این اطلاع یافت به همان طور از تمام بدن  
 ذاکر شود و نفس را باید که خود سلطان الهی که نموده بطور مذکور القاب طالب  
 کند و اثرش گاهی قبضی نمایان در تمام بدن می شود بحدیکه دست  
 یا پایا دیگر اعضای وی بدون اراده اش از جای خود منتقل میگردد  
 و حیواناته و از حرکت پدید می آید و گاهی بطور قشعریه معلوم  
 می کند یا مورد چه با که بر بدنش مترک شوند و خنکی و سبکی در تمام بدن  
 محسوس می گردد و گاهی آن چنان خنکی در بدن ذاکر ساری می شود  
 که در وقت استداد گرمی او سردی محسوس می گردد و سبک  
 آن چنان می شود که گویا الایس را از تمام بدن او دور کرده اند مثل آنکه  
 کسی به کبیده مالی در حمام غسل کرده باشد در غسل ظاهری این سبکی صرف  
 بر جلد می نماید و در سلطان الهی که از اندرون صفائی می یابد و از قبیل خرق  
 عادت است که مثل اختلاج شده تمام بدنش در قایوم نماید و  
 گرامت محضه است که از تمام بدن و در دیوار رخس و خار و  
 نمک و خاشاک او از ذکر جهره بلا اثباته بکوش صاحب سلطان  
 الهی آمد و شنیدن هر نشینن زیادتی است و گرامت مذکور



و گاهی توری صاحب سلطان الذکر المحمود میشود \* فائده \*  
 طریق دریافت کردن عناصبات مقببین و ارشاد حصول ذکر لطائف  
 سلطان الذکر و غیره را در طالب آنست که صاحب مقببین خود را  
 خالی ساخته متوجه بوسی شود آن وقت هر چه در خود یابد و اندک آنچه  
 معلوم می شود عکس اثر طالب است پس آنچه آن وقت در  
 صاحب مقببین مویدا شود همان است در طالب که کیمیت و کیفیت  
 تمام شغل سناکس خواهد کردید \* فائده ۴ \* چون سلطان الذکر بقدر  
 مذکور بقا بآید و بروقت اراده بلا کلفت رو نماید شغل نفی کند و  
 همراه شغل نفی شغل یادداشت ضم کند بعد ازان شغل نفی النفسی  
 بعمل آرد پس لابد بر سناک یا تو حید صفاتی منکشف خواهد شد  
 یا حجب نودانیت مویذرا بد کردید و امر ثانی طریق منکشف یابی است  
 پس سناک را باید که ازان حجب به طریق نفی که در فصل اول مذکور شد  
 تجاوز نماید و در اشای طی حجب بمراقبه صمدیت مراد است که تا که  
 باخر حجب که مسمی به نسبت بی رنگی است رسد امر پیشنهاد نسبت  
 این طریقه را باب دریا که صاف از الودگی خس و خاشاک در باب

و خاک بود تشبیه سید بهند اما بعد ابعان نظر هیچ چیز قابل تعبیر مدرك نمی شود  
 و بعد تجاوز از نسبت بنی در یکی معرفت ذات بحت دست دهد و  
 سبب که متعارف با ختام رسد و سیرنی الله پیش آید و در انشای  
 آن حالات بس شکر و مقامات بسر حجیه رود و در شدی  
 که به حضورش طالب در سیرنی الله رقیات خواهد کرد و همان مرشد  
 او را بر حقائق مقامات آنجا آگاه خواهد فرمود \* فائده \* حضرت امام  
 این طریق یعنی خواججهای الدین نقشند قدس سر و فرموده اند \* بیت \*  
 اول ما آخر هر منتهی است \* آخر ما جیب تمنا تهی است \* طالب  
 صادق را باید که مستحسن همان امر باشد که آن جناب با لفظ غیب  
 تمنا تهی ازان تعبیر می فرمایند و مجاش خالی شدن ملاکب را از اادات  
 و عزائم خود است چنانچه تقسیمش در باب چهارم این رساله  
 انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد \* هایت نماید در بیان نوائد سفره \*  
 و آن مشتمل بر دو افاده و یک فائده است \* افاده ۱ \* برای کشف  
 ادواح و ملائکه و مقامات آنها و سیرانکه زمین و آسمان و جنت و نار و اطلاع  
 بر لوح محفوظ مشغول دوره کند و طریقش در فصل اول مفصلاً مذکور شد

پس با استعانت همان شغل بهر مقامیکه از زمین و آسمان و  
 بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آن مقام نماید و احوال آنجا  
 دریافت کند و با اهل آن مقام ملاقات سازد و احیاناً گفتگویی بایشان  
 میسر می آید و از آینده یا گذشته یا صلاح و مشورت کاری از کارهای  
 دینی و دنیوی معلوم میگردد \* افاده ۲ \* باید دانست که برای کشف  
 و قانع آئینه اکبر از طریق متعدد نوشته اند و ادبی و احسن  
 آنست که در پاس سوم از شب بیدار شده بکمال آداب  
 و استیجابات و نهایت حضور قلب طهارت یجا آرد و ادعیه مأثوره که  
 برای تکفیر سیئات بعد طهارت معین فرموده اند بنیت تکفیر  
 سیئات بکمال التجاور جناب خالق الارض و السموات بخواند  
 در سه ازان صلاه التوبه بجمیل آداب و استیجابات و اطمینان  
 قلب و قالب بکمال خشوع و خضوع بگذارد و در تمام صلوات دعای تکفیر  
 سیئات و التجاهی عفو خطیئات بجناب خالق البریات در سه قالب  
 مانع ظدار و بعد از آن از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید و بعد  
 التجا کند که در اول اوطن عفو خطیئات و قبول توبه بنویسد اگر دو مرتبه

همانوقت بشغلی از اشغال طریقه که بآن مهارت داشتند باشد  
 مشغول شود در تهای آن شعل التجایحباب حضرت حی برای کشف  
 واقعه مملو پیش روی بصیرت خود بیستی دارد که امکانی هست او  
 بسوی انکشاف همان واقعه متوجه گردد و امید واثق از جناب حضرت  
 حی آنست که انکشاف آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق یا بطریق  
 ظهور آن واقعه از قلب مستحق گردد و فرقی در میان در دو سادس  
 و نزول الهام آنست که الهام امریست که در قلب فرود آمده  
 قرار میگیرد و مستحکم می نشیند و سواس را قرار و ثبات نمی بود و  
 آمد و رفت آنرا سیلی معین نیست بطور روز و کینه بر از جانی  
 می آید از جانب دیگر می رود چنان معلوم میشود که گویا پختهی است که در  
 جانی از دل غمره کرده رفت و بار دیگر بجانب دیگر و اگر انکشاف  
 واقعه بطریق مذکور مستحق نگردد باید که کمال التجایحباب حضرت حی  
 در نماید که الهی من جایلم و نوبهم چندان امیدانی که من با این طریق در  
 تحصیل انکشاف فلان واقعه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس  
 بر زبان کسی از بندگن خود کلامی جاری بکن که ازان مطالب خود

که بافت نمایم بعد ازان گوش خود را بجانب اصواتیکه از مردم در نوم  
 یا بقیظ صدای می شود مستوجب سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود را مستنبط  
 نماید اگر باین طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد باید که در وقت  
 مذکور یعنی پاس سوم از شب و در رکعت نماز بنیت استکشاف  
 واقعه مطلوب بگردد و هر رکعت سه بار فاتحه و سه بار آیه الکرسی و پانزده بار  
 سوره اخلاص بخواند بعد ازان سر بسجده نهاده بکمال خضوع و ذشوع بکصد  
 و یک بار کلمه یا خبیر یا خبیر نبی به نیت استکشاف بگوید  
 بعد ازان دعای استکشاف نموده در خواب رود و انشاء الله  
 تعالی در منام بنحوی از آنجا حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه  
 صراحه خواه اشاره \* فائده \* از جمله اشغال متبذره شغل برزخ  
 است که در متناخر آن اکثر طرق استهار یافته بلکه کلام بعضی  
 اکابر هم بر آن مشتمل گردیده و تصویر شناس مذکور این است که برای  
 دفع خطرات و جمعیت همت صورت شیخ را گمانی بنحوی تعیین  
 و تشخیص در خیال حاضر می کنند و خود را بادب و تعظیم توالم به همکن  
 و نهایت خود مستوجب آن صورت می شوند که گویا آداب و تعظیم بسیار

در بروی سحیح نسته اند و دل بالکل باس و متوجه می سازند و بعضی  
 این مشغل از احوال تصویر معلوم می توان کرد چه ساختن صورت  
 کناه کبیره عظیمه است و نگاه کردن در آن خصوصاً به تطهیر و توقیر البته  
 حرام و قول حضرت ابراهیم علی نبیاد علیه الصلوٰة والسلام که قوم  
 خود را خطاب فرمودند مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ  
 باطلاق خود دلالت دارد بر آنکه حکوفت پیش تمائیل ممنوع  
 است و معنی حکوفت لزوم حضور است نشسته یا ایستاده  
 به تعظیم و ادب و محبت و شک نیست که هر که باصورت ظاهری  
 این عمل کند البته آثم دکه کار است و تفاوت در عمل آن آثم دکه  
 کار و مشغل این ممالک طالب راه حق همین قدر است که در اول  
 تصویر بر یکس بر قرطاس یا مثل وی خواهد بود و در ثانی تصویر تمام صورت  
 بلون جلد و اشعار و خط و خال در عین خیال خواهد بود هر چند بظاهر  
 صورت پستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی  
 است صورت فرطاسی آن قدر دقائق تصویر را احکایت نمی کند که  
 صورت بیالی می کند با وجودیکه هر دو بی جان اند پس در معنی

تصویر بی صورت خیالی ازید است از صورت قرطاسی چه فرق  
 در میان هر دو نمی تواند شد مگر باینکه در صورت اول در انتظام ظاهر  
 مشروع تخیل راه می یابد و در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسبسی  
 نمی رسد لیکن قبحی که به نسبت تاثیرش در نقس فاعل این کار است  
 در صورت دوم ازید از صورت ادلی است پس باین وجه می باشد  
 که حرام باشد و قطع نظر ازین معنی رواج شغل بر زخ ناقصان روا  
 بصورت ادلی می رسد و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعلیمی  
 که پیش اهل صور می کنند و بروی آن تصاویر بعمل می آرد و صاف  
 بصورت صنم پرستان می شوند و در منجر شدن شغل بر روح باین عمل  
 که صریح حرام است شبهه نیست پس این هم باید که حرام  
 بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام بنا بر پیش بندی  
 صورت پرستی تصویر سازی مطلقاً ممنوع شده و در شرع دیگر  
 بنا بر بعضی اغراض صحیحیه مثل دریافت حال شکل و شمائل زده یا زنده  
 غائب درست بود پس وقتیکه شارع این قدر احتیاط در تصویر  
 سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریق احتیاط را پیش

گرفته شغل بر روح را حرام و قبیح بدد و هر که بر سیرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بخوبی آگاهی دارد خواهد دانست که اگر استغاثی این

امر در آن زمانه متبر که می شد البته ازان منع می فرمودند و تحریم آن

ظاهر می شد \* فصل چهارم در عل اصطلاعات طریقه مجذوبه قدس

الله سر اما مهیا \* و آن مشایر یک تمهید و یک منهد است

\* تمهید \* باید دانست که مقامات ثلاثه نزد اکابر طریقه مجذوبه

مثل شیخ عبد الاحد و امثال ایشان قدس الله امر اتمم باینطور

است که مقام لطیفه قلب زیر پستان چپ و لطیفه روح

مخاضی لطیفه قلب زیر پستان راست و لطیفه سر بالای پستان

چپ بقدر دوانگشت مائل بوسط سینه و مقام لطیفه خفی بالای

پستان راست بقدر مذکور مائل بوسط سینه و طیفه اخفی در میان

سینه و لطیفه نفس در مبدأ پیشانی است چنانکه لطیفه خفی نزد

جمردستان است اول باید که اطراف مذکور در این کجاری کتب و آنها

داذا کرئنا و طریقش آتست که طالب مودب با وضو خضوع و خشوع

و البتجای تمام زوی مرتبه نشیند و خاموش شود و خاطر خود را



با تمام آرزوخیالات دور نماید و با آن زبان و سایر اعضای را از جنبش  
 رها سازد داشته اژدر اسم مبارک یعنی لفظ الله را بگوید و مرشد را باید که  
 بخشوع تمام متوجه تاقین طالب گردد و در لطائف خود ذکر کرده  
 بدست درست القای آن در لطائف طالب نماید و چونکه ذکر  
 لطائف شش گانه معلوم شود برای حصول سلطان الذکر بر لطیفه  
 نفس توجیه بسیار نمایند از کثرت توجیه بر لطیفه نفس سلطان الذکر  
 حاصل می شود و بعد ذاکر شدن لطائف و حصول سلطان الذکر  
 پدیی که غفقت رونده ذکر لا اله الا الله که نفی و اثبات است  
 بعمل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن خود است لیکن چون نفی  
 سایر عالم ازان آسان تر است و در نفی بدن و خلقی دارد و لابد ادلا  
 نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد ازان بسوی  
 نفی بدن بذكر لا اله الا الله متوجه باید شد و طریقیست آنست که لفظ  
 لا اله الا الله کشیده بدماغ رسانند و نفی خود را از مواضعی که لایران  
 بگذرد و تخیل کند و لفظ اله را در لطیفه روح رسانده الا الله و در قلب  
 ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آن جانب بدن را همراه لفظ

زانکه نفس نماید و بانفسه الا الله مقام بیفیه قلب را و تمام بدن باقی را  
 نفسی که در وقت وفات حضرت علی را ملاحظه کند و این ذکر و تقی هر دو  
 در وقت خیالیه بعمل آرد و اصلا از زبان تلفظ نه نماید و بر اولت و  
 تکرار این ذکر با تجمل نفی در وقت خیالیه نفی بدنش انشاء الله تعالی  
 را نسخ دستحکم خواهد کرد و بدیهیست که نفی تمام وجود خود بلکه نفی تمام عالم  
 در وقت خیالیه علی الدوام مستتر خواهد ماند و وقتی که مشغول نفی در  
 حد خیالی طالب استحکام می گردد معاملات درویشی رو بظهور می آرد  
 خصوصاً انکشاف دوائر که بدون مشغول نفی انکشاف آن کماحقه  
 متصور نیست و هر قدر که نفی کماثر انکشاف بیشتر پس باید  
 که پیش از مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترفی نفی کرده باشد و عدم  
 وجدان بدن مطلقاً کمال نفی است و در کمال نفی بحر چیزی که در ک  
 انوار دوائر است باقی نمی ماند و بعد آن نفی البقی و فناء الفناء پیش  
 خواهد آمد و لکن چه در ک هم باقی نخواهد ماند و خصلت محض طاری خواهد شد  
 و همزمان برات دوائر سعی در مزید نفی ماند و وقتی که کمال و انتهای  
 نفوس منجبت خواهد رسید نفی البقی و فناء الفناء حاصل خواهد شد.

اگر چه شغل نفی و نفی النقی در کلام اکابر این طریقه مطرح نیست  
 لیکن برای انکشاف دوائر و ظهور بهاملات در سوخ انوار ضروری  
 است و انعام تصریح این اکابر باسئال این اشغال پس سببش  
 آنست که بسبب قوت تاثیر ایشان بر مستفیدان نفی و نفی النقی  
 طاری می شود پس مجرد توجه ایشان مغنی ازین اشغال بود و اما  
 بدون حصول نفی خواه مجرد تاثیر شیخ باث خواه بطریق اکتساب  
 پس انکشاف و وایرد سوخ انوار خیلی متعده می نماید و انچه اعلم  
 بحقیقه الحال \* مقصد \* در تفسیر الفاظ مستعمله اکابر این طریقه شروع  
 شعاع دو ابراز مراقبه احدیت است و طریقش آنکه وحدت ذات  
 مقدس حضرت حق تعالی را که نصف به جمیع صفات کمال است  
 بلا حظه نماید و این لحاظ را از قلوب بر آورد و دست و پا بجانب فوق ساخته  
 در عرش مجید هم بکند راند تا که اثرش پدید آید و اثرش ظهور نور نیست  
 از جانب فوقانی قلب که ممتد و طولانی مثل اسطوانه نوردانی گشته  
 بر عرش مجید رسد و شعاع آن اسطوانه نوردانی بنام عالم در احاطه  
 کند پس چون آن نور به نشان اسطوانه نوردانی که از جانب فوقانی

قلب است و هر شش تا عرضش مجید رسیده و شعاعش دو  
 همه آفاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دایره اسکان است  
 در رسیدن آن نور تا عرض مجید علامت حصول نصف دایره  
 است و تجاوز از آن امارت اتمام آن دایره و نقطه ظهور نور ممتد  
 طولانی دایره اسکان نیست چه وسعت و فراخی بوضعیکه میداد منتهی  
 مقرر دو ممتد نبود و حقیقت دایره است پس دایره نخواهد بود مگر وقتی که  
 شعاع نور از هر طرف پیمانشه عالم را فرا گرفته تجاوز از عالم اسکان  
 کند و اندازه حدش نباشد. دایره را بسبب آنکه عالم اسکان  
 را فرا بگیرد بهاره اسکان نامند و این اول دایره از دایره سیر قلبی  
 است و دوم دایره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری  
 است و درین دایره مراقبه افریت است و درین دایره در تحریفی  
 قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آفتاب میگردد که انوار از تمامی  
 جهات و اهل هر جای وی میدرخشد و انوار که از هر جهت پیدا می آیند بدست  
 دایره اول آفتاب و از موجودات ممکنه کرده بجد لامرکان رسیده و غیر  
 متناهی میشود و اصل قلب باقی میماند آنکه قلب مضمحل و متلاشی کشید

انوار محض باقی مانند الانا در ابانکه قلوب مصدر انوار از تمام جهات  
 میگردد و فرق درین دایره و دایره سابقه بگوید و است اول آنکه منبع نور در  
 دایره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین دایره تمام قلب  
 و دم آنکه نور منبسط در دایره سابقه شعاع نور ممتد فوقانی است اصل  
 همانقدر است که مانند ستون از قلب بیالافته و سایر دایره بطور شعاع  
 از آفتاب از همان ستون پیداست و درین دایره تمام آن دایره  
 نور اصلی است که از قلب برآمده محیط بل متجاوز از عالم امکان گردیده  
 و درین دایره گاهی سر توجید واضحی گردد یعنی وجود منبسط که قیام تمام  
 ممکنات بوی است بوضعی مذکور میشود که وجود تمام ممکنات را واحد  
 میداند و امتیازات که بسبب کثرت است در نظرش منضم  
 می نمایند و بصیرتش بر همان وجود منبسطی افتد و در آن وقت  
 قالب بالکل منضم میگردد و نور صرف باقی می ماند دایره سوم  
 ولایت گیری است و این ولایت منضم سه دایره دیگر است  
 است در دایره اولی مراقبه میست ذات پاک او سبحانه تعالی کند  
 باینطور شروع نماید که ذات پاک او را با وجودی بیونی و بی پاکونی و تقدس

در مکان و جهت نزدیک و همراه نزداند و خود را از وی دور و عائب  
 نپندارد بلکه شریک و شامل در کارهای خودانکار دو معیت را افریت  
 لازم است و افریت را معیت لازم نیست چه معیت را با وجود قرب  
 اعانت و مددکاری هم ضرور است تا که شخصی معین و یگاری نباشد او را  
 معیت با آن دیگر حاصل نشده که افریت بود و این عام معلوم شد  
 که افریت در سیر و سلوک مقدم بر معیت است و هر که معیت را مقدم  
 بر افریت کرده پس ظاهر معنی قرب و معیت را استعد یا استقار ب  
 پنداشته بلینظ زیادتی افریت این ترتیب اختیار نموده ولیکن مع الحقیقت  
 افریت در سلوک بیشتر از معیت می آید و لهذا امر اقبه افریت اول  
 می باید و معنی معیت صرف نزدیک و همراه شدن نیست بلکه ازین لفظ  
 اعانت و امداد و شامل شدن در کارها و یک رنگ رنگین شدن مفهوم  
 می شود و طریقه آنست که لفظ همراهی در فارسی و سانسوی در هندی بر از ان  
 خبری دهد و آیات کلام مجید شهود عدول برین معنی کافیه است که ان الله  
 مع الصابرين و ان معي ربي سيهلا يره و ان الله معنا حضرت  
 موسی و حضرت پیغمبر ماصلى الله تعالى عليهم وسلم در مقام استمداد

و استقامت لفظ مع فرمودند پس مویداش که اعانت در حجت  
 ضرور است و اقربیت بدون اعانت مستحقی کرد پس مراقبه  
 اقربیت پیشتر از مراقبه معیت باید در هر حال به همین وضع مراقبه  
 کرده باشد تا باین مرتبه رسد که لحاظ معیت او سبحانه در ذهن طالب راسخ  
 گردد و علامت گمان رسوخ آنست که در خلوت خود در آنها نماند  
 مثلا اگر فرض کرده شود که در تنهایی معصیتی پیش آید چنانکه از حضور مردم  
 خجیل و شرمند می گردد و غدی که طاقت گناه نمی یابد و اعضا و جوارح خود  
 بخود از خجیلش سویی معصیت بازمی آید دست می گردند همین طور  
 اثر لحاظ قرب و معیت او تعالی ایشان جلوه کرده و انجامی که در قصد  
 گناه سبب حضور می دیگری پیش می آید و آن انجام حسب حال  
 آن دیگر کمالات نقصان استفاوت می باشد مثلا شخصی بازاری نا آشنا  
 آید و انسان از ارتکاب گناه منجم شود یا آنکه پدر یا استاذ یا مرشد  
 لازم التعظیم یا پادشاه با اقتدار عدالت شعاع انتقام کسر پیش  
 آید و انجام رود پس هر کس می داند که در انجام اول و ثانی  
 تفاوت بی شمار خواهد بود بلکه انجام از پدر بطریقی خواهد بود و انجام

از استاد بطرز دیگر و علی بن ابی القیاس پس جناب پاک حضرت می  
که جامع وجوه عنایات و کمالات است و اوصافی که در مخلوقات اند  
این اوصاف را با اوصاف وی اصلاً نسبتی نیست اگر از  
عنایات پدری شمرند ه شود پس عنایات او را پایانی نیست و اگر  
تعلیم استاد و مرشد مانع آید پس تعظیم او سبحانه را قیاس باید  
کرد که چه قدر باید و اگر هیت بادشاهی حاجب کرد و پس ه هیت پادشاه  
حقیقی عادل مطلق را توان فهمید که به نسبت با این پادشاه ظاهری  
وارد و علی بن ابی القیاس اگر در صحرای میدان بود خود را تنها نداند و اگر در  
حالت طاعت بود محبوب و مطلوب خود را نصب العین نمک  
اقرب از همه چر نباید نسبت خود بدی مدح خاطر خود باید که مرا امر است و  
الفیاید و اثری از وحشت و کثرت بناش چون این آثار مرتب کرد و  
به جمول معنی معیت شاکر شود این معیت وقتی علامت ولایت کبری  
ست که نور این دایره مثل اوار در این مذکورین باصفای بسیار بیشتر از  
سابق در جات بی شمار امراش باشد و حقیقت اینست که انوار  
مختلفه الالوان حجب ذات پاک اند طی آن ضرورت نیست پس



محاسب کمال و خوبی شغل و تقادد دوائر و اختلاف عزت  
 و قرب طالبین بدرگاه حضرت حی آن حجب طی می شود در ذائره  
 هم دور دایره دیگر زیاده تا که ادراک بذات بحت رسد و ظهور آثار  
 ذائره مثل لحاظ افریت بعدیکه آثارش بموجب بیان سابق واضح شود  
 با محبت و غیره در دایره دیگر اکمال آن ذائره نیست که حصول آن  
 آثار کمانی است بس عجیب و نهایت مرغوب فاما معنی ولایت  
 که مقصود از سلوک است بدون انکشاف انوار و دایره حاصل  
 نمی شود و حقیقت دایره کمال خود نمی رسد پس تا تمایل دایره برود  
 چیز است اول انکشاف و دریافت انوار و دوم حصول آثار  
 که قرب و معیت و محبت و غیره است و صاحب هر دایره موافق  
 عزت و معنی خود مطالبیابی می تواند شد لیکن صاحب دایره  
 مغلی بطور صاحب دایره علیا فائز به مطلوب نمی تواند شد مثلا  
 هر چند صاحب دایره قلبی به مطالبی رسد فاما بشاینکه صاحب دایره  
 محبت فایز می شود و صاحب دایره قلبی نخواهد شد بعد از این مراقبه  
 بجهت و بجهتونه است یعنی محبت خود بذات پاک وی شایسته

و محبت او سبحانه خود را در این مقام دوازده ذی‌کوتاه است  
 یعنی نصف دایره است و وجهش آنکه محبت را سه مرتبه است  
 اول مرتبه ابتدای محبت است بمنزله مبادی آشنایی و دوستی  
 که فی‌باین مردم می‌باش و در ابتدای محبت نفع و فایده خود در رضا  
 و خوشنودی محبوب هر دو در ملاحظه می‌کند و پاس خود و پاس محبوب هر دو  
 از دست نمی‌دهد و این دایره اول است و چونکه محبت ترقی  
 کرد و جانب محبت را از ضحلالی پیدا شد و فاش شدن گرفتگاری  
 دایره اول و شروع دایره دوم کرد و در اولاد و درین دایره ترجیح جانب  
 حق بر جانب خود بلکه تمامی مخلوقات پیدا خواهد شد لیکن مراد از این  
 ترجیح ترجیح عقل علمی نیست که نفع و نقصان را موازنه کرده و فهمیده  
 ترجیح دهد بلکه مراد ترجیحی است که از روش فواید و عفت خویش  
 زند و چونکه از ضحلال و فنا بمرتبه اعلی رسید و نشانی از جانب  
 محبت نمانده تمام دایره دوم و شروع قوس است و به همین جهت  
 قوس است که ضعف ثانی یعنی جانب محبت در آن مقام  
 اعلی نیست تا که ابتدای قوس است فی‌الاضحلال و فنا می‌جانب

محبت نصیبا نسیبا کرد پس کمال قوس محبت است و در همین  
 مقام فناء الفنا حاصل می شود و بعد آن مراقبه اسم الظاهر است  
 میانش آنکه اسم تعالی را در نام پاک است ظاهر و باطن دهر نام را  
 مظاهر بی شمار است و مسمد اق بهر نام و در ذات پاکش موجود  
 هر چه که عرفان و قیاس بر شناخت مظاهر وافی تر و امتیاز مجسود و نطق  
 و در ذات پاکش بهتر و کاملتر و مظاهر اسم ظاهر تمام عالم و اجسام  
 و افعال و احکام است که در مگوین و تشریح هویدا می گردد و  
 و کار خانات که متعلق بر زاقیت ادست مظهری است از مظاهر  
 آن و همچنین کار خانات که تعلق بشان به ایت دارد از فرد  
 آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا توفیق کلمه پند آمیز که از هر سامان  
 صادر می گردد مظهری دیگر است و همچنین مظهر اضلال از خلق ایست  
 گرفته تا سر و دسرانی و همچنین دو مظهر دیگر که بر مظهرین مذکورین مترتب  
 است یعنی ثواب و عقاب که بهشت و دوزخ و حالات کور و جان کندن  
 و آتش و راحت و خوف و دهشت که نیک و بد را در جواب پدید میشود  
 بنا بجهان مظاهر اسم ظاهر ملاحظه کرده مستمای این اسم مبارک را که ذات پاک

اوست بهر جهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه کند و نداند که این  
ملاحظه مان نیست بلکه بالاجمال نهایت سهل و آسان است و چونکه بصیر  
بصیرت تیر ترمی کرد و ملاحظه تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود

و از همین دقیقه است که تسبیح این صیغه که سبحان الله عدد خلقه

سبحان الله زنة عرشه سبحان الله مدا د کلماته از صاحب

معرفت برابر بلکه زیاده ترمی شود از هزار مرتبه از تسبیح غیر عارف

بیانش آنکه تسبیح بصیغه مذکوره چون عارف وسیع المعرفت

باشد و لوی ظا و وسعت خلق را فرا گیرد حسب لحاظ خود مستحق ثوابی گردد

بخلاف غیر عارف که لحاظ او را وسعتی نیست بالجمله این مراقبه

را از ادلت گماینی کند و وقتیکه موارد فیوض این مراقبه که لطیفه

نفس بالاصات و سایر اطاعت بالتبع است گماینی مستفیض

از فیوض آن خواهد شد آثار این مراقبه موبدا خواهد گردید و منجمه

آثارش فنای نفس است یعنی انحصار او از دانست خود

و نسبت افعال بنحو و مندیب اسحاق که عبارت از تبدیل رذائل

بقضائیل است و در اصطلاح لطیفه نفس و زور و فیوض این مراقبه

آنست که عقل ادراک مظاهر اسم ظاهر می تواند کرد و تجلیات مظاهر  
اسم باطن که در ادراک آن غیر از کشف و الهام راهی و از بسکه  
محل لطیفه نفس که صراحت محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه  
را اختصاصی زائد بقیوس من مراقبه اسم ظاهر حاصل کرده و بدین وسیله  
ترتیب این آثار انکار به جهت این مراقبه صد در تمام حرکات و سکنات  
و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر بوحی  
خواهد شد که غفلت از تاثیر واحد هرگز متعرض حال او نخواهد کرد و در جا  
و وقت و محبت و خشیت حرف بآن ذات پاک و بسته خواهد شد  
و غیر ویر اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند و غیر اینهاست فایده دوست  
مکاتب خواهد دانست پس عالی همت کریم الطبع را عرف سبب  
محبت و الفت آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات  
است آنرا مذکور به تمامها مرتب خواهد شد و هر که در علو همت و کرامت  
طبع مرتب ادنی است بعضی آثار سبب محبت و بعضی آن سبب  
خوب حاصل خواهد شد و در مقتضای کلا و عدا الله الحسنی  
هر یک کامیاب و مطابق خواهد کرد و درین راه هم اهتمام و تقوی شود که از خود

ظهور آمارش گماینجی ترقیات در انوا هم بدید آید چنانچه سابق متشروح شد  
 و اگر این داوره مقدم بر داوره محبت بسود بهتر می شد چرا که این داوره امداد عظیم  
 می بخشد در داوره محبت پس حسن ترتیب مقتضی آنست که مقدم  
 بر داوره محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد بیانش آنکه همین چیزهای  
 ظاهر را باطن است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق است تعالی  
 شان و شانش انتر نام میبکست است که پر ظاهر بود است و باطنش  
 حقان و تدبیر بادشاه است پس فرخورد در آن و نباید که منظر بطون  
 را در یافت کرده مسماهی اسم باطن را با اعتبار سزایش در منظر او مراقبه کند  
 و این ولایت را دلالت عیانا نمایند بهجت آنکه ولایت ملاء علی است و مراد از  
 ملاء علی ملاء که مدبرات الامر و مساقیان احکام الهیه اند هر حکمیر که نفاذ می یابد  
 اول آنها تاقی سینز مایند باز در عالم هویدا میگردند و آنها باطن تمام عوالم  
 اجسام دارد و احیکه مدبر اجسام اند مستند نهاد کمال ایشان  
 تعین اسم الباطن دارد و در فیض این مراقبه آتش و آب و هو است  
 از اجزای حسی انسانی چه این هر سه عنصر در جسد انسانی باطن  
 اند و خاک در وی ظاهر است باین جهت مورد فیض این هر سه هستند

و اثر آن تبدیل آنهاست در صدد آمار چه آتش از حقیقت خود متباین  
 نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضای طبیعتش  
 و در ضامندی حق ظاهر میگردد و مثلاً مقتضای بار غیبه و علو است که  
 در انسان نخوت و کبر پیدا می کند و گاهی تا که میزساند و ایلیس را  
 مقتضای آتش موجب لغت کردید و ایوس مطلق از درگاه عمیم  
 الرحمت ساخت و چونکه استیض از فیض این مراقبه خواهد گشت  
 عرائم مانند در قرآن برداری احکام الهیه و سعی بخت و سعادت  
 و در آن پیدا خواهد شد و مقتضای بود در اخلاق انسانی حرص و خواهشهاست  
 و تبدیل آن معروف شدن حرص و خواهش بر ضیات الهی و منحرف شدن  
 آن از مرخزات دینیست و اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل  
 است و اصلاحش کسالت است از مواصی و افتادگی مبارک الهی و تسفل  
 بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الباطن درین سیه  
 رومی نمایند و انمام این سیه هم با وجود حصول آثارش تقطع حجب نورانیه  
 حجب این سیه نیست باز میر تجلی ذاتی دائمیست و معنی تجلی ذاتی ظاهر است  
 یعنی تجلی که نشان نفس ذات است و غرض از دائمی آنست که تجلیست

مستتر و ثابت ماند آسمان و زمین و در استوار و ثبوت تجلی موصوف  
 اگر چه تفاوت بسیار است لیکن از دائمی امری دیگر بحر معنی ظاهر مراد  
 نیست و از همین تجلی است ظهور کمالات انبیاء و مرسلین و اولی الامر  
 پس این میرا همه درجه است اول بلحاظ اینکه نشأ کمالات انبیا  
 است علمهم الصلوة و السلام یعنی ظهور علوم هایت بوجیکه علی را  
 در آن بوجه بار آورده اند و این معنی در انبیا علیهم السلام علی الودام مستحق  
 می بود چنانکه در حالت خواب هم چو وجود ما بود ایشان منیع فیوض است  
 می باشد و منافع ایشان بخاطر می رسد که ایشان را الگویی بود پس  
 وجود ایشان بمنزل چراغ است که از روشنی آن فوائد حاصل است  
 کو چراغ را خراب باشد پس انبیا علیهم السلام و انما در کار و بار خود  
 اند لهذا فیوض ایشان تعلق به تجلی ذاتی دائمی دارد و بخلاف  
 ملائکه که مدایم در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بروقت رسیدن  
 حکم و فرمان کاری بخامی آرد و باز معطل و منتظر دستقدمی باشند لهذا  
 منشأ کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نمی بود و انوار و تجلیات که ثمرات  
 متابعت پیغمبرند است صلی الله علیه و سلم درین حاصل می شود مورد



قبض این سیر عنصر خاک است بدو سبب اول آنکه استقرار و ثبات  
 خابیت خاک است اهدا سبب این سیر است دوم آنکه در تجلی موه و  
 معنی ظهور است به بونجی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است  
 و ظهور عالم ظاهر است و از ظهور عالم ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر خاک  
 هم در انسان ظاهر است و اثر ظهور فیض این سیر در عنصر خاک توابع و  
 فروتنی است در انسان و مقصد ازین توابع و فروتنی است در پیش  
 مالک خود و عدم سرکشی از قبول فرمان او و گو که در امثال او امر مالک  
 خود در اعدای او نوعی از تعالی مستحق شود و تسفایک به جت آب است  
 غیر این توابع است به در تسفل پس خود است مطلقا و معنی  
 توابع حقض جناح در وقت مقابله و مواجهه دیگر است پس توابع  
 در وقت امر است باید که پیش می آید بخلاف تسفل که امری لازم  
 غیر منک است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد  
 آنچه گاهی انسان عاقل تصور صفتی را از صفات تقفایه حصولش  
 می برد و گفتگوی که فیما بین کلیمی فیلسوفی و عارفی کامل المعرفت جاری  
 شده بنا بر بیانش تمثیلی است و افسی منقول است که هر دو با هم ملاقات

که در بعد ملاقات غائبانه شخصی احوال آن حکیم از عادت پرستی  
عادت فرمود که وی اخلاق نداد این سخن بر حکیم رسانیدند حکیم کتابی در تبیین  
اخلاق مستقیم و مندی تألیف کرده بخدمت عارف فرستاد عارف فرمود  
که من گفته ام که اخلاق ندادند آنگاه اخلاق ندانند پس دانست آن جداست  
و حصول آن جدا و گاهی سبب عبادت و گاهی از تسویل نفسانی و مگر  
شیرطانی تصور کمالات بر حصول آن مشتبه می شود و انسان در دای عضال  
جمل مرکب می ماند و این خود نشان حرمان هرج است و حصول همان  
معتبر است که از عقرب حوش زنده آنگاه بزور بر نو و بند و بنا بر تمام  
این سپهر بدل انوار چنانکه مگر زنده کور شد نیز غرور نیست در به دوم  
از سپهر علی موصوف بلحاظ منشا بنامه کمالات رسالت است  
حصائص رسل را فهمیده انتقال بمشائخ آن کند و حضرت ذات را از جهت  
مشائخ آن مراقبه نماید امیدوار رسالت از نوبت ظهور و سلطنت  
و ایلی کریمت در میان حق و غلق ناصح و واعظ بودن و کوشش  
بلین در میان حجج و دلائل و اناست معجزات کردن و مناظره و مخاصمه  
و مقابله مردسل و لازم است بنام انبیا که ایشان را مقابله

لازم نیست و قول رسول در حق مرسل الیه مقبول است باین وجه  
 که نازمه منضرب ز منالست است و وجهش ظاهر است که اینجا بجای مقبول  
 صادق را چون قومی می فرسند سخنش در حق آن قوم که فرمان برداری  
 کردن یا نه آن در زمین مقبول می شود درجه سوم مرافقه است بلحاظ شایسته  
 کمالات الوالاعزم و امینا ذوالاعزم از سایر رسل به امت قویه است در  
 باب اهلانکه گفته و اصلاح مومنین پس در اهلانکه کفار به امت قویه صاحب  
 اعزم از رسل نیز دخلی دارد پس قوی بخلاف غیر وی از رسل که فقط  
 اظهار احوال امت میکنند و بمنزله جاده از جوارح انسانی به نسبت  
 اراده قهریه الهیه که با اهلانکه کفار متوجه میشود نمیباشد بخلاف الوالاعزم که  
 بر تابه جاده می باشند بطور ملائکه و شاید این جاده به صورت متحقق  
 میگردد اول آنکه ملک و انسان یعنی رسول ذوالاعزم در وسالست برابر  
 بودند دوم آنکه اصل ملک بود و انسان تابع سوم بر عکس آن بود یعنی  
 انسان اصل و ملک تابع و اینصورت ثالثه شایسته است عظیم که مختص  
 بجناب خاتم الانبیا است عملی اله علیه وسلم و ظهور آن که این یعنی  
 روز بدر شده و صحابه حضار بدر در ارضی الله تعالی عنهم اجمعین ز قریب

و افزاین خصیصه بابر لطیفیل معیت خاتم المرسلین حاصل شده با بحکامه امتیاز  
 و کمال از انبیاد امتیاز الوالحریم از رسل بخصائص آنها بنا بر مراقبه این  
 سیر و حصول آثار آن ضروریست و فدک کلام در حصول آثار که دلیل و صریح  
 بمنتهای سیر هر مقام بود آنست که همه چیز لابدیست اول تبار انوار که  
 مکرده کرده گوشت دوم تبدیل صفات چنانکه اینهم مبین شده و تازه  
 اینست که منجز تبدیل صفات است حصول پاره از صفتی و شانی که مراقبه  
 در آن کرده شود پس هر که مراقبه ذات بمشایب کمالات نبوت خواهد کرد البته  
 ادراک معنی از معانی نبوت که ادنای آن خواهبهای نیک است باز خواهند  
 شناخت و همچنین در درجه دوم معنی رسالت بر ذرائع خواهد شد و بفهمیم و تعلیم  
 و مناظره فاضلان و جاهلان و معاندان ما هم خواهد گشت و از درجه سوم هست  
 قوی در اهلانک عرصه و ستمردان و انعام و اکرام مطیعان و فخرصان ادراک خواهند بخشید  
 این مدار با العموم باید دانست هر اسمی را از اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد  
 نصیبی از آن خواهد یافت هر که رزاقیت ادراک مراقبه کند و این مراقبه  
 و باکمال رساند شانی از رزاقیت در وی جلوه گر خواهد شد و وحش کمال کرم  
 آنکرم منطبق است عادت کرهاست که هر که در وقت طعام خوردن

مثلاً و بروی ایشان می شود و دیده طمع بر آدمی دوزخ البته لقمه باو خواهد داد  
و همین تمثیل پی بمقصود این کلام باید برد یعنی هر که مراقبه اسم مجبی  
مثلاً بکند کویا مقابل شان احیای وی ایستاد پس مقتضای کرم او  
سجانه آنست که البته از شان احیای اثری بان شخص از رانی فرماید سوم  
عنایتی خاص از حضرت حق بیانش آنکه بنده بر کرده چون کار بر او از  
کارهای خدا خوبی سرانجام می دهد کسختی و دوی خیزی شود مکی اجر دوم انعام  
اجر هر چند بی پایان بود لیکن بمنزله مزدوریست و مترتب بر انکار و  
مناسب آن و انعام بمنزله خلعت فاخره است که همیشه رضای مولا  
است انسان چون بآن فائز می گردد دو امتیاز میبرد و گماینی می نماید  
مثال انعام مستجاب الدعوات شدن او جاهی در ملا اعلی و غیر هم یافتن  
است و آن انعام چیزی می بود که در هر کار آمدنی است و در بهشت  
رویت انعام است و حوز و قصور و عماران اجرت قال الله تعالی للمذنبین  
احسنوا الحسنی و زیاده و تفسیر زیادتی رویت است بموجب  
روایات صحیح و مورد فیص دور به آخره بهیات وحدانی انسان است  
و عرضی و لطیفه در درود این فیص خصوصیت ندارد و همیشه اینست

نشأ کمالات رسل والوالعزم نشان جامعیت حضرت ذات است و  
 از آنجمله هم اجزای ناس و تمام اجزای انسانی بهیات وحدانی مقصود اصلی  
 این است که کمال است همه امور در قبض این دو درجه بهیات وحدانی می باشد باز مراقبه  
 حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت که به آن مستودیت حضرت  
 ذات است مرغلا حق را در این معنی پر موبد است و اثر مناسب این  
 مراقبه در سائر این میر معظم بودن است بحقیقت دایم حق اورا تعلیم بسیار  
 کند و موجب رغبه و خوشنودی او تعالی دانند و از همین است که بخاطر بعض  
 از اصحاب گذشته بود که جناب رسالت ما را سجده باید کرد و حضرت  
 آدم عداوت الله علی بنیاد و علیه بود مسجود تمام ملائکه گشته و قبله آنها شدند  
 و حضرت یوسف را علیه السلام معظمان ایشان که او بین و برادران  
 بزرگ و دند سجده کردند باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت فرآنی  
 از وی و منشا آن سجدت است بیچونی او است از آن تصور وسعت بیچونی  
 باید کرد و در بقش آنکه وسعت ذات پاک باعتبار ظهور افعال یا بنظر ذی  
 و بگردین نشین نمایند اما باعتبار ظهور افعال پس چنان ملاحظه نمایند  
 مثلا هر حرکتی که در عوالم ظاهری شود همان است تحرک حقیقت پس اگر

ماهی مورد پر جنبش می نماید از دست و اگر فاک الا فلا کردش می کند  
 به غریک اومی کند و اگر سیل و طریق خرمک اورا خواهم که در یافت  
 کنیم بحر آنکه بیچون و بیچگون که نیم و این سه شبهه شی را تا اوت غایب  
 اثری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال او وسعتی دارد که تمام عالم را  
 فرا گرفته همچنین بیچونی اورا نیز وسعتی باید فهمید و این بیان شمه ایست  
 از وسعت بیچونی او و ثانیاً اثری از وسعت بیچون در هر کلام باید  
 شناخت کلام بسبب آنکه کی هر چیز است وسعتی دارد که مدومات  
 و موجودات را کنجایش می کند و بسبب آنکه اثری از خواص محکی  
 هده در ویافته نمی شود بیچون توان گفت و قرآن مجید بسبب استمال  
 وی بر حقائق عالم و مهیمن بودن وسعتی دارد بس عریض و طویل که عالم  
 بشری بر سزتهای آن رسیدن متعذر است و چونکه ظاهر و حقیقت ازلی  
 از دست بیچون است و از بیچونی او است که با وجود تالیف وی از  
 حروف و کلمات متداوله عرب ترکیب یک جمله مشابه آن غیر از نه ای  
 مجرد جل صورت نمی بندد و بیش از آنکه در ترکیب آن کلام ذات بیچون  
 امر بیچون مودع فرمود که هزار بار بنماید فصحا بکنه آن نمیبوانند رسید و

انسان که منظر خاص صفت کلام است و ابوالشیراز همین صفت  
 مد نظر تمام آنکه کردید هرگاه از تلیف یک جمله نظیر آن عاجز و در مانده شد  
 خیر اورا که مقابل وی اعجم و آخرس می توان گفت هر که سرانجام نخواهند  
 کرد و مثالها در مبدیست قرآن مجید معلوم باید کرد هر چند قرآن مجید مشتمل بر  
 غایات و نهايات است لیکن شروع معرفت را سیل نیست مگر  
 قرآن مثلا نوکری مبدی تمام مناصب بادشاهی است از نجشی کوری  
 و وزارت و صدقات و امارت و غیرها بس همین نوکری است که  
 وزارت می باشد و همین نوکریست که خدمتگاری می شود و همچنین در قرآن  
 مجید ابتدای وسعت بیچون هر هست و انتهای آن نیز انده مناسب  
 مبدیست گشت و چون سخنهای سرگانه ذهن نشین شد معنی از بسبب وسعت  
 بیچونی که مشا حقیقت فرانی است متصور گردید پس مراقبه ذات باحاط  
 وسعت بیچونی که مشا حقیقت فرانی است فراوانت نماید و ظهور آثارد  
 تبدیل انوار را در خود داد که کرده جو یابی کمال وسعت بیچون باید شد  
 و از آثارش صفائی و نزاهتی است که در اصل این سرور خود می باید  
 و آن صفا مناسب بیچون و کمال وسعت بیچونی مشا حقیقت



و نگار کمک نیایش و گویاگون تعظیم که نماز جامع آنهاست اشاره می کند  
 بر کمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ مشابیت حقیقت قرآن مرافیه بلحاظ مشابیت  
 حقیقت صلبه کند و اثرش کمال صفا و نراست مرافب است  
 پس در عن ثلوث یا نجاس ظاهری مثل حالت بول و براز در خود صفای  
 و زاهدی یابد من بعد مرافیه نمودیت صرفه است قطع نظر از مسجودیت  
 مقیده که در ارکان نماز می باشد و تصویرش آنکه نماز مثلاً بلحاظ آنکه منعم  
 حقیقی و حاکم تحقیقی بر ما فرض فرموده و امر مستحکم بان نموده نمودیت مقیده  
 است و نظریان که عین دانش مستحکم این تعظیم است معبودیت  
 صرفه است و اثرش عظمت و بزرگی خود است که در نفس خود خواهد  
 یافت بی جهت و بی سبب بخلاف عظیمیتی که در مقام حقیقت  
 کعبه یافته بود و من بعد مراقبه ذات بلحاظ مشابیت حقیقت ابراهیمی  
 است و سخن مجمل در آن این است که هر کمال را نظر کمال خود با خود  
 انسی می باشد تصویرش آنکه صاحب کمال را در وحدت احیاء  
 حقیقی پیش می آید و آن کمال چونکه با حظه کمال خود می کند بی آنکه عجیبی رو  
 دهد در خود مونس و رفیق می ندارد و در خود مانوس می باشد باین طوره

انستى که جناب حضرت عی را با خود اوست زصور رکنند و شنای  
 کسان ابراهیمی را علی صاحبها الصلوٰه و التمام که انست حضرت  
 ذات بذات خود است ملاحظه کرده مراقبه نمایند و چون این مراقبه بکمال  
 خواهد رسید اثری از حالت در صاحب این مراقبه منکشف خواهد شد  
 و دیگر آنکه مرزوم شده هر عابد و انست بعد ازان مراقبه حضرت ذات  
 است با حال رشادت حقیقت موسویه علی صاحبها الصلوٰه و السلام و آن  
 محبت ذات است و محبت را هر کس می داند در ابتدا که مراقبه محبت بود  
 با حال محبت سالک مرعی تعالی را و محبت حق تعالی این سالک را و درین  
 سیر مراقبه محبت ذات است مر ذات را و همین است شنای  
 حقیقت موسویه باید دانست که حالت عبارت از علاقه ایست  
 که در میان دو شخص می باشد و محبت از یک طرف می بود لیکن  
 قویتر از حالت میباشد پس نجات بمنزله آشنای است که  
 هر یک را از هر دو آشنابر دیگر نی اعتماد گلی است و عزت  
 و بجا بهت هر یک در دل دیگر رانح است و این حالت موجب  
 توسط کارهای عمده می بود و در این و زرا و امر آن به نسبت بادشاهان

او محبت را سه مرتبه است اول آنکه محبت صرفه بود و بسرها  
 محبوبیت نکند این محبت باعتبار عزت و وجاهت و ولایت و  
 خات است و باعتبار قرب و دوام حضور زیاده تر است مثل  
 خواص که نهایت خیر خواه و دلسوز در حد متکادسی بود و لابد او را دوام حضور  
 و قرب زائد بر نسبت امیر کبیر خواهد بود دوم محبت که بسرها  
 محبوبیت نکند لیکن بمحبوبیت نرسیده و با علای درجه محبت  
 واصل شده اگر از آن بمقام که نهایت محبت است پیش قدمی  
 کند به محبوبیت رسد این محبت هم جنب حالت است سوم  
 محبت که به محبوبیت رسیده باشد این خود بلند تر از حالت است  
 بلا ریب و آن مشا حقیقت محمدیه است علی صاحبها الصلوٰه و السلام  
 چنانکه پیشتر می آید و چونکه درین مقام بیان مراتب ولایت  
 است و ندارد ولایت بر قرب و دوام حضور است و این معنی در  
 محبت زائد از حالت است که که در سر انجام کار یاد و اسطه شدن  
 امور عظام خات زائد بود و نهد امجیرات را بعد خات فرموده اند و اگر  
 اینجور تقدم محبت نباشد پس حقیقت ابراهیمی فی الحقیقه فنیله

ز حقیقت موسویه امت بعد از آن مراقبه حضرت ذاتست با لحاظ محبیت  
 و محبوبیت ممتازه که مثلاً حقیقت مجرب است علی صاحبها الصلوة  
 والسلام بعد آن مراقبه حضرت ذاتست با لحاظ محبیت محض بی  
 استخراج محبیت که حقیقت احمیست بعد آن مراقبه حب صرف است  
 بدون تعلق آن به محبوب یا محب بعد آن مراقبه لا تعین است  
 یا نسغی که ذات پاک در امر تبه ایست که تعبیرات و بیانات همه دون  
 او مستند به صحیح تعبیر و بیان بان نمیرسد و الله اعلم بحقیقه الحال \* کماله  
 در بیان سادگی راه ولایت \* و آن شش تا یک تمجید و یک  
 مقصد است \* تمهید \* طالبان نافع چون به مقام معرفت  
 ذات میرسند و سلوک متعارف را با ختام میرسانند  
 می دانند که مایزیم پایه و هم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث  
 الاعظم و حضرت خواجه بزرگ نائب رسول الله حضرت خواجه معین  
 الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب  
 الدین بختیار کاکی و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجه بهاد  
 الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد مجدد

الف ثانی و غیر هم قدس الله تعالی امر ابراهیم اجمعین شایم و این  
 معانی است صریح و عقیده ایست نهایت قبیح زیرا که در این مقام  
 میمان که اهل خدایان و بطلان هم رسد و چون درین مقام رسائی  
 آنان هم باشد بچند مرتبه را استنهای کمال اساطین بارگاه  
 قبولیت ایزدی و سلاطین ممالک عنایت سرمدی توان فهمید  
 \* شعر \* و سوف تری اذا انكشف الغبار \* افرس تحت

در جلك ام حمار \* هر چند ساوک متعارف بوجهیکه در این کتاب  
 مخر شده اهل خدایان و بطلان را درین رسائی میسر نیست  
 زیرا که اکثر اشغال آن مخرج مآداب شریعه و تعظیم شرع شریعه  
 است لیکن اینجایان خال نفس آن اشغال قطع نظر از مزاج آداب  
 شریعه است پس حقیقت این است که بلا ریب وصول به معرفت  
 ذات حاصل شده لیکن در قبول چیزی است در ای این وصول  
 مردودان دوگاه الهی را باین مفلح رسانیدن به مباره آن است  
 که قرائتی مسامحی بکار برده در ادک شایم رسیده نزدیک است  
 که گرفتار غضب سلطانی شود اگر از فعل شیخ خود نماند به شود و زوال

ا یعنی دعنا و که مقابل حکم سلطانی کرده مبرهن محکمه عدالت سلطانی نگردد  
 و همین است حال طالب غیر متدین که بد مقام معرفت ذات  
 رسیده آری جزئی عظیم و امری فنخیم اسب در حق طالب متشرع که  
 فی الحقیقت ابتدای ترقی و کمال ازین مقام است و این مرتبه  
 بمنزله ایجد خوانی است و مرانی که از ابتدای ذکر تا انبجاشه در گمنا لیکه  
 مطلوب و مقصود است معدود نمینواند شد و حقیقت این امر  
 در ضمن تمثالیکه مذروح افاده آینده است با حسن و جوه انشاء الله  
 تعالی واضح خواهد کرد دید پس لابد که این اساطین بارگاه قبولیت ایزدی  
 را سوای سلوک متعارف ترقیاتی و مقاماتی هست که بسبب  
 آن ترقیات و مقامات از زمره مقبولان حق گردیده بلکه بسبب امتیاز  
 ایشان در همان مقامات امتیاز از سایر مقبولان حاصل  
 نموده اند پس همان ترقیات را بسلوک ثانی منتهی می کنیم  
 و انقبایکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر است منتهای آن  
 قطب ارشاد است که واسطه اقامت رحمت الهی بود هر چه فاضل بود  
 بواسطه اش باشد و اکثر نادانان که امتیاز در سلوک اول و ثانی

نمی کنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محض اند می دانند که بر تمامی سلوک اولی  
 کمال تمام می شود و نمی دانند که انتهای اول ابتدای سلوک دیگر  
 است که مقصود اصلی همان است و احیاناً بعضی مقبولان بارگاه  
 الهی بدون بیرون سلوک اول بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفراز  
 می باشند نمونه آنها انبیاست که شخصی صاحب عقل و همت را  
 که از حضور پادشاه دور است ادا امر سلطانی رسیده و وی در انصرام  
 آن ادا مر آن چنان کوشش نموده که با تعب نمک حلالی و تقدیرت  
 بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام رعایا دلش گریان شده مغبوط بسیاری  
 از مغزیان حضور گشته هر وقت که این چنین شخص را حضور مینماید  
 خواه آمد بعرفتی و امتیازی فائز خواهد گردید که اکثر سالکان سلوک  
 اول را حصول آن متعذر است و احیاناً در سلوک اول مدارج  
 سلوک ثانی حاصل می شود و این چنین شخص در سلوک اول  
 سگ اصطلاحی صوفیان است و باعتبار مدارج سلوک ثانی  
 حاشی مانند آن شخص صاحب عقل و همت است که پیش  
 از این شمه از ماجرای ادرقه و سبب خلوص نیست و هدفای طوبیت

موجب شرع شریف است که اشغال سلوک اول را محض  
 تعبد او تشرعا و اجتناباً الوجه الله تعالی می نماید هر قدر که پیشش در این کار صفاتی  
 در حصول مدارج مساوی که ثانی سریع تر و الله اعلم بحقیقه الحال دست و پا  
 ثانی هر چند مقصود شرع و معین قرآن و حدیث است لیکن بطرز  
 اولی مضبوط نیست بنا بر اعیان بطرز سی مضبوط و منحصر کرده نوشته می آید  
 بقول الله تعالی و حسن توفیقہ \* مقصد در میان سلوک ثانی راه  
 ولایت \* باید دانست که در راه ولایت دو سلوک مقرر است  
 اول مضبوط و ربط بدون اتمت و ثانی مضبوط نیست با وجودیکه اصل  
 مقصود و مغنهای همین سلوک است علی او و ام اهل ولایت آن  
 منلوک کرده اند و آن را ایسر می اند نامند و احیاناً بر نادانان بسبب  
 عدم انضباط ثانی هر دو منلوک فینا اینها مشتبه می شود و هر یک را ممتاز  
 از دیگری نمیدانند بجز آن بمشیل تفصیلی هر یک باید شنید نامزد و با هم ممتاز  
 شوند و واضح کرد که اصل مطلوب موقوف بر سلوک ثانی است پس  
 مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که دغش از دار الخلافه  
 فرود است شوق بنامت پادشاهی در دغش جا کرده طریق مطلب



ملی خود را منحصر در حضور پادشاهی انگاشته سناهی در نارسیدن  
 به حضور پادشاهی کشته و اصل مطلوب را که مرکز خاطر است مکتون  
 داشته حضور می را مطلوب خود اظهار می نماید و اصل مطلوب را  
 پیش از رسیدن به حضور پادشاه مخفی و مسوومی دارد و بنا بر  
 مقاسه می که در اظهارش متوهم می شوند یا بنا بر آنکه در اظهار آن  
 فی الحال فایده منصوص نیست از اظهار آن خاموشی می ماند پس  
 بنا بر رسیدن به منزل مقصود و تدبیر سفر فرزند کرد و از حال طرق و  
 رفق و اسب منازل تقیض نموده تعیین راه را است کرده اسباب  
 سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم آمدن اسباب از خویش و تاج  
 و خصلت شده و وطن و دیار را گذاشته محبب همه آنها را از دل قطع  
 کرده و همه آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و  
 دو انشای راه چپ در است راه شهرها و باغات و انهار و عجایب است  
 گاه ندیده بود و نمانان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل بسر و ما شتاب  
 در بانفت احوال مردم و شهرها و تحصیل تجربه سفر و توجیه همان شهرها و  
 غیره کشته از راه راست انحراف و زنده طول مسافت را

که او ای خاطر خود ساخت و دور نیست که درین حالت آنچه بنام  
 مستغنون سیر و تماشا و سیاحت کرد که مطلوب خود را فراموش  
 سازد با آنکه با وجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسد تمام عمر خود را  
 در زمین سیر و سیاحت بر باد دهد و این قدر مستقر است  
 که به سرت تمام و پس از انقضای مدت در از به منزل مقصود  
 خواهد رسید و اگر از راه راست سفر نشد و منزل به منزل راه  
 راست را می گردن شروع نمود البته آثار و علامات دار الخلافه روز بروز  
 نمودار شده مرده قرب و حصول مطلوب بگویشش خواهد رسانید و هر قدر  
 که نزدیکتر خواهد شد آثار یک خاص مداد الخلافه مثل دنیا و دین و شرخه و اصطبل  
 و امثال آن نمود خواهد شد تا آنکه بداد الخلافه رسیده بوجی وصول به مقصود  
 حاصل کرده مظهر آن گردید و از سماع مفریاد ام و استراحت که آید من بعد  
 که بدیوان خاص رسیده آن مکان را نظریه مخفی و آرایش حسب حال اہت و  
 اجلال و شوکت و اقبال شاهی یافته عاکی حقیقت سلطنت یافت و من وجہ  
 به حضور پادشاه فائز که دید باز به حضور پادشاه رسیده و اصل  
 به مطلوب اول رظاہری گردیده و تبسیر طریق حصول مطلب اصلی

خواهد شد پس مطلوب است اول منتهای منلوک اول است و طریق  
 حصول مطلوب دوم منلوک ثانی است و تطبیق این تمثیل بر منلوک  
 اول از ابتدا تا انتها موبدا است چه تجسس مرشد و طریقته از طرق  
 اولیاء الهه قدس الهه تعالی اسرار هم نامرشدی رسیدن و طریقته  
 معین کردن بمنزله تفتیش حال و فقار و اهلها و تعیین یکی از آنهاست  
 و اذکار جهری باشد یا سری از زبان بود یا از اطاعت یا سلطان  
 اند که بمنزله و ابرام آوردن اسباب سفر است و خویش و یار و  
 وطن و دیار گذاشتن بمنزله شغل نفی است و انحراف پیم و  
 راست بمنزله استغراق در کشف توحید صفاتی است و احیانا  
 در وقایع توحید صفاتی آنچنان متعرق می شود که از حصول بذات  
 بحت جاست عظمت غافل میگرد و در بسا که با وجود یاد آدمی و حصول  
 در همان وقایع ماند و از آن زبر آید و بد شوازی و در رسیدن البته خواهد  
 بود و آنکه روی بهت خود را از توحید صفاتی بازسد از بهر راه راست  
 منزل مفصود بد و انحراف می رود و آثار و علامات دارد الخلافت  
 بمنزله حجب نورانیت ذات بحت اند و آن هزارهاست و آخرین

حجب بفرزاد دیوان خاص است و آن نسبت بپیرنگی است  
 چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانہ بیچون و بیچگونه است و این  
 حجاب اختصاصی زائد بر آن ذات پاک میدارد بنابراین نهایت لطیف  
 و بی کیف است و لهذا بپیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب  
 نورانیت پیوسته یکی با دیگری نیست بلکه هر یک حجاب از هر دو  
 جانب عری و از معین که تا آن حد علامت همان حجاب است و مثالش  
 از پردہ های دروازه های مکانات پادشاهی معلوم می توان کرد مثلاً هر چه  
 که در راه دیوان خاص خواهد بود و علاقه آن پرده از جانبین تا حد معین  
 خواهد بود و خدام و حجاب آن پرده متکفل نگهبانی آن خواهند بود و  
 آینده را با مجازت یا ممانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت و آینده  
 و آنچه دیگر صحابت ابانت خود خواهند رسانید تا موکلان اندر دنی دیوان  
 خاص آن در آینده را اجنبی زبند از مذ و در در آمدنش مزاحم نشوند  
 و در عصرای دیهات از جوانب و اطراف هم مثال آن تواند شد  
 پس نسبت پیرنگی را به همین و منع نمیدانند و باید کرد و در امثال  
 مرقوم است ایشرا از دار الخواست باید فلا مید زیر اگر خصوصیت

وادار الخلافت هم بیادشاه پر ظاهر است و اما انتهای نسبت بیریگی  
 پس مشایبه و وصول بذات بحت است این است تلمیح  
 تمثیل بر سلوک اول از ابتدا آنها اما تمثیل سلوک ثانی پس همان  
 شخص بعد رسیدن به حضور می پادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول  
 خدمتی و منصبی و انسلاک در ملازمان پادشاهین بعمل آورد و لازم  
 است که حضار در بار را از هر گاه و چه بدار گرفته تا وزیر اعظم از خود  
 راضی سازد تا بر وقت حاجت کلمه النجیر از زبان ایشان  
 به حضور پادشاه صادر شود و هر یک حسب مرتبه خود سعی و سفارش  
 نماید و در مرعیهات پادشاه بسیار مکررم و چالاک ماند و در آمد و  
 رفت در بار و سیر و شرکاء و ملاقات حضار در بار تکامل و تعاضل بوزر  
 مباد و ابداع گاهلی در آن در بار و اعدا کرده از نظر اعتبار افتاده لائق  
 حضور پادشاه نماید و این معنی منجر با خراجش ازان مقام گردد و نیز  
 خبر و ار باید شد که ارضا حسب مرتبه متفاوت می باشد ارضای وی  
 تا بقیه در وطن خود بود و همین قدر است که دزدی و قزاقی و بخی و امثل  
 آن عمل نیارد و اگر مال کنه از امت مال واجب سرکار بلا حیا و

نگر ادا کرده باشد و چونکه باین مقام رسد پس ارضای وی آست  
که رعایت حقوق و آداب و تعظیبات شایسته گمانی بجا آورد  
باشد و بذل ایوان خطیره را در رضامندی اهل آن مقام مثل کند و این  
نظر و تواضع و اهدای تحف و هدایا بر ابرخس و خاشاک شمارد و  
رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود داند و حاضر باشی را امر است  
است مثلاً ساکنان داد الخلافت سن و وجه حاضر سلطنت اند و حاضران  
تقدیر خاص فوق از ایشان و ملازمان و یوان خاص بالاتر از آنها و آنانکه  
مستحق خدمت پس و در دیوار ایستاده می مانند زیاده از ایشان و  
آنانکه رو بروی میباشند فوق ایشان و کسیکه بحضور ایستاده نگاه  
خود را بر چهره بادشاه مفسور ساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمینماید بالاتر  
همه ایشان پس ازین مراتب مرتبه اعلا را اختیار کرده آنقدر مواظبت کند  
که در دل بادشاه الفتی بوی پیدا شود و قدر و وقع وی در دل بادشاه  
جاگیرد و معلوم بادشاه شود که این شخص نهایت محبت و قدوسی من  
است و باین وسیله او را اقامت آن بمقام میسر آید چه هرگاه همیشه  
بابادشاه نگاه و در خدمت خواهد ماند و التفات بادشاه بصومی وی معلوم

اهل دینار خواهد شد و خود اهل دربار هم از وی رصامند خواهند بود مگر  
 او را در آن مقام جائز خواهند داشت بعد از طعمینان از اقامت آن مقام  
 او را لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره پادشاه را گمنا نبغی  
 بغور و تأمل ملاحظه کرده باشد و وقایع و اخبار که در دربار میگذرد آنرا هم  
 شنیده حقیقت چهره پادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه  
 متغیر میشود بدقت و اطمینان دریافته نموده اوضاع تغییرات را  
 پس در وقت حافظه خود نماید و بعد هر تغییر حکمی یا نعامی یا تبعذیب و سزای  
 یا صلح و جنگ یا بند و بست که از حضور پادشاه صادر کرد و آنرا هم دریافته  
 کند و در این وقایع و اخبار همه کارهای خرد و بزرگ را از نگاه دارد  
 و در اخبار خوش از خبر صحت غلامی ذلیل گرفته یا مرده صحت و وزیر  
 اعظم و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم  
 و علی بن اقیاس از گرفتار شدن کبیده برسی گرفته تا گرفتار آمدن دشمن  
 زور آور صاحب ملک و لشکر و از غارت شدن روستای دور  
 صحرای دور و از تهاجم دشمن بر قلعه خاص یا لجه احاطه آنرا قصد  
 کند و بسا چیزهای بسیارند که بر آن جزای یا تنزیمی و اعاده مرتب میگردند

دینابران تشریح کرده پادشاهی در آن چیزها مستقامت نمیشود و نفس ناپندارند  
 که در هر خبر و واقعه تغییری جداگانه خواهد بود بلکه اگر دوبار تغییر چهره در انگلستان  
 یابد معلوم کند که این هر دو خبر یکسان اند تفادتی در جزایا سزای آن  
 نیست بر همین عمل مواعظت و مداد است و زود تا که حسب ذکا  
 و فطانت وی ملکه مرئوس شناسی پادشاه در وی پیدا شود بر مراد پادشاه و در  
 وقایع و سوانح آگاه گردد و این آگاهی بدی رسد که از تغییر چهره مراد پادشاه  
 خلالت معنی لغوی اصلی که در کلام پادشاهی است دریافت وی شود  
 مثلاً گاهی پادشاه میفرماید که خدمت کناری این در دنجونی باید کرد و غرض  
 آنست که این را گمنا یعنی تعزیر باید داد و هرگاه ملکه مرئوس شناسی حاصل  
 کرده کاری را از کارهای سلطنت مرانجام خواهد کرد عنایت شاهی اصعاف  
 مضاعف از آنچه سابق بود بر وی بیوش خواهد آمد و سعی و سفارش  
 اهل دربار و کار او خواهد شد لابد بخدمت و منصبی پادشاه او را خواهد  
 نواخت و باصلی معلوب خود که تمام این شب و فراز و محن  
 و متاعب برای آن کشید بود و انشا الله تعالی فائز خواهد گردید و  
 من بعد حسب حال خود بر همان خدمت مستمر خواهد ماند یا ترقیات



گروه از متصنی انتقال نموده بمنصب ابلا جاوه رسد و پیشین  
 است حال سلوک دوم سناک را لازم است که بعد رسیدن  
 بر تبه مشاهه و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کنه و از لوازم این  
 سلوک است اختیار عزائم شرع در هر باب از مودات و منیات  
 توضیح آنکه اتباع شرع شریف لازمه ایمان است و سناک را لازم  
 که کدام متبع شرع شریف باشد و کمال اتباع شرع مقدس سلوک  
 اول را با تمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع را گماید یعنی سنج  
 گیرد و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلا ادب  
 مصحف این قدر که بی وضو مس نکند لازمه شرع شریف است به  
 مسلمان را باید که بی وضو مس نکند و سناک سلوک ثانی را آداب  
 زائده باید و آن ایاست که در وقت گرفتن مصحف متوجه دیگر  
 نشود و بوضع تادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی را  
 حاضر ساخته و از آن بظمت مصحف انتقال کرده و نابت و دانست  
 خود را تخیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست  
 من بی چاره و نسیس خست این چیز معظم و مطهر محض بفضل حضرت

حق تعالی ذمیده و از نزد خود هرگز نیافت این نعمت نداشتیم  
 و باین قسم تصور سینه اش از فرحت مالا مال شود و کمال عظمت  
 مصحف نصب العین وی گردد و این چنین معانی اگر خود بخورد و  
 ذهن وی آید از همه ادبی و اصل مدعا و الایه تکلف این معانی را در ذهن  
 خود آورد و علی بن ابی القیاس عظمت مهر هر سوره بفهمد و شافع بودن  
 آنها را به حضور حضرت حق جل شانهد یاد آورد و عظمت نماز و زکوة و روزه  
 و حج و جهاد و سایر شعائر شرع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد  
 و از همین است تعظیم شرع شریف مطلقاً و تعظیم کعبه و اینها و رسول  
 علیه السلام و الصلوة و السلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار  
 طریقه ایست قدر زکوة بیشتر و ط خود در هر مسلمان فرض است و  
 بذل اموال در رعایای حضرت حق جل شانهد عریضی است که سالک سلوک  
 ثانی و لازم است و اهد تمام نوافل تمام مثل تهجد و غیره نیز از همین  
 باب است و اجتناب منهیات را هم برنگی دیگر بر خود لازم نماید  
 تا که ازار باب عزیمت شود مثلاً و سوسه زنا که بخاطرش کز در و پنجهان  
 مستتر شود که گویا نجاست برای خوردن پیشش وی نهاده اند و بر همین

قیاس باید کرد تمام منہیات را و نیز سائک این سئوگ را باید که  
 و دادای حقوق انبیاء و اولیایا که سائر مومنین و تعظیم ایشان گوشش  
 بایغ کند که همه ایشان ماعنی و شافع دی شوند و سعی و شفاعت انبیاء اولیا  
 پر ظاهر است اما سعی بهر مومین پس دعای خیر است پس توقع  
 دعای خیر که کلا آمدنی در ان مقام است تفقه و ناظر داری بر مسلمان  
 کند و همه حقوق و تعظیبات در اتساع عراکم شرع شریف بود اعی شود چنانچه  
 بنزدیکی دانست و قرآن و سوران و کعبه و نماز و روزه و غیره همه آنها  
 جز شفاعت دارند پس همه آنها را از خود در اضی سازد و مرتبه رضای  
 این مقام از بیان سابق واضح گردید و حاصل و مدار این سئوگ  
 مراد و نه انست و معنی وجه انست مناسب لغت توجهی تعالی است  
 یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش دریافت باید کرد و آثارش  
 بهو حسب فحوائی کریمه فاینما تولوا فثم وجه الله بهر جامه وجود است  
 مثلا اگر بنده در حال چشم و بینائی خود نخورد کند بایقین دانند که این نعمت  
 عظیمی مرا محض بهر جهت وجه انست یعنی حق تعالی بر حالش متوجه  
 شد و روی بسوی وی آورد که این نعمت ادر حاصل گشته دالا این بنده پیچازه

بوجوهی استحقاق آن نداشت و استدعای آن نکرده بود و  
 خواستش و تقاضای آن اعتلا در وی منحوق نشده و نه احدی شافعش  
 برای بخشیدن این نعمت عظمی به حضور وی تعالی کردید و نه این دو  
 یازده و محض توسل پیکرنی نموده پس نیست این قسم نعمت عظیمه  
 نظیر که محض بفضل شامل در حمت گانه او جلالت آلاوه دعای هذا  
 التماس برادران برادر نعمت است و هر نعمت همین حال دارد  
 بلکه فی الحقیقت هر چیز که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده  
 آید مویدا شود که همه آن در حق این بنده نعمتی است جلیل القدر  
 پس هر چیز از ذمک و ملک گرفته تا خس و خاشاک نعمت برای  
 اوست و خصوصیت بادی دارد و با وجودیکه استعداده و شععی و  
 خواستش او را هرگز در آن دخل نیست پس در نعم الهیه خوش  
 کند و علی الدوام پیش نظر خود دارد که رحمت الهیه بر تبه که بیان  
 آن متعذر است بلا سبب و بلا جت بحالم متوجه اصمت و تمام  
 انام از همان رحمت فائض اند و هیچ کس نیست که در وی نعم مترکانه  
 موجود نیست و اگر شخصی بود که سبب کثافت طبع این چنین

نعم را در خود لحاظ کردن نتواند پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا  
 ۱۰ ارفع همه آن جناب رسالت ماب صلی الله علیه وسلم اند پس  
 حالات آن جناب را صلی الله علیه وسلم از وقت تولد بیکه از حین  
 علق تا آخر آن یاد آرد که این چنین نعم جلیله بیهوده و احصا محض از  
 دریای بیکنار رحمت الهیه چه قسم بلا در خواست و دعا و بی استحقاق  
 و استدعا و بی سعی و سفارش احدی چه گونه بر آن جناب فائض  
 می شد به مجرد تولد چه قسم برکات و عنایات با وجود باجو و آن جناب  
 منضم ساخت که آن برکات شامل حال جمعی کثیر می شد و موجب  
 محبت و اعتقاد می گردید و این نعم که در طفلی و عارض بر آن حضرت  
 صلی الله علیه وسلم فائض می شد بقیاس نعم دیگر امری سهل است چند آن  
 وقع نذار و باوجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند با لجه این چنین  
 نعم جلیله فخریه را تصور کند که این همه بلا سبب و بلا وجه محض از  
 رحمت کامله ذابیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله بسوی بنده  
 می شود همین قسم انعامات با بهره ظاهره بلا استحقاق و بلا استدعا  
 و دعا فائض می گردد و پس خلاصه معنی وجه الله شانی است از شیون

رحمت الهیه که بلا سبب و بی حجت و بی سابقه استحقاق و استدعا  
 و تقاضا و دعا و شفاعت و توسل مقتضی و مفیض انعامات جلیله ترگاشه  
 می گردد و مراقبه وجه الله ملاحظه بهمین شان است و اصل آن انعامات  
 ایجاد است از کتم عدم و این معنی وجه الله عام و شامل تمام موجودات  
 است فاما بهجت تفاوت و تفوق بعضی بر بعضی دیگر در وجه  
 انعامات معنی وجه الله نسبت به کس علاقه می باشد و گمان نرشد  
 که درین صورت عیث در فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عیث  
 سفاقت است و ذات الهی حل شده از ان منفرد و پال زیرا که باکم و  
 مصالح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و استدعای  
 این کس که بر وی انعام می شود چیزی دیگر که فی الواقع حاکم و مصالح  
 منظور است پس در پیدایش مشاغل اشیا است خصوصیت باین  
 کس. هیچ ندارد و مشایخ ارباب دانش و کمال نظر حکم و مصالح منظور  
 ان حکیم حقیقی است فاما که غیر اینکس را علم و دانش عظامی نرشد بلکه در  
 حیوانات این گمان میداد و بچکس و هیچ امر نبود که دست خدا را اجل  
 شده از ان سو معروض ساخته باین سو متوجه نمازد و این نعمت

ذابایشان رساند پس عنایت محضه و رحمت صرفه اوست که  
 هر کس را با نعمات با بهره مذکوره نواخته و بسیار از نعم بهره  
 را تخصیص فرموده همین شان را که متبع رحمت کامله لا عرض است  
 بوجه الله مسی کرده شده و آثار و بینه تمام نعم ظاهره و باطنه اند که  
 لا عرض خالص شده اند و بوجه الله از همین آثار شناخته میشود و  
 مقابل آن وجه العبادت یعنی رو آوردن بنده بسوی خدا جل شان  
 و بیانش آنکه هر بنده مؤمن خواهد دنی الهیت باشد خواه عالمی هست  
 سایر تحصیل پیری عبادت حق میکنند و ادما را و بجای آوردن  
 الهیت پس بنا بر خوف نارد طبع جنت و اما عالمی هست پس  
 بنا بر تمنی حصول عزت و وجاهت عند الله و دخول در زمره اهل  
 الصفا و اجابت و انسلاک در سبک بلا زمان خاص ذوی الاعتبار هر چند  
 خلاص از نار و توری درجات جنت بر حصول عزت مد کوره یقینا  
 مترتب میشود بلکه از توابع و آثار آن است لیکن ارباب الهیت عالیه  
 در این امور الفغات نمی باشد بگفته استنای ایشان همان انبیا  
 در سبک خاصا نسبت و پس بحس لابد در اول هر یکی ازین بهره و فرقی

انستی و الفتی با خالق خود حادث میگردد و در روز بروز افزون میشود  
تا اینکه در حق بعضی بندگان شده شده تمام مراتب تنبی و طبع و  
خوف از دشمن محمود منعی میگردد و موجب و الفت حضرت است  
حق اینچنان در دالش مستحکم می نشیند که او امر را بجای آورد و حصول  
هیچ مرتبه از مراتب قرب و ثوابی از ثوابات جنت هرگز بجای نماند  
نمی گذرد هر چند حصول عزت و اعتبار بران قطعی و یقینی است چنانکه  
حصول ثواب بر حصول عزت و اعتبار ناماد را دای او امر از  
خاطرش تمنی حصول عزت و اعتبار و تصور ثواب تا لکل میرود  
و همچنین از سهیات پر بهی می نماید و صرف منع او تعالی ملحوظ میدارد  
هر چند محفوظ ماندن از ملالت در ملا اعلی و سقوط از مراتب اهل  
عزت و اعتبار و نجات از عذاب نار منور در ان مستتر است فلما این بند را هرگز  
متخیل نیست محض رضای رضای حق تعالی مقصود می گشته و همیشه میداند  
که در بجای آوردی او امر حق رضای او است آن رضای او بهتر از هزاران  
ترقیات در مدارج قرب و عزت و درجات ثواب جنت در حق خود  
می شاهد و هرگاه نارضا مندی او تعالی در کاری تصور میکند آن نارضا مندی



و ابد تر از هزاران مذلت یعنی سقوط از مراتب اهل عزت و  
اعبار و دخول در زمره اذلاب که بدتر از هزاران عذاب و زخم می پندارد  
پس چنانکه وجه اله توجیه رحمت الهیه است بسوی بنده لالغرض  
و وجه العبد رو آوردن بنده است بسوی خدا ایتعالی محض بنا بر  
و عیبی وی بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و وجاست و اعتباری  
توقع از حصول ثواب جنت و نجات از عذاب نارد همانا که در همین مضمون

اشارات است درین آیات الم یجدک یتیمًا فآوی و وجدک

ضالًا فهدی و وجدک هالًا فاعنی این هر سه آیت اشارت است

بوجه اله تعالی و هر سه آیت اخیر اشارتست بوجه العبد و چون وجه اله

بنا بر آن و مقابل آن شناخت پس بطریق مراقبه آن اینست که

نظر خود را بر همان شان که مشا رحمت لالغرض است متوجه سازد

و علی اله دام نگاه نمودن ابان و دوخته تنجی و سنائل بزبان حال و قال باسه

که هرگاه ایتمند و نعم جلیله بر من بابر غیر من بی استحقاق و اسده

مرحمت فرموده پس فلان نعمت عطا فرما هر چند جاہل و خطیر احمیت

و من نهایت مالائق و عاجر فاما انعام عام تر ایچ نمی باید و موقوف بر

و صحیح امر نیست و این مراقبه گاهی بلا حجت می باشد و گاهی مقید به چندی  
 از فوق یا تحت موافق توجه باطن مراقب متصور می گردد و بسبب  
 این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک و تعالی متوجه حالش میشود  
 و عنایت خاصه را صورتی خاص میباشد مثل خلقت حضرت آدم  
 یا آنکه تمام مخلوق از قدرت حق تعالی آفریده است. فما چون عنایت  
خاصه در خلق حضرت آدم مصروف است صورت خاصه آن بطور  
پیوسته و به همین خصوصیت اشارتست در قول حق تعالی که  
خَلَقْتُ بِيَدِي همچنین است اختصاص حضرت خاتم المرسلین  
 به عراج و اختصاص حضرت موسی به کلام بر کوه طور و بسبب همین  
 عنایت خاصه عظیمای بارگاه ایزدی ریاده تر از وی راضی می شوند و اند  
 مقام در انجا مانع نمی شوند و لغزت و وقار او را جامی دهند پس  
 برین مراقبه با التزام عزائم شمع شریف و ارضای عظیمای  
 بارگاه الهی موافقت و مداومت و رزق و این بمنابۀ ارضای این  
 و رزق و ملاحظه چهره پادشاه است فاما پادشاه را بسبب جمل که لازم  
 بشریت است اطلاع بر حال و مال کسی نمی بود لهذا با وجود حاضر

باشی و خوشبودی خاطر پادشاه از وی یحزرتجویر حاضر ماندن بسبب  
ایدیشه بد طبیعی و خیانت و خباث آن شخص بمنزعی اورا نمی  
نوازند تا که بعد مرور زمان خوبی جیبی او بتحرر رسد و امن از طرف وی  
حاصل آید بخلاف عالم الغیب که علمش محیط ظاهر و باطن هر کس  
و ناکس است در آن بارگاه بمگردیکه مراقبه و به الله از بنده بخوبی  
مسر انجام یافت و گمایندهی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردید  
و حقیقت باطن بنده خود را آخا بود است پس نوری مقدس ازلی که در  
اذل نصیب مهر مومن مقدس شده بوی مرحمت می شود و آن نور تقم عقل  
است و عقل شجر آن و ایمان ثمر آن و آیه \* و بنا آتاهم لسانا و نورنا \*  
بر همین نور اشاره می فرماید پس این مراقب و به الله را آن نور مثل  
ستاره تابان از دور نمایان می گردد و آمده آمده است نزدیک  
می شود تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسیده در تمام بدن ساری شود و  
مانند نور بهری که در ک الوان و اضواء است خاصه آن نور دریافت  
مرغیبات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصرام جنات  
منخلق است و سخاوت که برای نفع رساندن خلایق مقبول است

این بود برای دریافت رضای او تعالی است و طریقی است آنکه هرگاه  
 قصد گامی خواهد کرد یا به امری متوجه خواهد شد تغییر نماان در تجلی که محاذی  
 کمال او است پیدا خواهد آمد و این قسم تغییر خواهد بود که از ان رضایا  
 نارضا را توان فهمید. بعض اشخاص آن چنان می باشند که معامله  
 ایشان از تلب تجاوز کرده و ایشان را از نماان راه بر رضایا  
 نارضا آگاه می سازد مثلاً هرگاه قصدی کنند که کار معین بعمل آرند اگر رضا  
 بان متعالی است بشاست و انشراح و رقب ایشان و دوزر  
 رعبت بسومی آن کار در دل ایشان پیدا می شود و اگر نارضا مندی  
 بان متعالی است است و انقباض و ذرقت در میبد کی لاحق حال آنها  
 می گردد و آنکه حال ایشان تجاوز از تلب کرده است و بمقامات  
 عالیه رفیعه رسیده اند پس ایشان رضا و نارضای صی جل و علا  
 را بسبب حدوث تقرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است  
 دریافت می نمایند و این تغییر که در تجلیات حادث می شود ذات پاک  
 صی جل و علا از ان منزله و مجرد است تفهیمش آنکه آثار عامه که از ذات  
 پاک بیچون و بیچگون صادر می شود در ان آثار تغییر اصلا نمی و چنانکه

الان کماکان وصف اوست همچنان به نسبت آن آثار بر  
 یک وصف است که از ازل تا ابد گاهی در آن تغییر نیست و اما  
 به نسبت امور خاصه پس تغییری می شود و مثال این تغییر و عدم  
 تغییر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک جا است و آثار عامه  
 آن حسب استعدادات اشیا بنامات مختلف و این اختلاف  
 مقتضی اختلاف ذات یا وضع و مکان آفتاب نمی شود و در ذرات  
 اثر خاص از وی مطلوب خواهد شد بنا بر آن وضع و مکان وی مبدل  
 خواهد گردید و قریب همراهی محض خواهد رسید؛ همچنین برای ظهور  
 آثار خاصه مبدل و تغییری شود و این تغییر در ذات پاک وی نیست تعالی  
 شانه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی امر اصورت خاصه می باشد در آن  
 صورت تغییر پدید می آید و این تغییر در ذات نیست و تمیاش انسان  
 است چنانکه مجربین است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد  
 موت جسم موجودی بود و احکامیکه بر انسان مرتب می گردید همه مبدل  
 می شود پس حقیقت انسانی که شمار الیه بمن می باشد بواسطه این  
 جسم عنصری مستور و محقق گشته و بادی اتحادی پدید آمده که معنای

با جسم می شود منسوب بان حقیقت می کرد و مثالی گویند که نزد زید رفتیم  
 و پیوسته با وی نشستم و او را چنین و چنان کردم و همین که انسان  
 فوت شد با وجود بقای جسم بر حال خود هیچ حکم از احکام مرده  
 بران جسم نمیتوان کرد ان وقت هیچ کس نخواهد گفت  
 که نزد زید رفتیم و پیوسته با وی نشستم ذات منزه آن همچون  
 و بیچگونگی و همچنین در صورتی و لبا یی منستر شده نمایان می گردد  
 این قدر فرق است که حقیقت انسانی مقیده بحکم می باشد  
 پس نمیتواند که بواسطه جسم دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت  
 حق جل شانہ مقیده به هیچ صورتی نیست بر اطلاق خود باقی است به  
 صورت که می خواهد کلام میفرماید در همان صورت تغییر میشود و ازین جهت  
 واضح شد که بنده را با عالمی خود معامله آید که انحصار مخصوص دارد و پیش  
 می آید فاما از ان ذات دورتر می باشد پس این بنده با کمال در رضا  
 نارضای حق تعالی در برابر معانوم می شود و مستقیم نکرده که احکام شرع  
 متفاوت و مبتدل خواهد شد زیرا که احکام شرعی به همان طور است  
 از شارع ثابت شده و این رضا و نارضا در امور مبادی پیش خواهد آید

میرا معلوم این بده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب  
 رضای حق تعالی است و بجای فلانی رفتن که مباح شرعی بود و شجر  
 بنار ضامنندی او تعالی خواهد شد و علی به القیاس در هر امر او را  
 بصیرتی حاصل خواهد شد و این دریافت از کوشش و اجتهاد  
 نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است و کلام را  
 چون این گمان دست میدهد بمرتبه مکالمه فایز می شود و وی من  
 وجه کلیم الهی بود که کلام حقیقی در میان نیاید چه فهمیدن مدعا و مراد  
 از اشارات و او ضاع نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم  
 می شود و خلاف مدلول کلام مراد و مدعا را بهم دریافتنی کند و هرگاه  
 این بنده کامل بر رضای حق تعالی مرطاب شده کاری بموجب آن رضا  
 ممر انجام خواهد داد و کارگزار می او بر منزه ظهور جلوه خواهد گرفت  
 عنایت الهیه بوفور و کثرت بر حاشش بچوش خواهد آمد و عظمتی  
 آن بارگاه خود شافع و ساعی وی مستند و مهمل و بی کار که داشتن  
 شخص کار آمدنی مخالف کلمات است مقرر او را بنده متنی عرت  
 خواهد بخشید و آن خدمت حسب حال وی خواهد بود من بعد او را

توقف و استمرار بر همان خدمت خواهد ماند یا از منصبی بمنصبی عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی برای وی نباشد و در این مقام اهل ولایت را بر توفیق دست میدهد اگر بر ساینده امور یکبارگی برایشان منکشف میشود مامور نباشند و اگر بر ساینده آن مامور شوند پس بر توفیق رسالت ترقی می نمایند و اگر با وجود آن بخواهند و مقابله هم حکم شود بر توفیق اولوالعزمی مغرور می گردند و در این مقام بعضی خلیفه الهی می باشند و بعضی خلیفه الهی نمی باشند خلیفه الهی کسی است که برای انصرام جمیع مهام او را مقرر کرده مانند نائب سازند و هر که این چنین نباشد یسر وی خلیفه الهی نیست اگر چه احیاناً کاریکه از دست خلیفه الهی سرانجام می شود از دست دیگری سرانجام می کنند تا آن دیگر خلیفه نمی باشد آدمی صاحب خدمت بلا ریب می بود و مثالش بنظر آنست که کابلی پادشاه کار وزارت را از خواص خود میگیرد پس آنخواص هر چند کار وزارت را سرانجام داده نامادیرند و در این مقام نهایت راه و تزیینت است و راه ولایت

---

بعده آن هیچ کسالی نیست و اله تعالی اعلم \* باب چهارم در بیان طریق



سلوک راه نبوت \* و آن ششم بر شش افاده است \* افاده \* طالب  
 راه نبوت را بعد تهذیب اخلاق و ملکات قلبیه و ادای عبادات شرعیه  
 بطریقیکه در باب ثانی معلوم شد اول چیربکه لابد است رسوخ قدم  
 در مقام توبه است تفصیلس آنکه اول طالب این طریق را باید که  
 منهیات شرعیه را خواه از قبیل اعتقادات باشد خواه از قبیل افعال  
 و احوال خواه از قبیل اخلاق و ملکات خواه از قبیل افراط و تفریط در  
 عبادات این همه را از کتاب و سنت مستقیح و تفتیش نماید اگر خود  
 عالم کتاب و سنت است فبهاد الا از علمای معتمدین استفهاند  
 کند بعد از آن انعام حضرت سی و تریست جواد مطلق که در باره این  
 ذره بیهیتمند از بند اول شده بار بار ملاحظه چست و تصور درست  
 در ذهن خود مستحکم سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن  
 بی نیاز و بر وی بصیرت خود مره بعد از خری پیش آر و بعد از آن  
 در خلوت نشسته در نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی مثل این منعم  
 حقیقی ولی نیاز تحقیقی در حق مثل این عاجز بی مقدار که از سر تا پای  
 احتیاج در احتیاج است چه قدر منکر و مستعجب است و این معنی را در

ذهن خود چنان مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن متعمم حقیقی و در  
 ذهن او قرار گیرد و چنانکه اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید او را  
 حالت قشعریت پیش آید باز از ضمیم قلب چنان اذعان نماید که همه  
 منهیات شرعیه موجب همین امر میشود که از تصور وقوع آن موبرتن  
 می خیزد باز این امر او در ذهن خود مستحکم سازد چنانکه قبح این منهیات  
 عقل و قلب او را فرا گیرد و در باطن او به نسبت آن منهیات  
 خونی و وحشتی پدید آید چنانکه صمد در آن منهیات را از خود بجای وقوع  
 خود در نهاد که جان و مال و آبرو از ته دل شمارد و بعد از آن عظمت  
 قرآن مجید و فرقان حمید را تصور نماید و از ضمیم قلب خود ملاحظه  
 کند که این صفتی است از صفات از لیه ربانیه که آثار اعمال امرکان  
 برایش چگونه مناسبتی نبوده حضرت حق جل و علا محض بعنایت خود  
 در کسوت زبان عربی پنهان و صفت ازلی و کمال ذاتی خود را انزال  
 فرموده همون را واسطه نیمایند و بین العباد کرد و انیده بمنابیه آنکه  
 مادشاهی عظیم القه ر دستار خود را بگیرد و یکطرف او را بدست  
 خود نگهدارد و جانب دیگر را بدست فقیر می نفلس و عاجز می بیاید

هرگز لیاقت الثقات باد تنالاه میداست دهد و اورا امر فرماید که هرگاه  
 که ترا حاجت پیش آید همین دستار را احراست دهی و مرا بهمین وجه  
 بجاخت خود مستنبه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود  
 مصروف خواهم ساخت پس اگر در حال این فقیر نیک تامل کرده  
 آید و از قانون ادب فی الجمله مسامحتی در زیده شود و او اشکان گفته شود  
 که اگر چه بظاهر در دست آن فقیر یک جانب دستار است لیکن  
 فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاهت است او است  
 انقصه عظمت این کلام پاک در ذن او بجای مستحکم نشیند که وقتیکه  
 بنظر بسوی مصحف میباید و تعلق آن کلام پاک را بان مصحف ملاحظه می نماید  
 بصرا و از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت  
 آن کلام پاشش پاشش می شود و باز اگر این ملاحظه می کند  
 که آن کلام پاک بواسطه مصحف در قابوی سن است هر وقت که متوجه شوم  
 اورا بر زبان خود بی کلفت می آرتم و هر وقت که قصد کنم بدون بدل  
 مال و نفس دست خود را باور ساختم و اورا بر سینه خود بهم التماس ادرا  
 بسبب این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست دهد بمشابه آنکه یا قوتی

در خشان بدست مقلسی کم مایه افتاده باشد پس اگر ادرامی بیند  
 نظر او بسبب درخشانی آن یا قوت خیره می شود و اگر افلاس و لم  
 مانگی خود را ملاحظه کرده مالکیت خود را بر این به قوت تصور کند و بگوید  
 حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک در ذهن  
 او کماحقه فرار یافته و ثاقبت از تباط خود را بسبب همین کلام پاک  
 بجناب آن صمد بی نیاز خوب فهمید باید که عزم توبه کند و طریقش آن  
 است که نومی را از امام متبرک که اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود  
 گرفته در مکانی خالی داخل شود و الحاح و سازش از پیش بجناب  
 رب العالمین بخارد که بارند ایامن به همه وجوه عاجزم و توبه  
 بر همه چیز فادرتوبه که قدم اول راه نبوت است بمن  
 عنایت فرما و عنایات بیغایات خود را ملاحظه فرمائید عدم لیاقت  
 مرا که استعداد لیاقت هم بدست تو است \* شعر \* تو چون  
 ساقی شوی در دستک ظرفی نمی ماند \* بقدر بحر باشد و سعادت آن خوش  
 ساقها \* بعد از آن صلوة التبیح به نیت کافیر سیات و حصول حقیقت  
 توبه سال خضوع و توجه قلب و تا که عزیزت باز آرد و در اکثر ارکان

ضلوه دل خود را بسوئی طلب بکفیرتیا و حصول حقیقت تو به متوجه  
 دارد بعد ازان همان انعامات حضرت حق و شدت قبح ناخوشی او  
 و کمال تنفر از منهیات شرعیه ملاحظه نماید اگر حالت مرومه الصد در باطن  
 پدید آید و ظاهر باطن او افزا گرفت و تمام خیال و قلب و واهم او در همان  
 حالت فرورفت فیهما الا این امر را بر روز دیگر حواله کرده مراجعت  
 نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که همان حالت رود بعد ازان در انشای  
 همون حالت عظمت کلام مجید و دناقت ارتباط او در میان خود  
 و در میان رب العزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت آن کلام پاک و  
 معاطت او فیما بین الرب و عباد و سینه او را مال سازد و درود  
 و ابتهاج بملاست آن کلام پاک کاسه سر او را پر از دپس نظری  
 که مروج کمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید که بار خدا یا  
 این کلام پاک ترا در حضور تو شفیق خود ساختم و وسیله خود گرفتم و باین  
 جبل متین تو خود را محکم بستم بعد ازان اتباع عرائم شریعت و اجتناب  
 منهیات آن به نسبت این طالب که تمتاب بر خص بلا شخروت  
 و نیز روحی او از جمله منهیات است محلا ملاحظه کرده عقد تو به که تصور برش

آنکه چنانکه شخصی التزام ایقاع فعلی با اجتناب از چیزی بر ذمه خود  
 میکند و بجهت وثوق آن التزام قسم احب اشیا بر آن یاد میکند  
 مثلا اگر مومن پاک است قسم حق تبارک و تعالی یاد میکند و اگر احب  
 اشیا نزد یک او فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون  
 چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود یاد میکند البته نزدیک  
 یاد کردن این قسم معاظ همستی بر ایقاع آن فعل یا اجتناب از آن امر از  
 تولد او مثل میخ فولادی می خرد و با کلام او مخاطب میشود که اورا عقد  
 میبند می گویند همچنین همت قوی از دل خود بر آورده و بقران  
 بچند توسل کرده بزبان خود بگوید که بار خدا یا بر عنایت تو توکل کرده  
 تا ع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب شرع را بر جانب نفس  
 و مال و جان و آبرو و فرزند و عیال و اسناد و پیر و اتقا و بر جمیع مخلوقات  
 ترجیح دادم بار خدا یا من محض عاجزم و بر عنایت تو توکل کرده  
 التزام این امر عظیم بر ذمه خود کردم شمس به محض کرم خود این عقد را  
 با تمام رسانی بعد از آن اورا علی الدوام مراعات عقد توبه التقات  
 ضرور است که در حضور ملائک الاملاک که قادر علی الاطلاق و عالم اسرار

والحقیقات و شدید العقاب و سریع الانتقام است این بجهت در  
منعقد کرده ام مبادا که سر موی ازان تجاوز کنم و داغ نقض عهد بر  
جبین من علی الدوام باقی ماند بمبادا آنکه شخصی در محکمه بادشاهی  
عالیشان صاحب قدرت و انتقام مجلکه داده باشد که فلان چیز خواهم  
کرد و فلان چیز نخواهم کرد و در هر حرکت و سکون و هر قول  
و فعل ملاحظه آن مجلکه سیمانند یعنی هر گاه که قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی  
یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل او خلطور میکند اولاد او در میزان  
حقن خود می سنجند که این موافق آن نوشته است یا مخالف آن  
بعد ازان او را بر روی گلامی آرد و نیز او را می باید که خصوم عیبی زانده  
و مناسبتی قوی به نسب قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد  
مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلاً شخصیکه در طریقه قادریه  
قصد بیعت میکند البته او را در جناب حضرت خوث الاعظم اعتقاد می  
عظیم هم میرسد و دقیقیکه آن بیعت بوقوع می آید مناسبتی زانده بر  
اعتقاد سابق او را هم میرسد که خود را از زمره غلامان آنجناب و از  
جماعت حلقه بکوشان آن عالی قبا می شمارد همچنین اعتقاد عظمت

قرآن اگر چه بر تبر صاحب ایمان واجب است اما این طالب  
 را بان کلام یا ک مناسبی دیگر بدست آید بعد از آن همسین توبه  
 را بر دست عزیز یک در اتباع کتاب و سنت و اجتناب از بدعت  
 ممتاز در آن جزو زمان از امثال و اقران باشد اظهار نماید پس  
 قرآن مجید را شیخ حقیقی خود بداند آن عزیز را شیخ ظاهری پس  
 لابد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست و اتباع آن عزیز را فرع آن  
 و بر ظاهر است که چون فرع و اصل با هم متعارض میشوند فرع از درجه  
 اعتبار ساقط می گردد اینست تصویر مقام توبه بر وجهی که مناسب این  
 طریق است و در عقد توبه باین وجه فواید پس عطیه و منافع امس جایزه  
 است و از عده آن حصول استقامت در توبه است تفصیلاً آنکه  
 به تجربه صحیح محقق است که وقتیکه ثالثی بر دست عزیز بیعت می کند  
 عنایت بر دانی بسبب و جامت آن عزیز بسوی این طالب  
 متوجه می شود و او را از مواقع ارتکاب معاصی و نشان ملامت منتهیات  
 بانواع اللائف غیبیه و حیل قدسیه باز میدارد و این امر بدو درجه  
 متحقق می شود یکی آنکه آن عزیز با وجود و جامت عند الله کامل النفس



قوی التاثر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل و علا همان عزیز  
 را بر وقوع آن طالب در مظلان منہیات مطلع سازد و بحفظ او از  
 ارتکاب معاصی امر فرماید پس آن عزیز بند بیری از تدبیرات خواه  
 در مقام خواه و در نقطه در میان آن طالب و آن قباحت حاصل کرد و دیگر  
 آنکه حق جل و علا بسبب عنایت خود بسوی آن عزیز از غیب الغیب  
 لطیفه بر روی کار آورد که موجب حفظ آن طالب کرد و این لطیفه  
 بوجه من الوجوه منسوب بان عزیز شود که آن عزیز اصلاً برین معامله  
 اطلاع نداشتہ باشد بلکہ ظہور این لطیفه برو جہیکہ منسوب بان عزیز  
 باشد محض بر ای زیادت و جااست آن عزیز از پرده غیب  
 موبد اشده چنانکہ منقول است کہ حضرت یوسف علیہ السلام چون  
 باز لیلجا در خلوت تنہا شدند و آن عاشقہ بہ حال طامع حصول وصال کردید  
 صورت حضرت یعقوب علیہ السلام انماست خود را بدندان گرفته  
 پیش روی حضرت یوسف علیہ السلام موبد اگر دید و باعت برہم  
 شدن آن معامله شد حالانکہ حضرت یعقوب علیہ السلام اصلاً بحال  
 یوسف علیہ السلام خبر نمی داشتند بلکہ حضرت جبرئیل علیہ السلام

محمودت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن مقام را بر هر  
 زرد چون این مرد و وجه نشینش پس باید دانست که این  
 مرد و طریق در قرآن حمید و وجهی متحقق است که در هیچ یکی از مکانات  
 متصوهر نیست چه حقیقت قرآنی امریست از امور قدسیه که یا  
 هیچ یکی از حقائق امکانیه نمی ماند به آن مثل برزخ است فیما بین  
 الواجب و الممكن و وجاست او عند الله بدیست که کسی را ادراک  
 آن ممکن نیست چه جای حصول آن به این کلام از جمله صفات ازلیه  
 و کمالات ذاتیه حضرت حق است و علاوه که در میان صفات و  
 ذات است ممتنع التصور است پس لابد که عنایت حضرت  
 فی بسوی حفظ این طالب با کمال و جوه مبذول خواهد شد خواه بطریق  
 اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ آن طالب یا باین طریق و ایدش که آن  
 جانب همان حقیقت قرآنی که نور مقدس است در میان طالب  
 و امور مذکوره بوجه من الوجوه در مقام یاد در نقطه حیلولتی واقع خواهد شد یا باین  
 طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بواجب امطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسه  
 سبب برکت و تسل برقرآن محافظت طالب خواهد نمود \* افاده ۲۰ \*

چون غالباً راه بوش را بسوح قدم در مقام تو بدست آور و او را  
لازم است که قدم همت در مقام ذکر ایمانی و مراقبه مصمدت را امیج کند  
تا مذکر ایمانی بس طریقیش آنت که اولاً تحقیق معانی لغوییه قرآن و  
انکار مستقول و ادعیه ماثوره نماید اگر خود عالم بفنون عربیه است قبها والا  
این امر را از محققان این فنون که ذومی الاعتبار و اولی الایدی و  
الاعصار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغوییه بخر لغت عرب  
اول التفات نورزد و بوشگانی مستحقین فنون ادب که خود را برای  
فصیلت نمائی محققین عربیه قرار داده بر خم غنیر از اهل اسلام  
راه مفصود و زدن معتزله شود که آن بدعت محض و انصامت عمر مرد  
لهو و لعب است \* بیت \* نرسم نرسی به کعبه ای اعرابی \* کین  
و که تومی روی تر کستانبست \* فدازان خلاصه این معنی و تفصیل این  
مضامین بر وجهی که در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و او را در  
دل مستحکم سازد و همراه این ملاحظه تلاوت قرآن باذکار و  
ادعیه ماثوره بزبان مابین الجهر و الاخفا در اکثر احوال شروع کند  
و اما جهر سحرط و اخفای سحرط پس در بعضی اوقات متبینه می باشد و

اعمیاء و بران چند ان منفعت نمی بخشد و حد هر منظر از مثل اذان  
 و تلبیه باید فهمید و حد اخفای منظر از گوش تصور باید کرد و حد وسط از  
 کلاسیکه فیما بین الناس در محافل اهل ادب و مجالس اهل تمیز واقع  
 می شود و قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط  
 کثرت ذکر یا مجاهده نفس یا ضبط اوقات نیست بلکه مقصود از ان  
 حد و ث همان حالت است که در باب اول مذکور شد پس مادامیکه  
 ان حالت مستحق باشد ان ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید اما بدون تحقق ان  
 حالت پس آن ذکر را از جمله ریاضات نشانیه باید شمرد و بالجمله در ذکر  
 ایمانی چند ان اکثار نباید کرد که طبیعت ذکر در ممالل ارد و به خمول  
 و کسالت انجامد بلکه مدیری نفس را باطن معنا و باید کرد و اما مراقبه عمده است  
 پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب  
 اول و ثالث مذکور شد ملاحظه انعامات حق و عجائب قدرت آن  
 قادر مطلق است لیکن بیجان سرور و ابتهاج و دید قصور و احتیاج  
 و انگشاند عظمت حضرت حق و اذعان کاست آن حکیم مطلق که  
 مقرر مراقبه عمده است در مبادی احوال بسبب ملاحظه نعم

مشترک و تاثرات عاودۀ حادث نمیشود و مثلاً انزال نعیمت و انبات  
 ذرغ هر چند از نعم جانیله است لیکن از بسکه درین نعمت همه افراد  
 انسانی اشتراک دارند از ملاحظه این امر شخصی عامی را حالت  
 مرقومه البصد را حادث نمیبواند شد و همچنین خلق سموات و ارض و ایجاد  
 اجرام نیرہ علویات که چه از اعظم آیات قدرت ظاہره و آثار کاست  
 باهره و علامات عظمت قاهره است لیکن چون این امورند که در پیش  
 روی انسان در اکثر احیان می نماید ازین سبب بملاحظه این امور  
 ذہین او را به کمالات حضرت حق انتقال مستحق نمی کرد و لہذا بر طالب  
 لازم است که نعم خاصه که بر نفس این یا بر امثال این نازل شده و  
 بجانب قدرت که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه  
 نماید و قصصی که مشتمل بر امثال این مضامین باشد مره بعد آخری  
 بکوش هوش خود بشنود و آرزو بار بار روی بصیرت خود حاضر  
 سازد و ساقه فساده خود را در بحر عظمت آن عظیم بالا ستحقاق و دور  
 بدویدہ انعامات آن سنعم علی الاطلاق ستخیر سازد تا سر مشہ مراقبہ  
 محمدیت بدست آید و چون مراقبہ محمدت بر وجهی که در باب

اول و ثالث مذکور شد زین پیشین یاد کرد و آن را همزوج بذكر ایمانی  
سازد اگر ممکن باشد در اثنای ذکر ایمانی مراقبه مصمدیت کند و الا بعضی  
اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف نماید و در مبادی حال  
فکر را از ذکر اہم داند و از ذکر ایمانی مراقبه مصمدیت را مؤداتی هست  
که بسبب آن مؤدات ذکر و فکر رونق می یابد و آثار او بقوت و  
سرعت ظهور می نماید و از اعظم آن مؤدات و اقوایی او خدمت  
خالق اله است خصوصاً خدمت یاسمی و مساکین و مفالایس و انجاح  
حاجات و واجبات و خبر گیری مرضی یا بجهت تسعی کردن در حق کسی که  
از تحصیل حوائج خود فروماند و در وازهای حصول مطالب برومی آید  
میسند و و گردیده بالجهت چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزان  
سعادت و امدین که حب ایمانی است یا در مسلم خواهد داشت و حدوث همین  
حب علامت است بکمال ذکر و کار است یعنی بسبب حدوث  
همین حسیف معلوم میشود که ذکر و فکر بکمال خود رسید \* افاده ۳ \*

چون حب ایمانی بکمال خود تیرسد لابد که ظایر باند پروردگار است  
طالب بر اشتهار اعلام این راه و اظہار علامات این طریق که فیما بین

ابدات است خواهد رسید چنانچه در باب اول مذکور شد و حصول  
 همین کمال علامت است که کمال حب ایمانی است باید دانست  
 که تجلیه نفس از راه در راه نبوت بمنزله شغل نفسی است در راه  
 ولایت که این هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بیانش  
 آنکه کمال سادگی که راه نبوت عبادت از مشقت انقیاد و استقامت  
 علاقه محبویت است و پرفایده است که خود را مثل سبکبند و چوب  
 در دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود را از نقوش ابدات  
 و عزائم پاک کردن اقصای مراتب انقیاد و اقوای مراتب  
 است حکام علاقه محبویت است آری در بعضی احیان بعضی سادگان  
 انقیاد شعاع بسبب مداخلت عقل و تدبیر خود و جاهلی حاصل میکنند  
 لیکن این محصول و جاهلیت بر همین تقدیر متصور است که عبد عاقل بر آن  
 مولای خود باشد پس آن مولی بر بعضی اشیا امر میفرماید و این عبد  
 نصیحت شعاعی نظرت خود میداند که در امتثال آن امر کارخانه  
 از کار خرابی مولای او بر باد خواهد شد پس اگر این عبد در وقت تم بر  
 امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه ابله است

و عتاب را بر خود بس و ساخته باشد و اگر بحکم عقل و فهم خود دران  
 فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از معاملات وی  
 بر بیم نشود پس بگره شرفا محفل عتاب و ملامت خواهد شد لیکن بنابر معنی  
 در اصلاح معاملات مولای خود که علامت نصیحت و خیرخواهی است  
 و بنابستی در حضور مولای خود خواهد یافت و وقتیکه این معامله عبودیت  
 در میان بنده نادان و جاہل و در میان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم السیر  
 و الحقیقات باشد پس آنجا جز راه انقیاد و امتثال پیمودن خود را در  
 منزه بلاک و عصیان انداختن است و در راه نجات است که دانستن  
 آن درین مقام پر ضرور است و آن اقسام تخیل ادوات است  
 پس باید دانست که تخیل ادوات بر سه قسم است قسم اول  
 و آن مقصود سالکین راه ولایت می باشد عبارت از بطلان خواهش  
 و ادوات بیانش آنکه انسان را بسبب کمال رسوخ در مقام  
 فنا غبت و خواہش بنده اشیا می باطل میشود و بسبب انکشاف  
 توحید افعالی بیخ عزم و اراده منقطع میگردد و پس ایشان خود را مثل  
 چوب یا سنگ و زونست تقدیر می دانند و مثل جماد از خود در فتنه می



باشند پیش گو یا که خود را فراموش کرده اند قسم ثانی و آن نصیحه  
 بنا لکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از تابع کردن ارادت  
 خود است مراد از آن حق جل و علا را بیانش آنکه ایشان از اقتضا  
 در غبت و خواهش و شهوت زنی نهی کردند و عزم و ارادت ایشان با لکن  
 باطل نمیشود بلکه رغبت به سوی امور مرغوبه و نفرت از پیش آمدن  
 امور مکروهه از دل ایشان بجا شد لیکن بنابر طلب رضای مولای خود  
 آن اقتضا در غبت و کراهت و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری  
 نمی سازند و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز استعمال نمی  
 نمایند و این همه محض برای طلب رضای مولای خود بر خود می بستند قسم  
 ثالث و آن حظ آن کسان است که بمناسب عالیه راه نبوت فائز  
 شده اند و آن عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار  
 در و د امر از جانب مولای خود بیانش آنکه چون بر ارباب مناصب  
 عالیه این راه رحمت ربانیه و حکمت یزدانیه منکشف میشود یعنی از ته  
 دل خود شناخته اند که آنچه انب و ادلی است همون را حکمت  
 الهیه تقاضا میکند و بیچ انب و ادلی را ان حکمت فرد نیکنه ارد و برشل

مانند کان منقاد در رحمت الهیه هرگز مهمل و معطل نخواهد ساخت  
 بلکه آنچه انسیب و اولی در حق مانند کان است در همان امر را استعمال  
 خواهد کرد و در همان چهره را اما مورد خواهد ساخت لهذا عقول و ادوات  
 خود را در کار خانات الهیه دخل و ادن محض لغو و لائاقل است  
 پس کسیکه در زمره بنده کان منقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و عالم  
 منک باشد کار او همین است که عقل و اردت خود را در کارخانه او  
 دخل ندهد بلکه نظر خود را بر ابر چهره مولای خود دوخته مشظر امر او باشد  
 و هیچ خدمت معیننده را از خدمات مولای خود از جانب خود بر خود  
 لازم نشمارد و شعاع خود را از دیباک مثل خدمت کار دوام  
 حضوری و ملازمت را شعاع خود ساخته و از اوضاع و اطوار مولای خود  
 مرضی او شناخته داند و بروی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر  
 ورود امر او بوده باشد تا هر امریکه از جانب مولای او صادر شود خود را  
 در همان امر بکمال هستی و چالاکی در آرد \* افاده ۳ \* چون فذایی  
 اراده بکمال خود می رسد و علانیت کمال او دخول طالب است  
 در زمره محدثین و شده اوراقه عظمت پیش گیر دیانش

آنکه چنانکه سالیکن راه ولایت اول در تحصیل ملک آباد داشت  
میگوشند یعنی دوام توجیه بجا نبست حضرت حق و بعد از آنکه ملک آباد  
داشت در صلب نفس ایشان می نشید آنرا بعضی صفات  
مفروض میسازند مثل احاطه بر جمیع کاینات یا ظهور و در مظاهر متعدد  
یا صمد در کثرت کونیه از آن ذات منبع لبرکات یا قریب معیت وجود  
باین طالب پانچمین طالب این را ادبوت را باید که بعد از حصول ملک  
یاد داشت صفت سلطنت و حکومت را مضمون نماید و مضمون  
لَهُ مَانِ فِي السَّمَوَاتِ وَمَانِ فِي الْأَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ  
وَالنَّهَارِ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ  
وَجَهْرَكُمْ وَامَّا حَظَّهُ كُنْهُ وَمَعِيَّتُ وَفَرْبِ عِلْمِي رَأَيْشِ نَظَرِ خُودِ  
و اورد و انبساط بساط سلطنت و حکومت او را بر آسمان و زمین  
و بر بحر و عمران و خراب و بسط و مرکب و درون و بیرون خود  
را برانگارد پس هر حرکتی و سکونی که از وی از غیر او صادر شود  
بمجرد دیدن آن حرکت و سکون از اول او این مضمون سر بر  
زند که این را حق تبارک و تعالی میداند و می بیند و خود را در خلوات

و جلوات بلکه سایر حالات تنها ندانند بلکه حال او مثل حال کسی  
 باشد که همراه اعلیٰ الدوام شخصی می ماند که آن شخص را به نسبت  
 آنکس هم علاقه ابوت و هم علاقه تربیت و هم علاقه ولایت و هم  
 علاقه ساطت و هم علاقه آقایی و هم علاقه استادی و هم علاقه پیری و هم  
 علاقه محبت و هم علاقه محبوبیت بهم رسیده باشد و محض بر قرب  
 و خودی اکتفا ننماید یعنی محض این قدر دانستن که آن شخص  
 همراهن موجود است درین راه کفایت نمی کند بلکه این هم باید دانست  
 که آن شخص می بیند و می شنود و اطاعت مطیع و انلاص مخلص را  
 قبول می فرماید و تحسین و آفرین بران می کند و ثواب جزیل  
 در عقبی و قرب و وجاهت در دنیا بران عظامی فرماید و او را از زمره  
 خاندان خودی شمرد و عصیان عاصی را در سبکند و بران لغت و نفرین  
 می فرساید و عقاب شدید در عقبی و بعدند لت در دنیا زحیمه او میشود  
 و او را در زمره کافرین نعمت می شمارد و عفو معاصی عظیمه بطاعات  
 سیره که مروج بکار انلاص و شدت انقیاد باشد میکند و ضبط  
 طاعات جلیله با دنی معصیتی که مروج بخت نفس و مشاقت حق باشد

می نماید با بجهت نکته گیری و نکته نوازی شان اوست ندانی که مقصود  
 ازین کلام آنست که طالب راه فوت را لازم است که این مستمعون  
 را تفصیلاً در ذهن خود تصور کند حاشا و کلا که از تصورات عقلیه چه کار  
 می بر آید بلکه مقصود آنست که بان آنطالب در تمامی احوال مثل  
 حال کسی باشد که همراه شخصی که موصوف باین صفات مرقومه السعد  
 است لازم باشد و همچنین مقصود از ملاحظه این ارباط سلطنت  
 حضرت حق بر سایر کائنات همین قدر نیست که این را در ذهن خود  
 تصور کرده فقط اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع  
 آفتاب در هر ذره از ذرات ریکتان و هر موجی از امواج بحر  
 زنا را میدرخشد و ناظر را مثل دریای نور که متلاطم الامواج است  
 متخیل میکند و همچنین تدبیر واحد فیض رحمانی که بر جمیع کائنات  
 مبیوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تأثیری واحد  
 در علویات و سفلیات مجموعاً و فردی نمایان گردد و مثلاً بر هر قطعه  
 از زمین و زیر هر قطعه آسمان که می ایستد حال او شان حال کسی باشد  
 که شخصی دست او را گرفته محاذی دریای زیاد در عوآدینجه کند و بس

اگر آنکس در بار امی میند آزا قابل تحمل نقل خود نمی پندارد و اگر  
 هواداری بنده؛ همچنین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود  
 بان متعذرمی بسیار و پس سبب ثبات خود غیر از آن شخصی  
 چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند که  
 مادامیکه آن شخص دست مرا گرفته است مضرت هیچ چیزی از  
 امواج غمزه زنده کرد و ادبای ریح بمن نمی تواند میداد که آن شخص  
 دست من گذاشت پس در تمامی عالم بها لک من امت چه بر هر  
 موجی از دریا که خواهم افناد البته غریق خواهم شد و این امر بیحسب موجی را  
 ز امواج امتیاز نیست و این ملاحظه در ذهن او چندان مستحکم می نشیند  
 که اگر شیر زیان یا پهل دمان بران حمایه آرد و یا عدوان شمشیر بر بند بر  
 مقاومت او نرند و دشمنای امن حالت آن طالب از صمیم قلب خود  
 می داند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از من زبرد داشته  
 است هیچ دشمنی من ازین اسودا که چه در بادی امر قطعی الوصول  
 باشد نخواهد رسید و در فیکه آن حافظ مطمئن دست محافظت از  
 سر من برداشت هر مو پنهان پایمال و کس بد حال که متعرض گاد من شود

در اهلاک من کفایت می کند و لهذا پیشوایان این طریق که بخلاصه امین  
 مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وراثت ایشان با علاظین  
 جبار به با وجود قلت اعوان و انصار مقابله می پرده نمودند چنانچه  
 قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون مشهور معروف است تا آنی  
 که مقصود ازین کلام آنست که بر آن طالب خوفی یا اطمینانی  
 بسبب قرب اسباب امور مهلاکه و بعد آن اصلا ظاری نمیشود  
 چه این امر انسلاح از لوازم بشریت است و انسلاح از لوازم  
 بشریت در داریا لا سیما در حی طالبین راه نبوت که خلاصه اش  
 تکمیل فطرت انسانی است متصور نیست بلکه مقصود آنست  
 که خوفی و اطمینانی که از ته دل ستر بر میزند و عققل و موش او را  
 پراکنده سازد بر آن طالب بسبب قرب اسباب مهلاکه و بعد  
 آن ظاری نمیشود بخلاف خوف و اطمینان طبیعی و ابضاح این  
 امر عارض بغی تمیز در میان خوف قلبی و خوف طبیعی بدون تمثیلی  
 حاصل نمیشود تا ریس میگوئیم که پندار که شیخ <sup>الکبکی</sup> چون در ابدست  
 خود بگیرد و آن خوب را استو به بسوی چشم پسر خود کند و بگوید که

سن در چشم تو هرگز تو ابرم زد و مرا سقصد و محض استخوان نیست پس  
 لابد مادامیکه آن چوب بعید از چشم اوست ایچ تغییری در حال  
 آن بر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد بلکه گونه  
 تغییر در حال او دست میدهد و البته احشمان او با اضطراب بند میگردد  
 حالانکه در صمیم قلب او در میان قرب و بعد آن چوب ایچ فرق  
 نیست چه قطعاً می دانند که مضرت این چوب بمن نخواهد رسید  
 خواهد قریب باشد خواه بعید و البته اضطراب و تشویش در دل او را  
 فراموشی گیرد و خوف کور شدن در ذهن او خطور نمی کند پس همچنین  
 این طالب صادق همه گایات را مثل چوب و سنگ در دست  
 حضرت حق میداند و همه موجودات را مقهور عظمت اوست تا مانند  
 المرچ خوف و اطمینان طبیعی بسبب قرب و بعد ارباب امور  
 ضار و نافع بر وی ظاهر شود و ایا قصه حضرت زکریا علیه السلام در  
 قرآن مجید نشیند که حضرت ایشان با وجود کبر سن خود و عقم  
 اهلایه خود از جناب و ارباب الهیات پشیری سعادت مند طلب  
 کردند و در انشای طلب این جناب را ایچ گونه استبعاد حصول و له



باد خود نوانح عارض شده و الاصله و زو عاگمه از صمیم قلب مبره  
میزند از ان جناب مستصو ر نمی ش و چون به حصول ولد از عین مبشر

شد نگامه از استبعاد حصول ولد از زبان هدایت نشان ایشان سر مرزد

که انی بکون لی غلام و کانت امراتی عاقر او قل بلغت من الکبر عتیا

\* افاده \* چون مراقبه عظمت بکمان خود رسد و علامت گماش آنست

که روح توکل که در باب اول مذکور شد بدستش آید و بعضی ارباب

کمال درین مقام دوز مره اهل خدمات نیز داخل میشوند مراقبه اولویت

پیش گیر در تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیون یشاد

است سبجه آن شان حلم است که با وجود شدت مخالفت مخالفین

تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و سبجه آن شان عفو است که

هر چند عصات با فحش قبیح و اکبر معاصی مرتکب شده باشند اما چون

جبین نیاز بر عتابه ادا ساینده و بانلاص دل تو به یجا آرد البته آن رحیم مطلق

از جرائم ایشان در گذر شده و در کنت رحمت خود آن تائب را

بکمال عنایت و مهربانی پرورش می نماید و آن جریمه عقوبت را شیوا

منشیامی سازد و تغذیب را به تنعیم مبدل می نماید و سبجه آن شان

عموم فیص است مثل انزال عیث و ابیات زرع و اسفال آن  
که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محسب و معاند و مکلف و غیر مکلف  
در آن اشراک سیدارند و در بای رحمت او همه را فرا گرفته که در رحمتی  
و سعته کُلِّ شئی حرفست از میان آن و منجمه آن شان و سعته  
است که در نفس کامله انسانیه و سعته حوصله نمونه ایست از ان  
بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس کامله بشریه در مرتبه قصوی از  
مراتب و سعته صدر واقع میشوند که از هجوم امور منته و  
معاملات مختلفه و کار خانجات متعدد ده دل تنگ و پراکنده خاطر  
نمی شوند بیک هر هر بود توجهی مبدل می سازند و هر یک معالما را  
بجوبی سرانجام میدهند و هر یک کارخانه را بحدیکه شایان اوست  
میدارند نه بدی افراطی کنند که در یک کارخانه همه یکی همت خود غریق  
شده کارخانه دیگر را بر باد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت تسلط  
دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا در دست ایشان مقهور شده  
خود ایشان را فراموش کنند و نه چندان تغذی می دهند که آن

کارخانه بی رونق شود و اهل آن چادرندست پوشیده در زادیه  
خیول و تعطیل نه نشینند و همچنین در امر ملاقات مع الناس وسعت  
عظیبه میدارند که بهر کی از اشخاص مختلف الاستعدادات  
و الامزجه و ستغائر الحاجات و الاغراض بوضعی پیش می آید که شبان  
اوست و معاملتی بر روی کار می آرند که بیانه استعداد آن شخص  
پرشود و در ذم چنان نشیند که اختصاص که مرا با ایشان بهم رسیده  
کسی را از دیگران اگر چه اعلی و ارفع با اعتبار خدمت و مرمت از من  
باشند حاصل نشد باشد با لجه مغز اینر کلام را در یافت کرده  
معنی وسعت جوهله را خوب تصور باید کرد و بعد از آن باید فهمید که قدر که فرق  
در مابین کارخانه خدای و کارخانه این نفوس کامله است بمون قدر فرق  
در مابین وسعت الهیه و وسعت حوصله این اکابر است و هر کس یک  
معنی وسعت الهیه را خوب فهمید باشد هر قدر یک بزرگوار خانات  
در کارند و معاملات کو ماکون مطلع خواهد شد بمون قدر انبساط  
و وسعت الهیه در ذم او قرار خواهد یافت و در نتیجه اش نشان مدم  
اعتنا بعد اوت اعدا است چه اعدای حضرت حق و کافران

نعمت آن جو او سملان در مشاقت آن منعم حقیقی و مصادقت  
 او امر آن مالک تحقیقی و مقابله شریع و تحقیق انبیا چه معنی های بدیخه  
 نگارمی برسد و آن جو او سملان در دوازده جو دو خود را بر روی آن اشقیما  
 مسند و دومی سازد و از کف ولایت و کفالت خود و اخراج نمی نماید  
 بلکه اگر بطریق تادیب از یک طریق برایشان مواخذه می نماید  
 البته هزاران طریق برایشان نعم متساویه افاضت می فرماید بالجمله مواخذه  
 او در داد دنیا در اکثر احیان بمشابه تادیب پدر مشفق پسر عاق خود  
 راست که اگر چه آن پدر مشفق به مقتضای حکومت خود  
 کوشمالی پسر عاق خود را پیش میگرداند و اما در عین آن سرزنش  
 و تادیب نیز خواهی و لطف پدری مستور است و بالکل ادر ابر باد  
 نمی دهد اگر چه نفس این تادیب هم از قسم لطف و تربیت است  
 لیکن مقصود درین مقام آنست که این تادیب را بوجهی  
 نمی کند که آن پسر عاق محض بر باد شود بلکه در هر مواخذه و هر سرزنش  
 براه خلاص ویرا هم مراعات می کند که اگر آن کافر نعمت راه خلاصی  
 خود از آن مواخذه محض نماید و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید

البته راه بجات ازان نهلکه برو سوید اکر دودا اصل این همه شیون  
 علو ذاتی است که پرتوه ازان بر نفوس کایه می افتد و بعلو بهمت مستقیم  
 میگرد و چه هر کسی که در علو ذاتی در مرتبه قصوی واقع شده باشد این  
 امور خسیسه دنیه را چندان لیاقت نمی یابد که بسبب هجوم آن  
 امور تشویشی در دل اود راه یابد یا نزلتی در معاملات اودست دهد  
 و لهذا بسبب دستم اذال و در دل سلاطین عالی بهمت  
 عضبی و داعیه انتقامی حادث نمیشود چه آن کسر این اذال را مثل عجار  
 خس و غاشاک نمی ناسند و قابل انتقام نمی دانند با جمله این علو ذاتی  
 الهی را باعتبار انشراح آن شیون مرتبه الصد و باعتبار ظهور  
 آثار این شیون بمقتضای قانون کمت در عالم امکان بالو بهت  
 مستقیم می سازیم پس الوهیت را مثل درختی تصور باید کرد و علو  
 ذاتی را به مثابه تخم آن درخت قرار باید داد و شیون مذکوره را  
 بمنزله شاخ و برگ و ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزله ثمره پس  
 طالب راه نبوت را بعد ظهور آثار مراقبه عظمیست لازم است که مراقبه  
 الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض ظهور معنی

الوہیت نیت بزرگ متعبدو آنست کہ این کمال را تصور کرده  
 قلب انعکاس آن در مرآت نفس خود باشد کہ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ  
 اشارتی است باین دہرگاہ کہ معامہ از معاملات مذکورہ اورا پیش آید مثلاً  
 و باست ذمی باوسلم شود یا معاملات مشتتہ برود ہجوم نماید یا  
 کسی از مخالفان باورادہ مخالفت نماید ہمیں معنی الوہیت را یاد کردہ  
 بمقتضای آن شان الہی محض تشبیہا معامہ نماید بالجملہ باید کہ حال  
 او مثال حال شخصی باشد کہ وضع محبوب او در نشست و  
 برحاست و زنی و لباس و معامہ مع الناس خیال و عقل او را مالا مال  
 کرد و در تمام بدن او سرایت نمودہ است مثلاً و قینکہ زکلم بکلام میکند  
 یا ششی را اقدام می نماید انسان الحججہ کفشار و وضع و رفتار آن محبوب  
 ازان مخلوہ کہ میشود ہمچنین اخلاق الہیہ در صلب نفس صاحب این  
 مراقبہ سرمرجی زندہ در تمام قوی او سرایت می نماید \* نندہ \* باید دانست  
 کہ آثار مراقبات بسہ طریق ظہور میکند اول آنکہ چیرنکہ طالب حق  
 مراقبہ آن میکند لوازم انسان چیر در نفس او پدید می آید چنانکہ شخصی  
 کریم النفس غذای البلیغ می خورد و مفلس کر سہ دیدہ سوال بران

خدا دوخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمه اذان عذابان منفس  
 هم مبداه همچون چون طالب حق دیده بصیرت خود را مروج بسزط  
 طلب دکمال خواش برشانی از شیون الهیه مثل عظمت یا  
 الوهیت یا بر معاماتی از معاملات ربانیه که در میان آن کریم سائق و بندگان  
 خاص او گذشته مثل عالت و محبوبیت میدوزد البته چیزی از لوازم  
 آن شیون و آثار آن معامله قدر است تعد ادطالب در مرآت  
 نفس او که معصفا از زک نامرضیات عی باث منعکس میگرد و مثلاً  
 اگر مراقبه عظمت کرده است او را او جباهی در ملا اعلی بهم می رسد  
 و قهری و کومتی بر بعضی گناات حاصل می شود و اگر مراقبه الوهیت کرده  
 او را وسعت جوهله و معامله شبیه بحسنه و بزرگ عفو و علم بدست می آید  
 و اگر مراقبه عالت کرده بر بعضی معاملات خات مثل مکالمه و مسامره  
 نوید میگرد و در طریق ثانی نزول قبول آنطالب است در ملا اعلی  
 و ملا سفلی و ارواح مقدسه و قلوب صلحای سی آدم و این امر در باب  
 اول در شای ذکر ثمرات حب ایانی به تفصیل تمام مرقوم شد و در طریق  
 ثالث نوافل عطایا است بمشابه آنکه منقاسی دید خود را بر اطعمه لایذیه

و فوآ که بازه و البسه فاخره و دختره و متوق حصول قدری از همون اموره  
 مذکوره کرده پس مالک آن اشیای مذکوره قدری از ان اشیا  
 هم باد عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب این مفلس بود که از جنس  
 آن اشیای مذکوره نباشد با و از انی فرمود مثلاً آن مفلس دیده  
 طمعه را بر عده ای دوخته متوق حصول قدری از ان شده بود مالک  
 آن اشیای مذکوره از ان عده هم باد عطا کرد و چیزی از نقد هم باد بخشیدن  
 حواصی خود را بر ان نقد انجام نماید و در بعضی احوال چنین  
 اتفاق می افتد که آن مفلس لیاقت آن شی که دیده طمع خود را  
 بر ان دوخته بود نمی دارد مثلاً عرض است و طمع حصول فوآ که  
 لذته می دارد پس لابد مالک آن فوآ که آن مفلس را با عطا می  
 چیزی که از جنس فوآ که نباشد مثلاً کلاه یا قبایلی تسلیم خواهد کرد  
 این عطایای غیره متوقه الحصول را نوافل عطایای نامند همچنین چون  
 طالب حق مراقبه شای از استیون حق یا معاملتی از معاملات اومی نماید  
 البته نوافل عطایا فائز می گردد و مع حصول ثمرات آن مراقبه باید و  
 حصول ان و این نوافل عطایا منضبط در قاعده یا منطبق بر قانونی که عین



بشریه آن را در اول کند نمیتواند چه تعیین عظیمه نافله بر مناسبت  
 آن یا آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد آن طالب است  
 است مثلاً شخصی در بدو فطرت ذکی المتقل مجبول شده و در آدان  
 طالب راه نبوت مراقبه عظمت را مراد است نموده پس آثار آن  
 مراتب شد یا نشد اما شدت ذکای ذیبن و قوت فطانت در علوم  
 مرضیه حی بدست او خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول  
 است توفیق عبادات و نماز تقوی او را حاصل خواهد شد اگر چه این  
 امور مذکوره بآثار مراقبه عظمت اصلاً مناسبت نمی دارد و به همین  
 سبب اکثر طالبین راه حق با مشغال و اعمال این طریق مراد است  
 می نمایند و چونکه آثار آن را کماحقه در خود نمی یابند صدای حرمان و  
 گمات یاس و نا امید می از ایشان صادر می شود حال آنکه نمی فهمند که  
 شاید که اثر کت همین اشغال و اعمال امری دیگر از امور مقبوله عند الله  
 کو که از جنس آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند و از  
 جهت عدم مناسبت در میان آن اشغال و اعمال و در میان این امور عقول  
 ایشان به حقیقت کار نرسیده باشد و همچنین بعضی از طالبه همین

و اه که قصص مانسته اهل کمال می شنوند که فلان کس را سبب  
فلان شغل و عمل فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل  
و اعمال بجای آورند اثری ازان کمال در خود نمی یابند در بادیه تعجب  
هرکردان میشوند گاهی اقدام بر کمذیب آن قصص می نمایند و گاهی  
در تصور شروط امکان عمل شک می آورند که شاید این عمل غیر آن  
عمل باشد که ازان کبر اساده شده بود و علامه مبنی فهمند که این کمال  
از جنس نوافل عظام یا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل و الله اعلم  
بالصواب و مو الهادی الی طریق الرشاد \* آفاده \* چون مراقبه  
الوہیت بکمال خود در سید و آثار آن پیش از پیش ظهور فرمود  
و مقام کمال و تکمیل با و مسلم شد و مرتبه کثافت بمن الله نصیبه  
او کردید بعد ازان بعضی الکلبین را مقامی رومی نماید که خلعت تحریر  
و تقریر بر تقدیر او کونا و نازیبا است دین مقام مقام انگشاف  
و بما الله است که وَاصْبِرْ تَفْسِكَ مَعَ النَّبِيِّ يُلَاعُونَ رِيحًا  
بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يَرْتَدُونَ وَجْهَهُ تَقْرِيئًا بسوی این معنی  
غاصض ما چون این رضاح این مرام به تقریر و کلام متصور نیست \* ع \*

\* لذت می شناسی به خدا ناپوشی \* لیکن تخیل آن هر چند که ناقص  
 باشد موقوف بر تمهید مقدمه ایست بیانش آنکه ادراک بهرام  
 از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن می تواند شد مثلاً احساس  
 انوار شهادیه بنور بصر میشود و همچنین ادراک سائر عوارض جسمانی  
 محسوسه بآلات جسمانی ظاهره که مستعمل بحواس است حاصل میشود  
 و همچنین ادراک عالم مثال بقوت خیال که مثال آن عالم در قالب  
 انسان است بدست می آید و ادراک اموریکه بین التجرد و التعلق  
 است بقوت وایه که بین العقول و الحواس است بدست می آید  
 و همچنین ادراک گیاهات عقلیه و خبریات مجردة بقوت عاقله که مماثل  
 این امور در تجرد و ساطت است مستحق می شود بر همین قیاس  
 سائر لطائف انسانیه مثل ادراک تجلی اعظم و حقائق ملاء اعلی  
 باطنیه سمر و ادراک وجود منبسط باطنیه خفی که لب لباب حقیقه بها  
 جامعه انسانیه است که در اقیاب می نامند پس از همین جا انتقال  
 باید کرد که دریافت ذات بی کیف بی چون و بی چگونه و بی شبهه  
 و بی نمون متعلی از تمامی تجایات حنا که از تجلی اعظم که اصل همه

تجایات است و بعد از همه تنزلات حتماً از وجود منبسط که اشمل  
 تنزلات است و منزه از ممانت جمیع موجودات در خارج صفتی از صفات  
 یعنی دریافت آن مرتبه ذات که ادراک محمول المرطوق و متمتع الرصود  
 فرار داده اند بجز نور قدسی آلهی نمان نخواهد شد چنانچه در حدیث

شریف ان الله خلق خلقه في ظلمة فالتقى عليهم من نور و فممن  
اصابه من ذلك النور اهتدى الى ربه من احطأ فاضل اشارة الى ان من

رفته پس همان نور قدسی را در عقول سعید ادبید و نظرت در دعوت  
 نهاده اند پس آن قطره نور حسی بر مشابیه نور بصیریست که در مجمع النور  
 کمون است و چنانچه سبب ابصار فی الحقیقت همان نور  
 است و تمامی پرده های چشم بانکه خود جرم چشم قوالب آن  
 و تمامی ابوار ظاهره مثل نور چراغ و شمع و بور آفتاب و ماهتاب از  
 مویذات آن جدا که آن نور بصیری را در مجمع النور و دعوت نمی نمایند  
 مگر آنکه آن شخص در زمره کوران معدوم می شد و کور را از جرم  
 چشم و از ابوار ظاهره هیچ منفعتی نرسد پس اگر چه عوام الناس  
 و روانای نظر چنان خیال میکنند که ما بواسطت چشم یا سبب نور

آفتاب و ماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت کار تامل ننهاد البته دریابند  
 که آکه ابصار فی الحقیقه بهمون نور بصیرت است اما چون آن نور از راه  
 چشم می بر آید بصیرت را به چشم هم نسبت میتوان کرد و چون انوار  
 ظاهره موید بهمون نور بصیرت است با منجهت این انوار را هم اسباب  
 ابصار میتوان گفت حال آنکه خود ادراک این انوار بواسطت همان  
 نور است چه جای ادراک امور دیگر به چه چیزین آکه ادراک ذات بحت  
 و سبب توجیه الی الله همان فطره نور قدسی است که در او اول ظهور  
 ارواح نسیبه اهل سعادت گردیده و بعد از خلقت اشباح در تیره  
 لطیفه عقل کنون شده و شعاع ادور لطائف بالینه انسانیه با انواع  
 رنگارنگ و الوان گوناگون ظاهر فرموده مثل ظهور شعاع بسیط  
 آفتاب در شیشههای مختلفه الالوان و الاشکال و با انوار تیره غیبیه  
 مثل نزول کتب سماویه و وجود انبیای کرام و عمای ذوالانوار و اولیای  
 عظام انبساط و انشراح یافته تا آنکه تحقیق این انوار غیبیه سبب  
 حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی میشود و بدک آن نور قدسی  
 اذنان الازال در نفوس مودع است و این انوار غیبیه اسباب

انبساط و انشراح آن کرده پس اگر چه سبب امکان راه دولت  
و طالبان راه نبوت و در مبادی احوال چنان نخیال آرد که در اکس  
جل و علا باطیفه کتب باطیفه کتب باطیفه کتب یا اسرار آن ملاحظه حاصل  
شده یا سبب نزول کتب مبادیه وجود انبیاء اولیاء را توجیه الی الله  
دست داده اما اگر بحقیقت پی برند البته بداند که سبب حقیقی  
توجه الی الله همان نور قدمی است که در ازل الازال زمیمه ایشان  
شده و تمامی لطائف باطنه را رونق بخشیده و حقیقت کتب و انبیا  
سبب همان نور در ذهن ایشان قرار گرفته اند کسیکه در  
ازل الازال ازان نور محروم مانده مثل ابو جهل و اولهبت در حق او  
این انوار فایده عظیمه و لطائف باطنه انسانیه نفعی نمیرساند و مثل  
که در حقی در عین روز روشن در نهوات و مهالک می افتد آری اینقدر  
هست که شعاع همان نور قدمی در رنگ لطائف انسانیه ظهور مینماید  
و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم در آن راهی باید و در هر لطیفه  
نوعی از توجه الی الله و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و آثاری از آثار معارف  
حضرت حق که مناسب آن لطیفه است می بخشد و در لطیفه دیگر نوعی

دیگر اذن امورند که در روی کار می آید و این لطیفه نورانی را به حجر همت  
 ملقب می نمایم پس حجر همت را در بکر عقل مثل چراغی که در پرده  
 شیشه‌های مختلفه الالوان افروخته باشد تصور باید کرد چون این مقدمه  
 ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانگاه انوار اجرام عاوییه که بوقت  
 شب نمایان میشود اگر چه بهمان نور آفتاب است که در اجرام صیقلیه  
 آن کوالب منعکس شده در الوان مختلفه و البسه که در  
 ناظر جلوه کر کرده اما چون آفتاب از افق ظاهر می نماید  
 در نور برب آفتاب منظمتر میشود و چاره می نماند که در  
 بساط عاویات و سفایات کشیده می گردد و حقیقتش آنست که  
 مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب در مرتبه اصیبه او منظمتر میشود  
 و همگی فرع و اصل یک رنگ می گردد و همچنین چون کار نفس کامله با حجر  
 همت پی برده می افتد و تمامی البسه لطائف باطن خود را افرو میریزد  
 یک شعاعی مقدس از حجر همت سر بر میزند و تمامی لطائف را  
 بهر یک خود میسازد و تمام باطن آن سالک انهنرا با حجر همت سبک کرد  
 بر شاخه آنکه در تمام بدن شخص نور بصیری صراحت کند و تمامی بدن

آن شخص بر کس صفت دیده و اگر در این حال غیر آن حال  
است که سالک راه ولایت را در سبای ساوگ طاری می شود که  
قلب ایشان وسعت می گیرد و تمام بدن ایشان در آن کم میشود  
پس همه وجود ایشان تب میشود چه این حال در جنب اوسط  
حجر بهمت حکم قطره به نسبت دریای احقر تم نمی دارد و عینیت این  
حال آنست که تمام وجود سالک آله ادراک تجلی قافی کرد و مال آنحال  
آنست که تمام باطن آنصاحب کمال واسطه ادراک ذات تحت  
شود و نشان بینها قصه کوتاه شخصی که تمام وجودش قلب گردیده و در  
جنب شخصی که تمام باطنش حجر بهمت شده چرتبه داشت تیات و بیان  
شخصی که کل باطن مقام میرسد اموریکه دیگر از اباحت که درست  
و قبض میگرد و در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد بمشابه  
آنکه شخصی مرادات عاوم و دقیقه میکند و همه کار و بار او تعالی بقوت  
عاقله مبداد اموریکه باعث که درست جو اس ظاهره می شود مثل عدو  
پرده و بروی چشم یا پنبه در سوراخ گوش هیچ گونه در کار او خلل نخواهد  
انداخت اینست آنچه از تمسیر این مقام در حیطه تحریر و مذاق بشر



کنجایش می تواند کرد و اما که آن مقام قَوَّاءُ الْوَرَاءِ ثُمَّ وِرَاءُ

الْوَرَاءِ \* فَاكِدَه \* الواح خواطر طالعین راه نبوت است بِسْمِ

اسم بیای حسب ایرانی در سوخ فبای اراده از نفوس امانی مصفا و مبرا

می کرد در بحمدیکه طلب هیچ امری جز در ضمای حضرت حق در نجات هیچ

نعمتی از نعم گویند در بخد قلب ایشان استر از غنی کبر و التانی

بسوی ترفهات دنیا و عقبا از صمیم دل ایشان مبر بر نمیزند حتا که

یک بار اسم مبارک الله که بر نهان او جاری شده اگر بمقابله آن

آلای هر دو جهانی بخشند و بسوی مبادلت این طاعت سیر و منمای

گویند ترغیب نمایند هر آینه در حق او بمشابه سب و دشتم خواهد بود

انقصه صاحب این حال نامه اعمال برای استر ضمای حضرت ذی

---

الجلال بحانی آرد و س \* وَالَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ

---

وَالْعِشِيِّ يَرْيَدُونَ وَجْهَهُ \* بیان شان دوست و چون ارباب

این طریق از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند بمقدار ج عالی مرتقی

می فرمایند و در مناصب رفیعه قائم می گردند و دل ایشان در غیبتی

نسوی امور ملائمه طبیعت از مرغوبات گویند و طلب آنها را گریه

در مقابل طبیعت از مکر و کلمات دارین و فرار از آنها عادت می شود  
 و اینک در بیان وجه که بمقابله طاعات خود واسعه عای مرغوبی یا از آنکه مکر و هوی  
 نمایند حاشا و کلا به این بزرگواران اعمال خود را از آن خود نمی دانند  
 حتا که بمقابله آن امیدوار جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از رعایای  
 ماوشاه عالیجاه در طلب استرضای امدتی تا نم و سرگردان مانده و  
 در سنا صعب خدام سلطنت مثل سپهکری و جماعت دارمی و امثال  
 آن انتقالات و تولات و رزیده و باخر در مقام قبولیت در خصماندی  
 سرطانی و کفالت و وکالت شاهی بایه باند یافته و بچینه خاص مانقب  
 گردیده پس درین حال او را پایه طلب مرغوباتی که زیر حکومت  
 مولای او موجود و در مهامت او مستحق است حاصل شده و هر چه  
 نفیس که در خزائن سارطانی است طلبش می تواند کرد و باین وجه که  
 آن چیز را بدل علاه چیلکی خود و اند یا جزای ادای خدمات خود پندارد  
 چه مثل این طلب در حق او عیبی است بس قبیح که خود را از مرتبه  
 عالی فرود آورده و در زره اجیران معدود خواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای  
 این علاه همین است که جمیع حاجات خود را که از جمله آن طلب

مرغ بابت و توفیق از کمزرات است است عا از مولای خود مباد بر بس  
 ، همچنین وقتیکه از باب این کمال با صفا و اجتناب و مقبولیت و محبوبیت  
 فائز میشوند و قدم را سنج در مقعد صدق نصیب ایشان می کرد و بلحوق  
 رفیق اعلی فائز می گردند و بنده خاص و عجد با اختصاص ملقب میشوند  
 البته میلانی بسوی امور مرغوبه دارین نبار دخول آن امور در خزائن  
 مولای خود و عدم انجام آنها از طلب امری از امور اگر چه پس رفیع و  
 بدیع باشد سبب زسوخ قدم عزت در مقام قبولیت و در دل  
 ایشان حادث میشود زیرا وحی که آن امور را بنا بر جرای اعمال خود  
 طلب نمایند بلکه بوحی که بقضای علاقه عبودیت رونق بکند و لهدا  
 طابت حظوظ نفسانیه در حق ایشان موجب از دیاد قرب میباشد  
 ز مودت بعد \* نظم \* موسی اندر درخت آتش دید \* ستر می شد آن  
 درخت از نار \* شهوت و حرص مرد صاحب دل \* اینچنین دان  
 و این چنین از کار \* القصه چون از باب این کمال باین مقام و حال  
 می رسند سبب اختلاف استعدادات جلیله فریق دیگر در تقوی  
 بسبب کمال علم منصف خود و شدت زسوخ قدم عزت در مقام

قبولیت مرغوبات و مکروهات کونین بر ادعای مناصب و مشکلات دارین  
از امور خسرینه دینه دانسته التفاتی بسومی طلب مرغوب و فرار  
ز مکروه و از الی مناصب و استحال مشکلات از عصبیه قلب ایشان  
سراسر نمیگذرد بسبب هجوم سکر محبت و عدم تمیز در مابین مکروه و  
مرغوب بلکه بسبب کمال علو مناصب ایشان و در نو این امور  
مذکور در لحنی که پایه ایشان بس باند است از آنکه باسئال این امور  
در ذنوب ایشان التفاتی بهم رسد و سرد و در اینتهاج بان مناصب  
اعلی است از آنکه فرجی دیگر طلب نماید اگر چه در پایه عرض حاجت  
بهم رسیده است بحدیکه بنظر عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعای  
ادو واجب الاجابت و نعوذ او واجب القبول گردیده و قومی دیگر در عرض  
حاجات و استحال مشکلات و طلب مرغوبات و استمداد مکروهات  
و تسبیح در شفاهات بنا بر استحکام علاقه عبودیت و اظهار حاجت  
که شعاع بندگی است و بنا بر رحمت بر اهل اضطراب ذوالحاجات  
جالاک و سرگرم میباشند و قومی دیگر هم مشرب فریق ثانی می باشند  
لدرد دل ایشان اقتضای طلب مرغوبات و استحال مشکلات

و شفاعت ذوی الحاجات حادث می شود لیکن بسبب کمال نادب  
و نهایت اعتقاد بر کفالت حضرت حق با وجود کمال اعتقاد احاطه  
از بی سیر اعراض است یا و بواسطه امور زبان حال اکتفا کرده زبان  
قال را در اکثر احوال بعل نمی آرند که حسب سوره ای علامه بحالی  
بیان شان امثال این اعیان است و حاصل و علا البته دعای حالی ایشان  
قبول می فرماید و تواجی فدییه ایشان را انجام مینماید باینجه که متقاضی  
قلبی ایشان را و بنحو دلتزویب مردوسی گارمی آرد و ایشان را  
بنگ سائر عظمای محافل قرب را مطلع میرسد که ایحاد این امر محض  
برای استرضای ایشان و تنفیذ اقتضای قلبی ایشان مستحق  
گردیده و این امر باعث مزید اعتبار و موردت گمان افتخار ایشان  
می گردد و ایشان را اقبالی بسبب رقیع بسبب این معامله  
و در اسئال و اقران خود بدست می آید \* فائده \* اگر چه تسخیر یک  
فرقه ازین فرق ثلثه بزرگترین آخرین من جمیع الوجوه غلط محض و خطا  
صریح است \* ع \* هر گلی را رنگ و بوئی دیگر است \* لیکن قوم  
ثالث را بنظر از دیاد اعتبار و جهاد در ملا اعلی مرتوم ثانی فضیلتی که هست

بر پیشگی از اهل فطانت پوشیده نیست و همچنین قوم ثانی را بنظر  
 ظهور مقتضیات علاقه مجربیت و حصول مقام و سلامت فماین  
 الرب و عاقه در وصول فیوض غیبیه جمهوریانس بسبب معنی  
 ایشان در شفاعت بروم اول فضیلتی که هست بر پیشگی از عقلا  
 پوشیده نیست و العلم عند الله \* خاتمه \* در بیان پاره از وار و انت  
 و معاملات، که حضرت ایشان را در اشای ساد که هر دو طریق پیش  
 آمده اگر چه ناقص این کمالات به ایت آیات که این کتاب مستطاب  
 بران مشتمل شده بر حقیقت خود حجت قاطع و برهان ساطع است  
 لیکن از بسکه درین جزوی از زمان اکثر ناسس قال را بر حال می  
 شناسند در حال افعال یعنی نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب  
 اعتقاد می که در حق منکر کم آن کلام تقلید اجم رسانیده اند می باشد  
 حال آنکه اهل دانش را اعتقاد منکر کم بسبب کلام بهم رسیده اند  
 این کتاب مستطاب را بر پاره از کلام که مبین مانع مضامین او  
 باشد بذیل کردن ضرور اغتاد ما ناظران این مضامین را بسبب  
 اطلاع بر مانع آن که حضرت ایشان این مضامین را از کجا آمده



نقشبندیه شرف بیعت حاصل شد و از زمین حصول بیعت و برکت  
 امان آنجناب ممانعتی بس شکر من در نمود که بسبب همان  
 وقایع عجیبه کمالات طریق نبوت که مجلا در بدو فطرت مندرج بود به انحصار  
 و شرح انجمید و مقامات طریق ولایت بر احسن وجه جلوه گر کردید  
 اول و انفصال آن معاملات اینست که حضرت ایشان جناب  
 رسالت مبارک اصوات الله و سلامه علیه در تمام دیدند و آنجناب سه  
 مرتبه دست مبارک خود حضرت ایشان را خوردند و بعد از آنکه یک یک  
 خود باید دست مبارک خود گرفته در دهن حضرت ایشان می نهادند و  
 بعد از آنکه پیدایشند در نفس خود داری اذان روای حقه ظاهر و باهر  
 یافتند و بهمین واقعه ابتدای سواد که طریق نبوت حاصل شد بعد اذان  
 روزی جناب ولایت باب علی مرتضی کرم الله وجهه و جناب سیده  
 انسا فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنهما اجواب دیدند پس  
 جناب علی مرتضی حضرت ایشان را دست مبارک خود در غسل دادند  
 و بدن ایشان را خوب شست و شو کردند مثل شست و شو کردن ابا  
 مرادفان خود را و جناب حضرت فاطمه الزهرا اباسی بس فاخره بدست



بسیار که خود را پیش از این می شناسید ندانستند پس بسبب همین دو معامله با دست  
 طریق نبوت نهایت جلوه گر کرد و دیدار جنبای ازلی که در ازل الاله بود  
 اکنون بود بر منصفه ظهور رسید و غایت رحمانی و تربیت بزدانی ملا  
 و اسطه احدی منکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقایع مستکثره  
 پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست راست ایشان را  
 بدست قدرت خاص خود گرفت و چیرگی را از امور قدسیه که بس  
 رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا این چنین  
 داده ام و چیرهای دیگر خواهم داد و تا اینکه شخصی بجناب حضرت  
 ایشان استدعای بیعت نمود حضرت در آن ایام علی العموم  
 احد بیعت نمی کرد و بنا بر اعلیه مائتمس آن شخص را هم قبول نفرمودند  
 آن شخص پیش از پیش الحاح کرد و حضرت ایشان بان شخص  
 فرمودند که بگذر و روز توفیق باید کرد بعد از آن هر چه مناسب وقت  
 خواهد شد همان عمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنا بر استفسار و  
 آسیند ان بجناب حضرت حی متوجه شدند و عرض نمودند که بنده آن  
 بندگان تو استدعای کند که بیعت بمن نماید و تو دست مرا گرفته و هر که

درین عالم دست سسی را می گیرد پاس دستگیری همیشه میکند  
 در ساق ترا باطلاق مخلوقات بیخ نشینی نیست پس در آن  
 معامله چه منظور است از انطرف حکم است که هر که بر دست تو بیعت  
 خواهد کرد که لکها باشد هر یک را کفایت خواهد کرد و قصه امثال  
 این وقایع و اشباه این معاملات صد بار در پیش آمد تا اینکه کمالات  
 طریق نبوت بدو عیبای خود رسید و الهام و کشف بمووم حکمت  
 انجامید اینست طریق استزاده کمالات راه نبوت و اما طریق استفاده  
 کمالات راه دلالت پس اول باید دانست که در هر طریق چه از  
 طریق اولیا الهه مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات معین  
 کرده اند و هر یکی ازین امور در نقص طالب اثری احداث میکند و  
 بسبب توار و تمارات اشغال یک امری مستقر در نفس طالب است  
 ندارد می شود که آنطالب بسبب آن امر بعالم قدس ارتباط پیدا  
 نه مان امر موجب علاقه آنطالب است به حضرت حق جل و علا آن  
 امر و اما در نفس طالب موجود می ماند او را بسوی ابریه در ملاحظه  
 است یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر اما در آن بر منظر ظاهر

میرسد و الا در جوهر نفس او گامی می ماند و این امر را در عرف قوم  
 نسبت می گویند مثالش آنکه شخصی که مزاولت کتب دانش  
 مندی یا صنایع دیگر مثل موسیقی یا عادات یا هیماخت می کند  
 البته در نفس آن شخص بعدتی یک امری مستتر عادت می شود که  
 از ملکه الصناعت می گویند و آن ملکه و اُسار در نفس آن شخص مستتر  
 می ماند خواه آن شخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری چون  
 این شخص بان ملکه التفات می کند و در ابروی کاری آرد آثار آن  
 بر منزه مظهر و میرسد و الا در پرده بگون محقق می ماند چون این مقدمه  
 مهم است پس باید دانست که اگر چه ماده آسم برین قانون جاری  
 شده که نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و  
 اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق خرق عادت  
 بعضی نفوس گامه را اولانیت حاصل می شود و بعد از آن مبادی  
 آن ملا عاده آسم بر همین قانون جاری شده است که منجما بین  
 کتاب و سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست  
 می آید اما بعضی نفوس گامه را بطریق خرق عادت اولانیت همان منزه مبین

للطفه الملاح می بخشند و امر او را اصلاح قوم علم لدنی می خوانند و آن  
 فنون او یسبب دست ایشان نایابی آید بلکه احیاناً در تحصیل مبادی  
 باسائده این فنون محتاج می شوند مثل احتیاج مبتدیان دیگر بلکه احیاناً  
 از مبادی عاری می ماند القصه حضرت ایشان است طرق مانده  
 نفی فادریه و حشید و نقش بندیه قبل از مبادی حاصل شده اما  
 نسبت فادریه و نقش بندیه پس بیانش آنکه بسبب  
 برکت بیعت و مین تو جئات آنجناب هدایت ما  
 روح مقدس جناب حضرت عوث الثقلین و جناب حضرت خواج  
 بهاد الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده و تا قریب یکماه  
 فی الجمله سازهی در مابین روحین مقدسین در حق حضرت ایشان  
 مانده زیرا که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان  
 بنامه بسوی خود میسر نمود و اما اینکه بعد از قراض زمانه تنازع و وقوع  
 مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان  
 جلوه گزیدند و تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس حضرت ایشان  
 ثوبه قومی و تاثیر زور او میسر نمودند تا اینکه در همان یکپاس حصول نسبت

هر دو طرف بقره نصیب حضرت ایشان کردید و اما نسبت چشمیه پسن  
 بیانش آنکه روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور حضرت خوان  
 حواجان خواجه قطب الاقطاب بخیارگاکي قدس سره العزیز شریف  
 فرما شدند و بر مرقد مبارک ایشان مراقب نشستند درین اثنا روح  
 پرفروش ایشان ملاقات متحقق شد و آن جناب بر حضرت ایشان  
 توجیهی بس قوی فرمودند که بسبب آن توبه ابدای حصول نیست  
 چشمیه متحقق شد بعد مرده تی ازین واقعه روزی در مسجد اکبر آبادی  
 واقعه بلده دهلی حرمها الله تعالی عن آفات الرمان در جماعت از  
 مستفیدان خود نشسته بودند چنانچه کاتب الحروف هم در سلک  
 عقبه بوسان آن محفل به ایت منزل منسک بود و همه حضار آن محفل  
 سر بجنب مراقبه فرود برده بودند و حضرت ایشان بر همه مستفیدان  
 توجیه بمنزموند بعد انقضای آن مجلس بلا تک مانس رکات الحروف  
 متوجه شده فرمودند که امر در حق حل و علاه مشخص غنایت خود بلا تو سطا حدی  
 اخذ آن نسبت چشمیه با ارزانی داشت من بعد آن در تاقین و تعلیم  
 طریقه چشمیه بزدوی هست کشاوند و تجدید آشنا لیکه این کتاب مستطاب

پران محتوی گردیده فرمودند اینست طریقه استفادہ نسبت تله و ادا  
سفاده سائر نسبت بسبب نصبت مجذوب و شاذ کیه و امثال آن پس  
باید دانست که کمالات راه نبوت دیده بعیرت ارباب کمالی را ماکمل  
بکمال ندسی میگرداند و بسبب کمال قدسی نور بعیرت ایشان حدت  
انزلی می پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم و اسبیکه دو حنا که ایشان  
بهر چیزیکه نتقات کنند و قائق در و قائق آن خیزرا کما حقہ فراخ را استعداد  
خود در یابند پس گویند که جمیع نسبت ولایت در کمال سالک راه نبوت  
مجملاً مندرج می باشد و همین که ادنای التقات بسوی چیزی متحقق شد  
حقیقت آن چیز بتامی شرح و بسط خود پیش روی بعیرت حاضر  
گردیدند اینی که مقصود ازین کلام تفضیل سالک راه نبوت است  
بر ائمہ طرق ولایت بلکه مقصود ازین کلام اینست که در نفس سالک  
راه نبوت نوری قدسی حادث میشود که بسبب آن نور ادراک  
نسبت به صاحب نسبت کونہ افضل و اعلی باشد می توان کرد  
چنانکه در مجمع النور قوت باعمره نهاده اند که نسبت آن نور از آنک  
باز مشرق بفرقه حدت و ضعف خود میکنند اگر چه این

جسم اعلیٰ و اقوی از نور بصیری است و اینست در همه اسامی \* و اما احد مبادی  
النفس باید دانست که تعیین اشغال و افکار و تحاضرات و مراقبات  
فی الحقیقت ظل تشریح است و کسیکه در مقام قرب الفرائض  
تأمین می شود اگر آن عزیز از قسم انبیاء می باشد لابد که صاحب شرف است  
مجدده می شود و الاعمین اذ ضاع طرق موصله الی الله از جذر طبیعت است  
او فواره صفت می جو شد و در آن تعلیم و تعلم را کنجایش نیست  
\* فائده \* درین گمانی چند که مشتمل بر اشارت اجمالیه معالای  
حضرت ایشان است فوائدیست بس جلیله و منافعیست نس  
عظیمه ازان جمله است آنچه در صد کلام مرقوم شد و ازان جمله تعین  
به نعمت الله است که امثال امر و اما بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ازان صورت  
می بندد و ازان جمله ایفاط مانفدین است که هر کسیکه طالب حق جل و  
علا باشد و طلب صادق حضرت حق از دل او سر بر آورده او را به اجتهاد  
بسوی مقام مطلب یابی خود بر زمین گرد و ازان جمله تبیین جمله اهل  
زمان است که ولایت دراز مسلمانان علیه شمرده و منحصر بر ادل  
این است دانسته قائل باقطع آن مثل انقطاع نبوت شده اند

والسلام على من ابعى بعدك يا محمد لله اولوا و آخروا ظاهرا

باطنا و صلى الله على خير خلقه محمد و آله و صحبه و سلم

الحمد لله تعالى که طبع کتاب مستطاب صراط المستقیم

نزد هم محرم سه یک هزار و دودصد و سی و

هشت بجزی مقدس تصحیح بنده عبد الرحیم صفور

پوری و محمد علی رام پوری در دارالاماره کلکته

مطبع شیخ به ایت الله صورت اختتام

پذیرفت ربنا آتنامن لدنك رحمة

و هبني لنا من امر نارشد اوصل

على سيدنا محمد و آله و

صحابه و سلم تسليما \*











